

مبارزه روحانیت با طاغوت ها وظالمین



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات فراوان بر حضرت محمد و اهل بیت طاهرینش

یکی از مهم ترین ویژگی علمای شیعه این بوده است که در طول غیبت کبری تا این زمان در صف اول مبارزه علیه ظلم و جور و استبداد شاهان و حاکمان و اذنان آنها بوده اند. و هیچگاه دست از مبارزه نکشیده اند. در این رابطه حضرت امام می فرماید:

«صدها سال است که روحانیت اسلام تکیه گاه محرومان بوده است، همیشه مستضعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شده اند. از مجاهدات علمی و فرهنگی آنان که به حق از جهاتی افضل از دماء شهیدان است که بگذریم، آنان در هر عصری از اعصار برای دفاع از مقدسات دینی و میهنی خود مرارت ها و تلخی هایی متحمل شده اند و همراه با تحمل اسارت ها و تبعیدها، زندان ها و اذیت و آزارها و زخم زبان ها، شهدای گرانقدری را به پیشگاه مقدس حق تقدیم نموده اند. شهدای روحانیت منحصر به شهدای مبارزه و جنگ در ایران نیستند، یقیناً رقم شهدای گمنام حوزه ها و روحانیت که در مسیر نشر معارف و احکام الهی به دست مزدوران و نامردمان، غریبانه جان باخته اند زیاد است. در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی علمای اسلام اولین کسانی بوده اند که بر تارک جبین شان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی - اسلامی را سراغ کنیم که در آن حوزه و روحانیت

پیش کسوت شهادت نبوده اند و بر بالای دار نرفته اند و اجساد مطهرشان بر سنگفرش های حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟ در ۱۵ خرداد و در حوادث قبل و بعد از پیروزی، شهدای اولین از کدام قشر بوده اند؟ خدا را سپاس می گذاریم که از دیوارهای فیضیه گرفته تا سلول های مخوف و انفرادی رژیم شاه و از کوچه و خیابان تا مسجد و محراب امامت جمعه و جماعات و از دفاتر کار و محل خدمت تا خطوط مقدم جبهه ها و میادین مین، خون پاک شهدای حوزه و روحانیت افق فقاقت را گلگون کرده است و در پایان افتخار آمیز جنگ تحمیلی نیز رقم شهدا و جانبازان و مفقودین حوزه ها نسبت به قشرهای دیگر زیادتر است. بیش از دوهزار و پانصد نفر از علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده اند و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است و خداوند کسانی را که این گونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می کنند، نمی بخشد. روحانیت متعهد، به خون سرمایه داران زالوصفت تشنه است و هرگز با آنان سرآشتی نداشته و نخواهد داشت. آنها با زهد و تقوا و ریاضت درس خوانده اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز به همان شیوه زاهدانه و با فقر و تهیدستی و عدم تعلق به تجملات دنیا زندگی کرده اند و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته اند. دقت و مطالعه در زندگی علمای سلف، حکایت از فقر و نهایتاً روح پرفتوت آنان برای کسب معارف می کند که چگونه در پرتو نور شمع و شعاع قمر تحصیل کرده اند و با قناعت و بزرگواری زیستند. در ترویج روحانیت و فقاقت نه زور سر نیزه بوده است، نه سرمایه

پول پرستان و ثروتمندان بلکه هنر و صداقت و تعهد خود آنان بوده است که مردم آنان را بر گزیده اند. مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده ها برخورد احتیاط آمیز کنند علمای راستین از بس که دروغ و فریب از جهانخواران دیده بودند، به هیچ چیزی اطمینان نمی کردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ورود استعمار بود، لذا گاهی حکم به منع استفاده از آنها را می دادند. آیا رادیو و تلویزیون در کشورهایی چون ایران وسایلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمغان آورند؟ و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی نمود؟ به هر حال خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرت ها و مهمتر از همه احساس مسوولیت در برابر توده ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است و چه عزتی بالاتر از این که روحانیت با کمی امکانات، تفکر اسلام ناب را بر سرزمین افکار و اندیشه مسلمانان جاری ساخته است و نهال مقدس فقاقت در گلستان حیات و معنویت هزاران محقق به شکوفه نشسته است راستی اگر کسی فکر کند که استعمار، روحانیت را با این همه مجد و عظمت و نفوذ تعقیب نکرده و نمی کند، ساده اندیشی نیست؟^۱

۱ سخنرانی سوم اسفند ۶۷

آری! روحانیت هیچگاه با ظالمین سازش نکردند و همواره در طول حیات خود در حال مبارزه بودند چه مبارزه با پادشاهان و حکام و چه خان‌ها و کدخداها و عوامل ظلم و ستم.

خداوند در سوره توبه می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ^۲

آنها که ایمان آوردند ، و هجرت کردند ، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند ، مقامشان نزد خدا برتر است و آنها پیروز و رستگارند!

که روحانیت مبارز از زمان شروع غیبت کبری تا اکنون این چنین بوده اند که در راه خدا با مال و جانشان جهاد و هجرت کردند.

البته روحانیت همانند امامان معصوم علیهم السلام دو نوع مبارزه داشتند. یکی مبارزه منفی. همانند مبارزات امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه و دستگاه ظلم او. که تقیه می‌کردند. و مبارزه پنهانی بود

برای مثال پس از تبعید امام خمینی در میان اسناد ساواک می‌خوانیم: «مامور یزد گزارش داده پس از انتشار تبعید امام خمینی کلیه علمایی که در مساجد از خواندن نماز می‌خواندند از خواندن نماز . «جماعت خودداری کرده اند و بلندگوهای مساجد ساکت است زیرا مؤذنین نیز اذان نمی‌گویند و یا از شیراز گزارش می‌رسد «روحانیون کماکان جهت اداء نماز جماعت در مساجد حاضر نشده اند»

چنین شیوه‌های مبارزه منفی به خصوص در واپسین سالهای حکومت پهلوی به یکی از مؤثرترین شیوه‌های مبارزاتی تبدیل شد که حاکمیت سیاسی موجود را به شدت گرفتار بحران و سردرگمی کرد. به ویژه آن که پس از تثبیت رهبری امام خمینی و آغاز مبارزه براندازانه، انتقال فرامین ایشان

به عنوان یک مرجع تقلید پرنفوذ، مبارزه منفی را به جایی رساند که می گفت باید: « ۱- روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها [یعنی حکومت] قطع کنیم ۲- با آنها همکاری نکنیم ۳- از هر گونه کاری که کمک به آنها محسوب می شود بپرهیزیم ۴- مؤسسات قضایی، مالی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آوریم^۳ »

نوع دوم مبارزه، مبارزه مثبت بود همانند امام حسین علیه السلام که علمایی که این نوع مبارزه را انتخاب کرده بودند بقول معروف شمشیر را از رو می بستند. همانند حضرت امام و فداییان اسلام و میرزا کوچک جنگلی و شیخ محمد خیابانی و...

در این کتاب به نمونه هایی از مبارزه روحانیت با ستمکاران عصر خویش اشاره می شود که البته این کتاب قطره ای بیش از دریای مبارزات علمای مبارز در دوران غیبت کبری نمی باشد و شایسته است اهل قلم در این رابطه پژوهش های عظیمی انجام دهند تا مردم با این بُعد از فعالیت های روحانیت آشنا گردند. انشالله بتوانیم رهرو راه این علمای مبارز و آزاد مرد باشیم.

زمستان ۹۷- شهر حسن اباد فشافویه زادگاه شیخ کلینی

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم. موجیم که آسودگی ما عدم ماست.^۴

نمونه هایی از مبارزه علماء شیعه با ظالمین

امام خمینی (سلام الله علیه)

یکی از بزرگترین علمای مبارز در طول غیبت کبری
حضرت امام هستند که توانستند با عنایت الهی و
پیروی ملت ایران از ایشان، نظام شاهنشاهی را ساقط
کرده و نظام اسلامی را پایه گذاری نمایند.

در سال ۱۳۲۲ شمسی امام دریادنامه کتابخانه وزیری یزد شرحی را بطور یادگار مرقوم
فرمودند که امروز پس از سالها باز از هر جهت جالب بنظر رسیده و طرز تفکر امام را در آن
سالها نشان می دهد:

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى: قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى وفردى^۵

((بگو حقیقتاً تو را به یک چیز موعظه می کنم اینکه برای خدا قیام کنی چه تنهایی چه با دیگران))

خدای تعالی در این کلام شریف از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هائی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده. این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است.

قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را بمنزل خلّت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رها نموده.

خلیل آسا در علم یقین زن ندای لأحب الافلین زن

قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا بر فرعونیان چیره کرد و تمام تاج و تخت آنان را بباد داد و نیز اورا بمیقات محبوب رساند و به کمقام صحف و صحوه کشاند.

قیام برای خداست که خاتم النبیین را یک تنه بر تمام عادات و عقائد جاهلیت غلبه داد و بتهارا از خانه خدابر انداخت و بجای آن توحید و تقوی را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین اوادنی رساند.

بدبختی و تیره روزی ما به خاطر قیام برای منافع شخصی است. خودخواهی و ترک قیام برای خدا مارا به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرد و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده.

قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون شیعه را در ایران به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طُعمهٔ مشتی شهوت پرست پشت میز نشین شدند.

قیام برای شخص است که یکنفرمازندرانی(رضاخان)بی سواد را بر یک گروه چندمیلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنان را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابان گرد در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده.

قیام برای نفس اماره است که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده و مراکز علم و قرآن را مرکز فحشاء کرده.

قیام برای خود است که موقوفات مدارس و محافل دینی را به رایگان تسلیم مشتی هرزه گرد بی شرف کرده و نفس از هیچ کس بر نمی‌آید.

قیام برای نفس است که چادر عفت را از سر زنهای عفیف مسلمان برداشت. الان هم که این امر برخلاف دین و قانون در مملکت جاری است، کسی بر علیه آن سخن نمی‌گوید. قیام برای نفعهای شخصی است که روزنامه‌ها که کالای پخش فساد و اخلاق است امروز هم همان نقشه‌ها را که از مغز خشک رضاخان بی شرف تراوش کرده، تعقیب می‌کنند و در میان توده پخش می‌کنند.

قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هرچه مب خواهند بگویند و کسی نفس نکشد.

برای نجات دین از دست مشتی شهوتران قیام کنید.

هان! ای روحانیون اسلامی! ای علمای ربّانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آئین دوست! ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق پرست! ای حق پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطن خواه! ای وطن خواهان با ناموس! موعظت خدای جان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک منفعتهای شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دوجهان نائل شوید و با زندگی شرافتمندانه

دو عالم دست در آغوش شوید. ان لله فی ایام دهر کم نفعات آلا فتعرضوا لها. امروز روزیست که نسیم روحانی و زیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است. اگر مجال را

از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید فردا است که مشتی هرزه گرد شهوت پرست (محمدرضا خان بی شرف جلاد) ر شما چیره شوند و تمام آئین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند. امروز شماها در پیشگاه خداوند عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتابهای یک نفر تبریزی بی سر و پا (کسروی) را که تمام آئین شما را دستخوش ناسزا کرده و در مرکز تشیع به امام صادق (ع) و امام غائب روحی له الفداء آن همه جسارت کرد و هیچ کلمه ای از شماها صادر نشد.

امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟ این چه ضعف و بیچارگی است که شما را فرا گرفته؟

ای آقای محترم که این صفحات را جمع اوری نمودید و به نظر علماء بلاد و گویندگان رساندید! خوبست یک کتابی هم فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده، از همه امضاء می گرفتید که اگر در این گوشه مملکت به دین جسارتی می شد همه یک دل و یک جهت از تمام کشور قیام می کردید!

خوبست دینداری را از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک ده زندگی کند از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود برای او قیام کنند.

شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بی دین از جای برخاستند و هرگونه زمزمه بی دینی را آغاز کردند و به همین زودی به شما تفرقه زده ها چیره شوند که از زمان رضا خان بی شرف روزهایتان سخت تر شود!

ومن یخرج من بینه مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله. (نساء ۱۰۰)

۱۱ شهر جمادی الاول ۱۳۶۳ قمری ۱۳۲۳ شمسی

سید روح الله خمینی^۶

^۶ امام خمینی در آئینه خاطره ها ص ۳۲

شروع قیام

تا زمانی که آیه الله بروجردی زنده بودند و پرچم اسلام را بدوش داشتند، امام تابع نظرات ایشان بودند (نقل شده که افراد دلسوز چند بار نارسائیها و اشتباهات مرجعیت را به امام گفتند ولی ایشان جواب دادند که الان پرچمدار آیه الله بروجردی هستند و مادر این شرائط وظیفه نداریم) (سرگشتهای ویژه ج ۵ ص ۳۹) و آیه الله بروجردی هم علاوه بر تبادل نظر در امور مهم با امام، ایشان را چند بار بعنوان نماینده خود نزد دولت می فرستادند.

اما بادر گذشت آیه الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ شمسی، امام پرچم را بدست گرفتند و مبارزات خود را تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه دادند.

اندیشه های سیاسی حضرت امام

حضرت امام می فرمودند:

یکی از اقدامات انبیاء، مبارزه با نظام شاهنشاهی بوده است و فرمودند: خدای تعالی موسی را می فرستد که این شاهنشاه را از بین ببر. و پیامبر فرموده است: منفورترین کلمات پیش من، شاهنشاه است.

امام خمینی رض به شاگردانش می فرمود: شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تاسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید و بدانید از عهده این کار بر می آئید.

و می فرمودند: شرع و عقل حکم می کند که نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند... ما چاره ای نداریم جز اینکه دستگاههای حکومتی فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم و هیئت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم را سرنگون کنیم.

این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب سیاسی را به پیروزی برسانند.

فرق اساسی حکومت اسلامی با سایر حکومت ها از قبیل مشروطه سلطنتی و جمهوری در چند چیز است. یکی در قانون گذاری است که در اسلام قانون گذاری مخصوص خداوند است نه اکثریت. دیگری در حاکم است که باید حاکم اسلامی، عادل و عالم به فقه و قوانین اسلامی باشد.

امام خمینی در سخنرانی ۴۳ بان ۴۳ در مورد کاپیتولاسیون فرمودند: وکلای مجلس شورا، آنهایی که به این امر رأی دادند، به کشور خیانت کردند. اینها وکیل نیستند! دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند. اگر هم بودند، من عزلشان کردم! از وکالت معزولند و تمام تصویبنامه هائیکه تاکنون گذرانده اند: بی اعتبار است...^۷

و می فرمودند: اسلام بی روحانی مانند اسلامی است که سیاست نداشته باشد. اسلام و آخوند این طور توی هم هستند. اسلام بی آخوند اصلا نمی شود. پیامبر هم آخوند بوده. یکی از آخوندهای بزرگ، پیامبر است. حضرت امام جعفر صادق هم یکی از علمای اسلام است.

اگر شخصیهایی چون علامه مجلسی و بهائی و محقق ثانی با درباریان زمان خود روابط داشتند و سراغ شاهان می رفتند برای این بوده که این مذهب را بوسیله آن ها، به دست آنها ترویج کنند.

من هم اگر چنانچه می توانستم یک سلطان جائری را به راه بیاورم، می رفتم درباری می شدم. شما هم تکلیفتان این بود.))

بعد از فاجعه حمله کماندوهای شاه به فیضیه و قتل و غارت انجا،^۸ امام پیام خود را که لرزه بر کاخ نشینان انداخت، صادر کرد: **شاه دوستی یعنی غارتگری.. شاه دوستی یعنی ضربه زدن**

^۷ نهضت امام خمینی ج ۱ ص ۷۲۶

^۸ دژخیمان که بیش از هزار نفر بودند، به طلاب و روحانیون حمله ور شدند و با تیراندازی به طلاب، مدرسه را تصرف نموده و شروع به زدن و کشتن و خراب کردن و پاره کردن قرآن ها و لباس طلاب نمودند. در این حمله، ده ها نفر شهید و صدها نفر از طلاب زخمی شدند. که موقع خاتمه حمله، اجساد بی جان و نیمه جان را با خود بردند و معلوم نشد چه بر سر آنها آمد.

به پیکر قرآن و اسلام..شاه دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام..شاه دوستی یعنی کوییدن روحانیت...

حضرت امام در سخنرانی عاشورای ۱۳۴۲ خطاب به شاه فرمود:

بدبخت! بیچاره! چهل و پنج سال از عمرت میره! یک کمی تأمل کن! یک کمی تدبّر کن!.. عبرت از پدرت بگیر!

امروز بمن خبر دادند که عده‌ای از وعاظ و خطبای تهران را برده‌اند سازمان امنیت. و تهدید کرده‌اند که از سه موضوع حرف نزنند. از شاه بدگوئی نکنند. به اسرائیل حمله نکنند. نگویند اسلام در خطر است و دیگر هرچه بگویند آزادند.

تمام گرفتاریها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است!^۹

وقتی حادثه عظیم پانزده خرداد را برای امام (که ان موقع در زندان ستمشاهی بودند و خبر نداشتند)، بیان کردند، بسیار متأثر شده و فرمودند: خدا می‌داند که اوضاع ۱۵ خرداد مرا کویید... تاملت عمر دارد غمگین در مصیبت ۱۵ خرداد است.

مبارزات امام ادامه داشت تا اینکه در مرداد ۴۳ لایحه **کاپیتولاسیون** در مجلس شورای ملی بتصویب رسید.

امام در ۴ آبان ۴۳ ساعت ۸/۵ صبح شروع به افشاگری علیه این توطئه جدید، نمودند و با سخنانی بسیار شورانگیز و مؤثر و حکیمانه، این مصوبه ننگین را برای مردم ایران فاش کردند. از جمله فرمودند: **قلب من در فشار است. ناراحت هستم... ایران دیگر عید ندارد... عید ایران را عزا کردند. ما را فروختند. عزت ما پایکوب شد. عظمت ایران از بین رفت... قانونی بمجلس بردند که تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندان**

مانده‌همین حمله در تبریز به مدرسه طالبیه شد و آنجا را به حمام خون تبدیل کردند. (نهضت امام خمینی ج ۱ ص ۳۴۹)

^۹ نهضت امام خمینی ج ۱ ص ۴۵۹

فنی شان، باکارمندان اداریشان، باخدمه شان و باهرکسی که به آنها بستگی دارد، از هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند!

اگر یک خادم آمریکائی، یک آشپز امریکائی، مرجع تقلید شما را وسط بازار ترور کند، زیرپای خود منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلو او را بگیرد! دادگاههای ایران حق محاکمه ندارند! باید پرونده به آمریکا برود و در آنجا اربابها تکلیف را معین کنند!

آقایان من اعلام خطر می کنم! ای ارتش ایران من اعلام خطر می کنم! ای سیاسیون ایران! من اعلام خطر می کنم! ای بازرگانان ایرانی من اعلام خطر می کنم! ای علمای ایران! من اعلام خطر می کنم! ای مراجع اسلام من اعلام خطر می کنم! ای فضلا! ای طلاب! ای حوزه های علمیه ایران! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می کنم!

وکلاهی مجلس شورا، انهاییکه به این امر رأی دادند، به کشور خیانت کردند. اینها وکیل نیستند! دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند. اگر هم بودند، من عزلشان کردم! از وکالت معزولند و تمام تصویب نامه هائیکه تاکنون گذرانده اند: بی اعتبار است...^{۱۰}

حضرت امام از سال ۱۳۴۰ مبارزات خود را با طاغوت علنی کردند و در این راه همچون جدش موسی بن جعفر علیه السلام، زندانی و تبعید شدند اما با درایت و حکمت الهی مبارزه و نهضت را پیش بردند تا اینکه توانستند نظام اسلامی را پایه گذاری کنند و ملت ایران را بحول و قوه الهی از بند طاغوت، خلاص نمودند سپس مبارزه با استکبار جهانی را تا زمان رحلت ملکوتی خود در سال ۱۳۶۸ ادامه دادند و با کارنامه بسیار موفق و پیروز به دیدار معبود خود شتافتند. سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا.

^{۱۰} نهضت امام خمینی ج ۱ ص ۷۲۶

ایه الله العظمی سید علی خامنه ای دامت برکاته

آیت الله خامنه‌ای از سال ۱۳۴۱ که در قم بودند و حرکت انقلابی و اعتراض آمیز امام خمینی علیه سیاستهای ضد اسلامی و آمریکا پسند محمدرضا شاه پهلوی، آغاز شد، وارد میدان مبارزات سیاسی شدند و شانزده سال تمام با وجود فراز و نشیبهای فراوان و شکنجه‌ها و تبعیدها و زندانها مبارزه کردند و از هیچ خطری نترسیدند.

نخستین بار در محرم سال ۱۳۸۳ از سوی امام خمینی رحمه الله مأموریت یافتند که پیام ایشان را به آیت الله میلانی و علمای خراسان در خصوص چگونگی برنامه‌های تبلیغاتی روحانیون در ماه محرم و افشاگری علیه سیاستهای آمریکایی شاه و اوضاع ایران و حوادث قم، برسانند. ایشان این مأموریت را انجام دادند و خود نیز برای تبلیغ، عازم شهر بیرجند شدند و در راستای پیام امام خمینی، به تبلیغ و افشاگری علیه رژیم پهلوی و آمریکا پرداختند. بدین خاطر در ۹ محرم (۱۲ خرداد ۱۳۴۲) دستگیر و یک شب

بازداشت شدند و فردای آن به شرط اینکه منبر نروند و تحت نظر باشند آزاد شدند. با پیش آمدن حادثه خونین ۱۵ خرداد، باز هم ایشان را از بیرجند به مشهد آورده، تحویل بازداشتگاه نظامی دادند. ده روز در آنجا با سخت ترین شرایط و شکنجه و آزارها زندانی شدند و عمال پهلوی موزیانه ترین توهینها و تمسخرها را نسبت به ایشان اعمال کردند. ایشان می گویند: بدن بود! تجربه جدیدی بود، یک دنیای جدیدی بود با ساواک، با بازجویی ها و دعوای و اوقات تلخی ها، اهانت های شدید و خلاصه ناراحتیهای مبارزه ...

بازداشت ششم

در بین سالهای ۱۳۵۳ - ۱۳۵۰ درسهای تفسیر و ایدئولوژی آیت الله خامنه ای در سه مسجد «کرامت»، «امام حسن»، «میرزا جعفر» مشهد مقدس تشکیل می شد و هزاران نفر از مردم مشتاق بویژه جوانان آگاه و روشنفکر و طلاب انقلابی و معتقد را بر این سه مرکز می کشاند و با تفکرات اصیل اسلامی آشنا می ساخت. درس نهج البلاغه ایشان از شور و حال دیگری برخوردار بود و در جزوه های پلی کپی شده شهر شهادت را روشن می ساخت! ... طلاب جوان و انقلابی که درس حقیقت و مبارزه را از محضر مقام معظم رهبری در آن سالها می آموختند، می رفتند و در اطراف و شهرهای دور و نزدیک ایران، افکار مردم را با آن حقایق نورانی آشنا و زمینه را برای انقلاب بزرگ اسلامی آماده می ساختند.

این فعالیتها موجب شد که در دی ماه ۱۳۵۳ ساواک بی رحمانه به خانه آیت الله خامنه‌ای در مشهد هجوم برده ، ایشان را دستگیر و بسیاری از یادداشتها و نوشته هایشان را ضبط کردند .

این ششمین و سخت ترین بازداشت ایشان بود و تا پاییز ۱۳۵۴ در زندان کمپته مشترک شهربانی زندان بودند . در این مدت در سلولی با سخت ترین شرایط نگه داشته شدند . سختیهایی که ایشان در این بازداشت تحمل کردند ، به تعبیر خودشان فقط برای آنان که آن شرایط را دیده اند ، قابل فهم است!

در تبعید

رژیم جنایتکار پهلوی در اواخر سال ۱۳۵۶ آیت الله خامنه‌ای را با وضعی تأثیربار دستگیر و به ایرانشهر برای مدت سه سال تبعید کرد که البته در اواسط سال ۱۳۵۷ با اوج گیری مبارزات عموم مردم مسلمان و انقلابی ایران ، آن رهبر مجاهد از تبعیدگاه آزاد شده به مشهد مقدس بازگشتند و در صفوف مقدم مبارزات مردمی علیه رژیم سفاک پهلوی قرار گرفتند .^{۱۱}

مبارزات این جانشین بر حق امام خمینی هنوز هم ادامه دارد و استکبار جهانی بزرگترین دشمن خود را ایشان و ملت ایران اسلامی می دانند. خداوند بر عمر با برکت ایشان بیافزاید تا پرچم را به دست امام زمان علیه السلام تحویل بدهند.

ایه الله محمد علی شاه آبادی استاد حضرت امام

یازده ماه تحصن

ایشان می فرمود که : اسلام از ناحیه این دولت (رضاخان) در خطر است . ایشان در ابتدا تلاش خود را در متحد کردن علماء به کار گرفته و در هیئت ها به افشاگری دولت و بیداری مردم پرداختند . ادامه مبارزات ایشان منتهی به تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام گردیده و یازده ماه به عنوان اعتراض به دولت در آنجا متحصن بودند . در آخر ، به اصرار آیت الله مدرس و مرحوم حاج شیخ عبدالنبی و جمعی از علماء و مؤمنین (در سال ۱۳۰۶) به تهران بازگشتند^(۲) .

تا خون در بدن داریم

در ایامی که ایشان در زاویه حضرت عبدالعظیم علیه السلام متحصن بودند ، در پاسخ به سؤال یکی از بزرگان نجف که از ایشان در مورد علت تحصن سؤال نموده بود فرموده بودند :

ما وارث دینی هستیم که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا کنون گذشته از شهادت ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب و یارانش ، هزاران شهید از علماء و بزرگان در به ثمر رساندن آن نقش داشته اند و اکنون ما هستیم که ثمره آن همه فداکاری و جان نثاری را در اختیار داریم . لذا وظیفه است تا جان در بدن داریم در حفظ آن بکوشیم و این هدیه گرانبهای الهی را که با خون بسیاری از شهدا آبیاری شده ، محافظتش کنیم و اینکه می بینیم این امانت الهی در

معرض دستبرد و نابودی این حکومت جبار است با همه وجود بایستی در نگه داری آن تلاش نماییم و از تجاوز به حدود آن ممانعت نماییم . چون معتقدیم که خون ما رنگین تر از خون گذشتگان نیست^{۱۲} .

این خبیث ، اسلام را از بین برد

ایشان در دوران تحصن خود در حرم حضرت عبد العظیم علیه السلام یک دهه عاشورا منبر رفتند و یک موضوع را هر شب ۳ نوبت (اول منبر ، وسط منبر ، آخر منبر) بیان فرمودند . در شب دهم در آخرین منبر فرمودند :

خدایا! تو شاهد و گواه باش که این مرتبه که این جمله بگویم ، در این ده شب سی مرتبه تکرار کرده ام و اتمام حجت نموده ام و برای علماء نجف و اصفهان و مشهد و تمام نقاطی که می دانستم و توانستم هم نامه نوشته ام و امشب هم برای آخرین مرتبه در این مجلس می گوید و آن این است که رضا خان دست نشانده انگلیس است . و هدفش ، اعدام قرآن و اسلام است و اگر با من روحانی مبارزه می کند ، نه به خاطر خود من است . بلکه به علل آن است که من مبلغ قرآنم لذا این به دنیا اعلام می کنم که اگر حرکت نکنید ، این خبیث اسلام را از بین می برد^{۱۳} .

وقت شاه ، گبر شد

در زمان رضاخان ، زمانی توطئه کردند که نماز جماعت مساجد را تعطیل کنند . در مسجد جامع که ائمه جماعت متعددی داشت ، هریک از آنها به دلیلی

^{۱۲} عارف کامل

^{۱۳} عارف کامل

نیامدند ، یکی به مسافرت رفت ، دیگری به اصطلاح مریض شد . ! اما آیت الله شاه آبادی برای نماز عازم مسجد شدند .

آن روز عوض مردم نماز گزار ، عده ای قزاق در مسجد مستقر شده بودند ، در راه مسجد ، یکی از مریدهای آقا به ایشان می گوید : در مسجد قزاقها ریخته اند ، آقا می فرمایند : خب ، قزاق ریخته باشد! و وارد مسجد می شوند .

یکی از افراد دولتی با لباس شخصی جلو می آید و به آقا می گوید : آقا مگر نمی دانید نماز تعطیل است؟ آقا در حالی که حتی سرشان را بلند نکرده بودند که او را نگاه کنند به او فرمود : برو بگو گنده تر از تو بیاد! گفت : من بزرگتر هستم .

آقا فرمود : اگر با تو حرف بزنم ، بعدا کس دیگری نیست که اعتراض کند؟ گفت :

خیر .

فرمودند : اینجا کجاست؟

گفت : تهران

فرمود : نه اینجا که ایستاده ای و با تو صحبت می کنم کجاست؟

گفت : مسجد

فرمودند : من کی هستم!

گفت : پیشنماز

فرمودند : مملکت ، چه مملکتی است؟

گفت : ایران

فرمودند : ایرانی ، دینش چیست؟

گفت : اسلام

فرمودند : شاه چه دینی دارد!

چون نمی توانست بگوید مخالف قرآن و نماز و اسلام است گفت : شاه مسلمان است .

ایشان فرمودند : هروقت شاه گبر شد و اعلام کرد که من کافر و یا یهودی و نصرانی هستم و بالای سر این مسجد ناقوس زدند من که پیشنماز مسلمانان هستم ، می روم و در مسجد مسلمانان نماز می خوانم . ولی مادامی که این جا ناقوس نزدند و شاه هم اعلام گبریت و کفر نکرده ، من پیشنماز مسلمانان باید این جا نماز بخوانم .

پس از این گفت و گو ، وارد شبستان شدند و با اینکه کسی برای نماز در مسجد نبود ، داخل محراب به نماز ایستادند . یکی از نمازگزاران که ایشان را دیده بود ، در مسجد فریاد (الصلوه) را بلند کرد . مردم هم که نمازگزار بودند با وضع وجود آمده ، مشتاق تر شده بودند و به مسجد هجوم آوردند و بساط شاه و قزاق ها به هم خورد^(۱) .

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید .

در این حال آیت الله شاه آبادی ، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت ، فرمودند که : زیارت عاشورا را بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد . بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد . اینجا وزارت فرهنگ ماست^{۱۴}.

جشن تولد رضا خان

ایشان به تمام معنا مبارز بود و برای خدا هم مبارزه می کرد . یادم هست برای رضاخان در ۲۴ اسفند ، جشن تولد می گرفتند . ایشان فرمودند :

نمی دانم این در کدام طویله به دنیا آمده که برایش تاریخ تولد گذاشته اند؟ در طویله که برای کسی تاریخ نمی گذارند!^{۱۵}

^{۱۴} عارف کامل : ص ۵۸ .

^{۱۵} عارف کامل : ص ۸۷ .

این عارف کامل در هیجدهمین سال عمر خود در سال ۱۳۱۰ ق. به درجه
اجتهاد نایل آمد.

آن بزرگوار از سال ۱۳۳۰ ق. تا ۱۳۴۷ ق. در تهران اقامت داشت. در آن
زمان چون تازه رضاخان به قدرت رسیده بود یکی از مهم ترین اقدامات آیت
الله شاه آبادی مبارزه با ظلم ستم شاهی وی بود، چنانکه امام قدس سره
می فرمایند:

مرحوم آیت الله شاه آبادی علاوه بر آنکه یک فقیه و عارف کامل بودند یک
مبارزه به تمام معنا هم بودند.

در اوج خفقان رضاخانی، آیت الله شاه آبادی، از علمای تهران و دیگر
شهرها خواست که در اعتراض به ستمهای شاه در پناه حضرت عبدالعظیم در
شهر ری گرد آمده، متحصن شوند. ولی علماء نتوانستند ایشان را همراهی
کنند و در حالی که تنها دو نفر ایشان را همراهی می کردند دست از مبارزه
خود برداشت و چون ماه محرم بود همه روزه با سخنرانیهای کوبنده فجایع
رژیم را برای مردم بازگو می نمود.

شیر بیشه حق

در موقعیتی که رضاخان تمام مساجد و منابر را تعطیل نموده بود آیت الله شاه
آبادی هیچ گاه نماز و سخنرانی اش قطع نشد. زمانی هم که رضاقلدر پوشیدن
لباس روحانیت را ممنوع کرده بود او فرزندان را به روحانی شدن و پوشیدن

لباس مقدس روحانیت تشویق کرد و به برکت همین تلاش مخلصانه هفت تن از فرزندان ایشان روحانی شدند .

ماءموران رضاخان ، برای آنکه بتوانند صدای حق طلب آیت الله شاه آبادی را خاموش کنند ، منبر او را از مسجد جامع دزدیدند ولی از آن پس ایشان ایستاده سخنرانی می کرد و می گفت : منبر سخن نمی گوید اگر می خواهید سخنرانی تعطیل شود ، باید مرا ببرید و من هر روز قبل از اذان صبح تنهایی از منزل به طرف مسجد می آیم ، اگر عرضه دارید آن وقت بیایید و مرا دستگیر کنید!

بر پایه این گفتار شجاعانه روزی عده ای روباه صفت برای دستگیری شیخ عارف به مسجد جامع حمله ور شدند و با بی شرمی تمام همچون لشکر یزید چکمه پوشان وارد مسجد شدند که ناگاه آیت حق نهیبی بر آنها زد و همگی آنها پا به فرار گذاشتند و برای دستگیری ایشان در بیرون مسجد کمین کردند و آنگاه که آیت الله شاه آبادی از مسجد خارج شد فرمانده آنها رو به شیخ عارف کرد و گفت : آقای شاه آبادی ! آقای شاه آبادی ! تو باید همراه ما بیایی کلانتری !

آیت الله شاه آبادی ایستاد و در حالی که ابروانش به هم گره خورده بود گفت : برو به بزرگترت بگو بیاد! و به راه خود ادامه داد! ^{۱۶}

شهید ایه الله سید عبدالحسین دستغیب

: در سالهائی که رژیم شاه در اوج قدرت و با ایجاد اختناق کاملاً صداها را گرفته و باصطلاح نفس کش باقی مانده نبود توسط یکی از بستگان برای یکنفر که از تهران میآمد وقت خصوصی برای ملاقات با من گرفته شد من طرف را می شناختم ولی نمی دانستم چه قصدی دارد همین قدر احتمال می دادم چون فرزند یکی از علمای مشهور در گذشته است برای دیدار تجدید عهد دوستی میآمد و مدتها بود او را ندیده بودم . (ایشان در آخر صحبتشان نامش را آوردند ولی افشاء نامش صلاح نیست) وقتی وارد شد پس از مقدماتی صریحا گفت من مستقیما از نزد شاه آمدهام و نظر شاه اینست که فارس احتیاج به یکنفر شریعتمدار دارد که از نظر علم و عمل و تقوی شناخته شده باشد و موقعیت اجتماعی نیز مناسب باشد و کسی با صلاحیتدارتر از شما نمی باشد لذا پیشنهاد می شود که شما رسماً بمیدان بیائید حوزه علمیه تشکیل دهید مبلغ مذهبی باطراف بفرستید هر مقدار پول هم لازم داشتید بی حساب در اختیارتان می باشد هر گونه تبلیغی بخواهید می کنید و مأمورین دولتی نیز در اجرای اوامرتان آماده اند . من عذر ضعف مزاج و بیماری معده را بهانه کردم اما پاسخ داد مهم نیست فقط شما موافقت بفرمائید بقیه کارها را دیگران در زیر اسم شما انجام می دهند این بود که ناچار شدم صریحا نهیب دهم من اسلام احدی را هرگز ترویج نمی کنم . من شریح قاضی نیستم که دینم را بدنیای دیگران بفروشم من در جوانیم مشتاق مال و جاه و شهرت نبودم حالا که موقع مردنم هست

در سال ۱۳۶۰ ش . منافقین طرح ترور آیت الله دستغیب را تهیه کرده ، مدتها برای جمع آوری اطلاعات تلاش کردند . تشکیلات منافقین زمان ترور

را روز جمعه ۱۳ آبان تصویب کرد و برای این کار دختری به نام گوهر ادب آواز انتخاب شد . او به موجب مشکلات خانوادگی از کانون خانواده رهیده و در شیراز جذب تشکیلات منافقین شده بود . برنامه ترور روز ۱۳ آبان غیرمنتظره به هم خورد و بخشی از تلاش گروه هدر رفت . اما آنان در پی فرصتی دیگر برآمده نقشه یک ترور انتحاری را شکل دادند و ضارب باید خود طعمه هوس تشکیلات شود .

روز جمعه آقا به طرف نماز جمعه حرکت کرد . ناگهان در مسیر خانمی از در خانه‌ای به طرف آقا آمد . چون معمولاً افراد در راه به آقا نامه می‌دادند و آقا سخت پروا داشت که پاسداران مانع شوند آن خانم خیلی سریع خود را به آقا رساند و در سال ۱۱/۲۵ دقیقه بود که در یک لحظه زمین و زمان ، کوچه پس کوچه‌های اطراف خانه آقا آتش شد! انفجاری مهیب رخ داد و پس از لحظه‌ای آقا غرق در خون شد و آیت نیک کردار حق ، دستغیب ، صد پاره به سوی دوست عروج کرد^{۱۷}.

ایه الله سید محمد باقر شفتی

گفته‌اند که زنی خدمت سید شفتی رسید و عرض کرد : کدخدای فلان ده ، ملک کوچک مرا غصب کرده است . کدخدا را حاضر کردند او منکر شد و چهارده حکم

از چهارده قاضی اصفهان گرفته مبنی بر این که او مالک آن زمین است نه آن زن .

مرحوم شفتی آن احکام را گرفت و پس از مطالعه ، مقابل خود گذاشت و به آن زن فرمود : کدخدا مرد درستی است و سخن او طبق قانون است ، آن زن شروع به الحاح و آه و ناله نمود و سید به شکایت دیگران مشغول شد . در بین شکایت دیگران از کدخدا پرسید : ای کدخدا ! آیا این ملک را خریده‌ای؟

گفت : نه ، مگر در مالکیت خریدن لازم است؟

سید گفت : نه! لازم نیست و باز مشغول رسیدگی به شکایت دیگران شد و در اثنا از کدخدا پرسید : آیا این ملک از بابت ارث به تو رسیده است؟

کدخدا گفت : نه! مگر در مالکیت لازم است که آن مال از ارث به وارثین منتقل شده باشد؟

سید فرمود : نه ، من هم املاکی دارم که از راه ارث به من منتقل نشده است . باز مشغول رسیدگی به شکایات شد . در آن بین فرمود : آیا این ملک از بابت مصالحه یا وصیت به شما رسیده است؟

گفت : نه ، مگر در مالکیت این گونه انتقال لازم است؟

سید فرمود : نه . خلاصه در اثنای شکایات دیگران یک یک راههای مشروع رسیدن مال به انسان را از کدخدا می‌پرسید و همه را کدخدا نفی می‌کرد .

سید فرمود : پس از چه راهی این ملک به تو رسیده است؟

کد خدا گفت : راهی نمی‌خواهد بلکه از آسمان سوراخی باز شد و به گردن من افتاد .

سید گفت : چرا از آسمان برای من ملک نمی‌افتد؟ برو و ملک کوچک این زن را برگردان که تو غاصب هستی! سپس سید آن چهارده حکم را پاره کرد و ملک را به زن برگرداند .

حجه الاسلام ، هرگز به دیدن حاکم اصفهان نرفت و هر وقت که حاکم ، خدمت ایشان شرفیاب می‌شد ، حاکم دم در می‌ایستاد و سلام می‌کرد و مکرر اتفاق می‌افتاد که سید متوجه نمی‌شد . پس از لحظاتی که نگاه می‌کرد او را می‌دید ، اذان جلوس می‌دارد و هرگز برای حاکم تواضع نمی‌کرد .^{۱۸}

نفرین سید علیه شاه ظالم

فتحعلی شاه در سفر به اصفهان نزد سید شتافته ، خواستار در اختیار گرفتن بخشی از اموال مرجعیت شد . دانشور گرانقدر کشور مشکلات حوزه و مرجعیت را باز گفت و از اجابت خواسته شاه سرباز زد . شاه ، که تصمیمش را گرفته بود ، گفتار خویش را تکرار کرد و بر آن پای فشرد . ولی سید همچنان از پرداخت مبلغ هنگفت درخواستی شاه سرباز زد سرانجام شاه روزی خاص را بر زبان راند و گفت : در روز مقرر مامورانی برای دریافت گسیل خواهم داشت .

^{۱۸} قصص العلماء تنکابنی

در روز موعود هنگامی که سید وضو می گرفت و آماده رفتن به مسجد می شد .
 مامورانی به خانه اش شتافتند و خواستار پول شدند . مرجع شیعه دست به دعا
 برداشته ، گفت : **پروردگارا ، فتحعلی را با من چه کار است ، خود دفع شر او**
فرما!

سید پس از این دعا به مسجد رفت . ماموران به انتظار نشستند تا فقیه شهر از
 نماز بازگشت . آنگاه دیگر بار خواسته خویش را بر زبان راندند . عارف
 روشن روان سپاهان فرمود : آنچه می خواستید فرستادم ، به اردوگاه روید تا
 دریابید .

ماموران به اردوی شاهی شتافتند و با خبر هلاکت فتحعلی خان روبرو شدند^{۱۹}
 .

ملا محمد اشرفی

خود گوید زمانی حاکم بارفروش ظلم زیادی به مردم کرد . من یک روز بعد
 از نماز ظهر دست به دعا برداشتم که خدایا! اگر من به شریعت تو خدمتی
 کرده ام و من نزد تو احترامی دارم ، من این حاکم را عزل نمودم .

پس از چند روز خبر عزل حاکم رسید و معزول شد^{۲۰} .

ایه الله سید عبدالحسین لاری

^{۱۹} گلشن ابرار

^{۲۰} قصص العلماء

ایشان با تلاش بی‌وقفه در تحصیل در ۲۲ سالگی به درجه اجتهاد نائل می‌آید .

حضرت آیت الله سید عبدالحسین موسوی لاری در سال ۱۳۰۹ ق . نجف اشرف را ترک می‌کند و به لارستان می‌رود . میرزای شیرازی هنگام خروج سید لاری خطاب به حاج سید علی کبیر و هیئت همراهش می‌فرماید :

«با بردن آقا سید عبدالحسین به لارستان ، نجف را به آنجا برده‌ای و گهواره فضیلت و دانش را از فرزند فضیلت و علم خالی گذاردی .

سید لاری با تأسیس حوزه علمیه لار ، فعالیت‌های مرکز بزرگ جهان شیعه را ادامه می‌دهد و دانشمندان و فقهای گرانقدری را در آن حوزه تربیت می‌نماید . برخی از آنان عبارتند از :

سید عبدالباقی موسوی شیرازی ، سید عبدالمحمد موسوی لاری ، سید محمد حسین مجتهد لاری ، سید احمد مجتهد فال اسیری ، سید عبدالمحسن مهری ، سید اسدالله اصفهانی ، سید ابوالحسن لاری ، سید محمد سیرجانی ، سید محمد علی شریعتمداری جهرمی ، شیخ محمد حسین لاری و شیخ عبدالحمید مهاجری نوایجانی .

وی بسان دیگر علمیا شیعه به اصل ولایت فقیه عقیده مند است و جدایی دین از سیاست را از شعارهای استعماری می‌داند و فقیه جامع الشرایط را نماینده حضرت ولی عصر (عج) می‌شناسد که در دوران غیبت کبری نیابت عام دارد و وظیفه‌اش اجرای احکام اسلامی در جامعه است .

او نظامهای حاکم و دولتهای ستم پیشه‌ای چون حکومت قاجار را دولت قانونی نمی‌داند و خود در صدد تشکیل حکومت است تا قوانین الهی را در جامعه اجرا کند. او می‌خواهد با تشکیل حکومت اسلامی به نظریه‌های فقه سیاسی اسلام وجود عینی بخشد و با اجرای عدل، مستضعفان جنوب را امیدی دوباره دهد.

ترغیب پیروان به آموزش نظامی و تشکیل گروههای مسلح در لار از جمله فعالیت‌های او در این زمینه است. گروه‌هایی که بعدها به «تفنگچیان سید لاری» و «چریک‌های فارس و سید لاری» مشهور می‌شوند.

آیت الله کرمانی که مصاحب ایشان است، نقل می‌نماید که:

شبی از شبها با هم نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم. سید معظم فرمود: مساءله‌ای بر من مشکل شده است، ولی آن را طرح نفرمود. تا نیمه شب که مشغول نماز شد. پس از اتمام نماز حضرت ولی عصر عج را دیدار نمود و به وصال نورانی آن حضرت توفیق یافت.

من درخشش انوار را مشاهده می‌کردم که او را فرا گرفته و صدایی می‌شنیدم که با وی تکلم می‌کند ولی کیفیت مکالمه را نمی‌فهمیدم. گویا حواس بکلی از من ربوده شده بود.

پس از دیدار با حضرت ولی عصر عج به من فرمود: امام زمان - روحی له الفداء - مساءله را حل فرمود.

سید برای مقابله با زورگویی و استعمار گروهی را تربیت کرده و با مسلح نمودن آنان ، لباس عزا بر تن دشمنان اسلام کرده است . . مجتهد لارستان در یکی از روزها با بیانی قاطع وجوب انحلال رژیم سلطنتی قاجار را صادر می نماید

واجب است تبدیل سلطنت امویه قاجاریه به دولت حقه اسلامی .

از دیگر کارهای سید لاری، نصب ائمه جمعه برای شهرها و قصبات مجاور است . تبلیغات عملی وی که با درستی کارگزاران حکومتی به نمایش گذارده شده است ، هر روز بر وسعت حکومت اسلامی می افزاید . چنانچه بندرعباس ، بندرلنگه ، بوشهر ، استان کرمان و فارس زیر نظر حکومت اسلامی قرار می گیرد . اخبار حکومت اسلامی به مردم ستمدیده دیگر شهرهای ایران ، خبر خوشی است که رایحه بهشتی از آن شنوده می شود و آیه های سبز امید را در دل جوانان می کارد . این پدیده یکی از عمده ترین و پرهیجان ترین رویدادهایی است که مردم را به نهضتی بزرگ فرا می خواند . مشروطه خواهی مردم شهرهای ایران که در اندک مدتی در تمام کشور به صورت فراگیر و پردامنه مطرح می شود . برخاسته از تجربه مبارکی است که مردم لارستان آن را به رهبری آیت الله لاری به ارمغان آورده اند .

مجتهد لاری با ورود به لارستان بر دو محور تأکید می ورزد . راغب ساختن مردم به مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام ، بازداشتن آنان از غرب گرایی .

آیت الله لاری تجارت و بازرگانی استعمارگران روس و انگلیس را به زیان امت اسلامی می داند . از این رو استعمال چای ، قند ، ادویه ، خوراک و پوشاکهایی را که از کشورهای خارجی - بخصوص روسیه و انگلیس - وارد

ایران و سایر کشورهای اسلامی می‌شود ، تحریم می‌نماید . وی عقیده دارد ، خارج ساختن ارز از کشورهای اسلامی برای خرید اشیای خارجی موجب تقویت دشمنان اسلام و قدرت استعمارگران است و بدین وسیله سبب ریخته شدن خون مسلمانان و ملتهای فقیر می‌گردد . همچنین ورود کالاهای خارجی موجبات وابستگی اقتصادی را فراهم می‌آورد و از دیدگاه فقهی و سیاسی اسلام ، حرام است .

آیت الله سید عبدالحسین لاری برای آگاهی مردم کتاب «قانون مشروطه مشروعه» را می‌نگارد و مواضع اسلامی و اندیشه‌های سیاسی خود را در نظام مشروطیت بیان می‌کند . از نظر وی حکومت اسلامی با مجلس شورا کار خود را آغاز می‌کند . مجلسی که صحت آرای آن در چارچوب قوانین اسلامی مشخص می‌شود . از جمله شرایط هر عضو شورا ، عقیده درست ، عدم تظاهر به فسق و فجور و اطاعت از ولی فقیه است . از نظر مجتهد لاری علت تمام تباهیها و فساد روزگار در بی‌عدالتی ، اختلال نظام ، سوء مدیریت و عدم وجود شورای اسلامی است . رهبری و مدیریت و حکومت اسلامی از دیدگاه وی مخصوص ولی فقیه است .

مجاهد نستوه زمانی به تألیف این کتاب گرانقدر دست می‌زند که قانون نویسان عصر مشروطیت به عنوان پیش نویس ، قانون بلژیک ، انگلیس و فرانسه را پایه و اساس قرار می‌دهند و هدف عمده آن است که قانون اساسی مشروطیت تحت نفوذ قوانین غرب نگاشته و جلو اعمال حاکمیت قوانین اسلامی گرفته شود .

کتاب ایشان از جمله کتب نادری است که در فقه سیاسی و قانونگذاری اسلامی نگاشته شده است . به عقیده او اجرای قوانین اسلامی در هیچ زمانی تعطیل بردار نیست و «ولی فقیه» از جانب امام معصوم علیه السلام نیابت و خلافت عامه دارد که زندگی بشر را در غیبت معصوم بر اساس وحی تنظیم کند

روز جمعه چهارم شوال ۱۳۴۲ ق . (۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۳ ه . ش) است . آیت الله لاری از خانه خارج شده ، رو به مصلا می نهد تا نماز جمعه را چون دیگر ایام بپا دارد پس از اقامه نماز به سوی منزل برمی گردد . پس از چندی در جایش آرام می گیرد . رایحه ای بهشتی شنیده می شود . سید پس از بیست و سه سال اقامت در لار ، چهار سال در فیروز آباد و شش سال در جهرم ، در میان مردم دلیر تنگستان و مجاهدان جنوب به دیار باقی می شتابد . هم اینک مرقد مطهر آن بزرگ مجاهد در شهر جهرم به مقبره «آقا» مشهور و زیارتگاه پیروان خاندان عصمت و طهارت و فرزندان جهاد و شهادت است .

نقل است چون یهودیان شهرستان لار پس از بازگشت سید عبدالحسین لاری به تحرکات ضد اسلامی و آزار و اذیت مردم مسلمان منطقه ادامه دادند و با نیرنگ و حيله و سازش با خوانین و عمال استبداد شاه به فساد و شرارت خود افزودند ، به طوری که از ذمه بیرون آمده و به صورت محارب عمل می کردند ، سید عبدالحسین در بدو امر به ارشاد و موعظه آنان پرداخت ولیکن سخنان پندآمیز آن سید در آنان اثر نگذاشت و سید ناچار دستور داد که یهودیان خانه و اموال خود را به مسلمانان بفروشند و خاک لار را ترک کنند . سید پس

از اخراج یهودیان ، کنیسه و معبد آنان را تبدیل به مسجد کرد و بدینسان شهرلار را از لوٹ وجود آنان پاک نمود.

همچنین استعمار انگلیس که خواب خوش ، تصرف ایران را می‌دید و اولین مرحله از نقشه‌اش ، اشغال جنوب ایران بویژه فارس بود . تعدادی از جاسوسان «اینتلیجت سرویس» خود را در لباس مبلغان مسیحی همراه مقدار زیادی کتب و نشریات به منطقه فارس اعزام نمود . گروهی از آنها وارد لار شدند . سیدعبدالحسین که به خوبی از دسائس و نیرنگهای رنگارنگ استعمار انگلیسی مطلع بود و می‌دانست که این گریان در لباس میش برای چند مقصود و منظوری بدانجا آمده‌اند ، بی‌درنگ و با قاطعیت تمام ، فرمان اخراج آنان را صادر کرد و اعلان نمود نباید در هیچ شهری آنان را راه دهند و نیز تمامی کتب و نشریات آنها را جمع کرد و دستور داد تا درون چاهی ریختند . این اقدام شجاعانه که آبروی نداشته دولت مقتدر انگلیس را ریخت و عظمت پوشالی آن را لگدمال کرد ، برای دولت وقت انگلیس گران و ناخوش آیند آمد ، لذا دولت ایران را تحت فشار قرار داد و از او خواست تا غرامت کتابها را از سید گرفته و وی را مؤاخذه نماید . دولت مستبد قاجار نیز مأمور بلند پایه و مخصوص خود عین‌الملک را از تهران به لار فرستاد تا در این مورد تحقیق کرده و به آن رسیدگی کند و مبلغ نود هزار تومان قیمت کتابها و نشریات صادر شده را از سید عبدالحسین بگیرد . زمانی که عین‌الملک به حضور سید ، رسید و دستگاه عظیم و نیروی نظامی ایشان را مشاهده کرد و نیز گفتار منطقی و قاطعیت و سازش ناپذیری وی را دید ، متوجه شد که در

مقابل اراده پولادین سید کاری نمی‌توان کرد ، لذا با عذرخواهی از سید و بدون انجام هیچگونه اقدام و یا دریافت وجهی ، دست خالی و شکست خورده ، به تهران بازگشت.

سید عبدالحسین با شهادت و شجاعت فتوای وجوب انحلال سلسله قاجار را صادر کرد و فرمود : «واجب است تبدیل سلطنت امویه قاجاریه به دولت حقه اسلامی» و در منطقه خود حکومت اسلامی را بنیانگذاری کرد و نیروی رزمی آموزش داد و کارخانه اسلحه سازی احداث نمود و برای پست این حکومت ، تمبر اسلامی چاپ کرد و روی آن نوشت پست ملت اسلام و برای شهرها و قصبات مجاور ائمه جمعه تعیین و نصب نمود و حدود شرعی را جاری و اموال مفسدین را مصادره می‌کرد و از دادن مالیات به دولت مستبد مرکزی جلوگیری و آن را تحریم کرد^{۲۱}.

ایه الله سید مهدی بحرالعلوم

نقل شده است که روزی حاکم بروجرد بدیدار پدر سید بحرالعلوم رفت . بعد از ملاقات و در هنگام مراجعت ، در حیاط خانه چشمش به بحر العلوم که کودکی بود ، افتاد . پدر سید او را به حاکم معرفی نمود و حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی نسبت به سید کرد و رفت .

بعد از رفتن حاکم ، سید نزد پدرش رفت و گفت : باید مرا از این شهر ببری
که می ترسم به هلاکت بیافتم!

پدرش سبب را پرسید و سید گفت : زیرا از وقتی که حاکم نسبت بمن محبت
نمود ، قلبم به او مایل شده است و آن بغض و دشمنی که باید نسبت به حاکم
ظالم داشته باشم ، ندارم! دیگر اینجا جای ماندن نیست .

و به این دلیل سید از بروجرد هجرت نمود^{۲۲}.

حاج ملاعباس تربتی

عالم ربّانی حاج آخوند ملاعباس تربتی مرجع تظلم مردم، و خانه اش
دادگستری و پناهگاه آنان بود. مردم از دست حاکم و خوانین به او تظلم می
کردند و او با قدرت معنوی خود، به شکایت آنان رسیدگی می کرد.

وقتی کسانی به عنوان تظلم به نزد او می آمدند و از خان محل یا حاکم یا
شخص دیگر شکایت داشتند که به آنها تعدی کرده و یا کسی را از آنها
توقیف کرده، ایشان برای شفاعت و استخلاص شخص یا اشخاص ستم دیده
نامه ای به آن طرف می نوشت و نامه هایش عبارت بود از یک قطعه کاغذ
مستطیل کوچک... که بعد از بسم الله الرحمن الرحیم چنین می نوشت:

۲۲ فوائد رضویه

«جناب فلان! ان شاءالله موفق باشید! فلانی چنین می گوید؛ اگر راست است و خدای نخواستہ به او تعدّی شدہ، امید است از مشارالیه رفع تعدّی شود و ہر گاہ خسارتی بہ او رسیدہ جبران گردد. ان شاءالله عندالله و عندالرسول مٹاب و مأجور خواهید بود، عباس.» پس از نوشتن این نامہ ہمیشہ اشخاصی کہ بہ آنها نامہ می نوشت ترتیب اثر می دادند.»^{۲۳}

ایہ اللہ محمدتقی بافقی

آیت اللہ بافقی از مبارزان دوران رضاخان قلدر است. او بدستور رضاخان بہ شہر ری تبعید می شود. پس از آزادی از زندان رضاخان، بہ شہر ری تبعید می شود. روزی رئیس شہربانی شہر ری وارد شد و پس از سلام و اجازہ جلوس، نزدیک در اتاق نشست و عرض کرد: آقا! من از طرف مقامات مافوق خود مأموریت دارم کہ آنچه مورد احتیاج شماست، فراہم کنم و خواستہ های شمارا انجام دہم.

بافقی، این عنصر توحید و توکل، ناراحت شد و گفت: تو چکارہ ای؟ کہ ادّعی بر آوردن جمیع حوائج و نیازهای مرا می کنی؟
- من رئیس شہربانی ہستم.

- الان من احتیاج دارم کہ در این هوای صاف و آفتابی، ابری در صفحہ آسمان ظاہر شود و برای طراوت زمین، باران ببارد. تو می توانی چنین خواستہ ای را انجام دہی؟

^{۲۳} فضیلتہای فراموش شدہ، ص ۱۰۵

- نه! نمی توانم .

- مافوق تو می تواند؟

- نه .

- مافوق مافوق چطور؟ شاه مملکت چطور؟

- نه اینها هیچکدام نمی توانند .

- پس تو که به عجز خود و همه سران مملکتی اقرار می کنی و به گدائی آنها اعتراف داری ، چگونه می خواهی نیازهای مرا بر آوری؟ من از افرادی عاجز و ناتوان چون تو و سران مملکت چه بخواهم؟ برخیز و از این گونه حرفهای شرک آمیز مزن!

رئیس شهربانی خجلت زده شده ، برخاست و دانست که با این مجسمه توکل و توحید ، نمی تواند طرف شود . ۲۴

ایه الله حاج اقا حسین قمی

سید حسین طباطبایی قمی نسبت به اقدامات ضد مذهبی رضاخان همیشه موضع سختی می گرفت. به دنبال اجباری شدن کلاه شاپو و سیاستهای تغییر لباس در دوران پهلوی اول، وی در تیرماه ۱۳۱۴ به پیشنهاد علمای مشهد جهت مذاکره با رضاشاه در مورد این سیاستها راهی تهران شد

وی پس از ورود به تهران، به ری رفت و در باغ سراج‌الملک ساکن شد. مردم تهران به طور گسترده به ملاقات او می‌رفتند و رژیم پهلوی محل اقامت او را تحت محاصره قرار داد. خبر بازداشت این مرجع تقلید با اعتراضات مردم، به ویژه مردم مشهد مواجه شد. مردم در حرم مطهر و مسجد گوهرشاد اجتماع کرده و به سخنان وعاظ و خطبا همچون محمدتقی بهلول گوش فرا می‌دادند و هر روز بر ابعاد اعتراضات مردم افزوده می‌شد. تا این که در نهایت مأموران حکومتی در روز چهاردهم ربیع‌الثانی و در واقعه مسجد گوهرشاد به جمع روحانیون و مردم که در مسجد گوهرشاد دست به تحصن زده بودند، حمله‌ور شده و دست به کشتار زدند. پس از کشتار و سرکوب مردم در مسجد گوهرشاد، رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۴ قمری او را از ایران به عراق تبعید کرد... با سقوط رضاشاه، طباطبایی قمی در سال ۱۳۲۲ به مشهد بازگشت. او از دولت خواست که به خواسته‌هایی چون لغو کشف حجاب، انحلال مدارس مختلط، برپایی نماز جماعت و تعلیم قرآن و درس دینی در مدارس، آزادی حوزه‌های علمیه، کاهش فشار اقتصادی از دوش طبقه ضعیف، تلاش برای تعمیر قبور ائمه بقیع عمل کند.

زمانی که حاج آقا حسین قمی در مشهد مقدس اقامت داشت، به مناسبت سوگواری حضرت امام حسین علیه‌السلام در مکانی واقع در بالا خیابان، منبر می‌رفتند. شب تاسوعا، هنگامی که ایشان بالای منبر مشغول سخنرانی بودند، صدای عربده‌ای از بیرون مجلس شنیده شد. ایشان از مردم پرسیدند که چه خبر است؟ گفتند رئیس شهربانی مست شده، عربده می‌کشد! آقا با ناراحتی می‌فرماید: به جدم قسم، از منبر پایین نمی‌آیم، تا خدا جزای او را بدهد!

لحظه‌ای بعد به آقا خبر رسید که رئیس شهربانی، نقش بر زمین شده و به درک واصل گردیده است!^{۲۵}

او در مورد کشف حجاب به رضاخان پیام داده بود تهران می آیم و سرت را می بُرم!

وقتی حاج آقا حسین قمی به مخالفت با دستگاه رضاخان برخاست، در یکی از جلسه‌هایی که با حضور عالمان مشهد در منزل وی برگزار شد، وی از اوضاع جاری مملکت به شدت متأثر و گریان شد سپس گفت:

امروز اسلام فدایی می‌خواهد. بر مردم است که قیام کنند

در نهایت علما تصمیم می‌گیرند که قمی در اعتراض به اقدامات ضددینی رضاخان به تهران رفته و با او صحبت کند. وی در آخرین جلسه درس خود می‌گوید

به عقیده من، اگر جلوگیری از خلاف مذهب، منوط به کشته شدن ده هزار نفر که رأس آنها حاج آقا حسین قمی است باشد، ارزش دارد قبل از حرکت، گروهی از مردم مشهد از او می‌پرسند: «که در ملاقات با شاه چه می‌خواهید؟»

او می‌گوید: «اول از او درخواست می‌کنم که از برنامه‌های غیراسلامی دست بردارد و اگر موافقت نکرد، خفه‌اش می‌کنم»^{۲۶}

ایه الله آخوند ملاکاظم خراسانی

آخوند در یکی از نامه‌هایش به محمد علی شاه نوشت :

۲۵ دیدار با ابرار ۵۴.

افق حوزه - ۱۸ دیماه ۱۳۹۲ شماره ۳۸۱^{۲۱}

«... از بدو سلطنت قاجار چه صدمات فوق الطاقه به مسلمانان وارد آمده و چقدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان به دست کفار افتاده . قفقاز ، شیروانات ، بلاد ترکمان و بحر خزر ، هرات ، افغانستان ، بلوچستان ، بحرین ، مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان ، تمام از ایران مجزا شد . دو ثلث تمام از ایران رفت و این یک ثلث باقی مانده را هم به انحاء مختلف ، زمامش را به دست اجانب دادند . گاهی مبالغ هنگفت قرض کرده و در ممالک کفر خرج نمودند و مملکت شیعه را به رهن کفار دادند . گاهی به دادن امتیازات منحوسه ، ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند ... گاهی خزاین مدفونه ایران را به ثمن بخش (مبلغ ناچیز) به دشمنان دین سپردند . یکصد کرور ، بیشتر خزینه سلطنت که از عهد صفویه و نادر شاه و زندیه ذخیره بیت المال مسلمین بود ، خرج فواحش فرنگستان شد و آن همه اموال مسلمین را که به یغما می بردند ، یک پولش را خرج اصلاح مملکت و سد باب احتیاج رعیت نمودند . به حدی شیرازه ملک و ملت را گسیختند که اجانب علنا مملکت را مورد تقسیم خود قرار داده .

ای منکر دین ! ای گمراه ! ، پدرت دستور (مشروطه) را صادر کرد . اما از روزی که تو به سلطنت نشستنی همه وعده های مشروطه را زیر پا نهادی . شنیدم شخصی از سوی تو به نجف فرستاده شده تا ما را با پول بخرد . و حال اینکه نمی دانی ، قیمت سعادت مردم بیشتر از پول توست ... تو دشمن دین و خائن به این مملکت هستی .

من بزودی به ایران می آیم و اعلان جهاد می کنم .

مشروطه طلبان گیلان و اصفهان پایتخت را در ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق . برابر ۲۳/۴/۱۲۸۸ ش . آزاد ساختند . محمد علی شاه به سفارت روس پناهنده می شود و از آنجا به روسیه فرار می کند . سپاه مشروطه طلبان نجف که آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی و چند تن دیگر از مراجع تقلید نیز در بین آنها بودند ، با شنیدن خبر آزادی تهران از حرکت به ایران منصرف می شوند .

آخوند هنگامی که شنید سرداران فاتح ایران در صدد اذیت شیخ فضل الله نوری بر آمده اند ، تلگرافی به تهران فرستاد و مشروطه طلبان را از آزار وی بر حذر داشت اما روشنفکران غربزده نامه آخوند را پنهان کردند و سپس شیخ فضل الله نوری را اعدام نمودند . آخوند پس از شنیدن خبر شهادت وی گریست . عمامه اش را به زمین انداخت و مجلس یادبود شهید شیخ فضل الله نوری را در منزل خود برگزار کرد .

مجلس شورای ملی در ماههای آخر سال ۱۳۲۸ ق . تصویب کرد که ایران مستشار مالی از آمریکا استخدام کند . در پی آن «مورگان شوستر» به مدت سه سال به استخدام خزانه داری کل کشور در آمد . قوای نظامی روسیه بدنبال این حرکت مجلس ، مناطق شمال کشور را اشغال کردند و دولت روسیه به دولت ایران هشدار داد که اگر شوستر را از ایران اخراج نکنید ، تهران را اشغال خواهند کرد . مجلس پیشنهاد روسیه را نپذیرفت رئیس مجلس خبر اولتیماتوم را در سیزدهم ذیحجه ۱۳۲۹ ق . به آخوند رساند . سربازان روسی تا قزوین پیش رفتند و دولت انگلیس با تایید اقدام روسیه ، به دولت ایران

هشدار داد که اگر تا سه ماه دیگر راههای جنوب را برای بازرگانی انگلیس امن نکند ، سربازان انگلیسی انتظامات جنوب کشور را بر عهده خواهند گرفت .

در پی این وقایع ، آخوند خراسانی درسهایش را تعطیل کرد و دیگر درسهای حوزه علمیه نجف نیز به پیروی از او تعطیل شد . جلسه‌های زیادی در منزل آخوند تشکیل شد تا راهی برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران بیابند . تحریم اجناس روسی ، جهاد با روسیه و اعزام طلاب ، علماء و عشایر نجف به ایران در نخستین جلسه علماء تصویب گردید .

آخوند خراسانی فرمان جهاد را صادر کرد . نامه‌ای به رئیس مجلس شورای ملی ایران نوشت و وی را از تصمیم جلسات باخبر ساخت .

بسیاری از علمای نجف ، کربلا و کاظمین خود را برای سفر به ایران و دفاع از آن آماده ساختند . قرار بود که آخوند و همراهانش در شب چهارشنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۹ ق . از نجف به مسجد «سهله» بروند و پس از نیایش و دعا برای پیروزی سپاه اسلام ، راهی ایران شوند .

عصر سه شنبه منزل آخوند شلوغ بود . میرزا مهدی ، پسر آخوند مقدمات سفر را آماده می‌کرد . آخوند به اطرافیانش گفت : بهتر است نماز صبح را در حرم بخوانیم و پس از زیارت حرکت کنیم .

آخوند تا پاسی از شب بیدار بود . امانتها را به صاحبانش داد و برنامه‌های فردا را منظم کرد و کارها را بین چند نفر از یارانش تقسیم کرد . نیمه شب به نماز شب ایستاد آقا پیش از اذان صبح دل درد شدیدی گریبانش را گرفت . سرانجام پس از اقامه نماز صبح ، پیشوای مشروطه رخت از جهان بر بست . برخی بر این باورند که وی به وسیله جاسوسان روسی و انگلیسی مسموم شده است.^{۲۷۰}

ایه الله العظمی سید حسین بروجردی

روزی ایه الله سید حسین بروجردی به اقبال ، نخست وزیر وقت ، درباره شاه گفت : پدرش (رضا خان) بی سواد بود ولی یک مقدار شعور داشت . اما این شعور هم ندارد و چیزی ملتفت نمی شود .

گاهی از پذیرش شاه خودداری می کرد و می فرمود : حتما می خواهد همانطور که چند تا عکس با زنش در این مسافرت گرفته است بیاید با من هم عکس بگیرد!

و زمانی به شدیدترین وجه ممکن در برابر نقشه‌های او می ایستاد . برای مثال وقتی شاه مسأله تغییر خط ایران از فارسی به لاتین را مطرح کرد . در این راه تبلیغات فراوان انجام داد ، مرجع دلاور شیعه چون سدی آهنین در برابر

دربار ایستاد و گفت: ... من تا زنده‌ام اجازه نمی‌دهم این کار را عملی کنند
به هر جا که می‌خواهد منتهی شود.^{۲۸}

یکی از علما می‌نویسد:

محمدرضا پهلوی پس از بازگشت از سفر هند، برای دیدار آیت الله بروجردی "ره" به شهر قم وارد شد، ولی آقای بروجردی "ره" ملاقات با او را (در حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها)) نپذیرفت، واسطه‌ها تلاش و اصرار بسیار داشتند تا این ملاقات انجام شود، ولی آقای بروجردی قبول نکرد و فرمود:

"من چگونه ملاقات با کسی را که به هند رفته و در آنجا همسرش برهنه سوار فیل شده و در شهرهای کفر گردش کرده و موجب ذلت مسلمین شده، بپذیرم؟!"
شاه می‌خواست بعضی از قوانین را به میل خود تغییر دهد، ولی آیت الله بروجردی "ره" را چون سدی خلل ناپذیر، مانع سر راه خود می‌دید، شاه نخست وزیر خود را نزد آیت الله بروجردی فرستاد تا او را راضی کند، نخست وزیر از زبان شاه به آیت الله بروجردی گفت: "شاه می‌گوید این قوانین در کشورهای همسایه پیاده شده، ما هم مجبوریم آن را اجرا کنیم."
آیت الله بروجردی به نخست وزیر گفت: "به شاه بگویید، در آن کشورهای همسایه رژیم پادشاهی به جمهوری تبدیل شده است." (کنایه از آنکه اگر تو بخواهی به قوانین دست بزنی، نخست باید اعلام جمهوری کنی) وزیر در مقابل این سخن آقای بروجردی نتوانست سخنی بگوید، زیرا این سخن بزرگترین خطر و هشدار بود، که سلطنت محمدرضا را تهدید می‌کرد، لذا تا آقای بروجردی زنده بود، شاه نتوانست، قوانین دلخواه خود را پیاده کند.^{۲۹}

قاطعیت و بی‌اعتنایی آیت الله بروجردی "ره" به شاه در حدی بود که شاه در بازگشت از خوزستان همراه همسرش ثریا با قطار به قم آمد، و همسرش را در قطار گذاشت و خود سوار بر لندور شده و از خیابان‌های قم گذشت تا به صحن رسید، و وارد حرم شد، و انتظار داشت تا در حرم با آیت الله بروجردی "ره" ملاقات کند، در همان ایام توسط دانشجویان، عکس‌هایی از همسر شاه برای آقای بروجردی فرستاده شده بود، که او در اروپا با زنان و مردان با طرز بسیار زننده‌ای در استخر شنا کرده است.

^{۲۸} همان

پندهایی از رفتار علمای اسلام، ص ۲۱ و ۲۲^{۲۹}

شاه به تولیت می گوید: "آیا آقای بروجردی در حرم است؟" تولیت جواب می دهد: "نه، آقای بروجردی همین امروز به خارج از شهر رفته اند." شاه هم دُمق شده، بدون اینکه به زیارت برود، یا قرائت زیارت نامه تمام شود، به صورت قهر از در دیگر رفت که رفت، و از آن پس دیگر ملاقاتی بین شاه و آقای بروجردی انجام نگرفت (۳۰).

شهید نواب صفوی

شاه میخواست نواب را بخرد! لذا شخصی را با چند پیشنهاد نزد نواب فرستاد! پیشنهادات اهریمنی شاه که برای بدام انداختن نواب چیده شده بود، عبارت بود از: ۱ - نواب سفیر ایران در یکی از کشورهای اسلامی گردد! ۲ - منزلی برای نواب در نظر گرفته شده و ایشان در آن جلوس نمایند و اوامر و دستخط ایشان را بخواند و ماهی ده هزار تومان حق سفره پرداخت شود! ۳ - با همکاری نواب، یک حزب بزرگ اسلامی تشکیل شده و مخارج آنرا دربار پرداخت کند!

نواب با قاطعیت، خطاب به پیک شاه گفت: خجالت نمی کشی مرا به درگاه معاویه دعوت می کنی؟

ان پیک، وجه نقد را برداشت و رفت. البته قبل از این به نواب،

تولیت آستان قدس رضوی، پیشنهاد شده بود که ایشان نپذیرفتند (۳۱).

در مجله پانزده خرداد این قضیه درباره نواب صفوی نقل شده که:

زندگی زعیم بزرگ عالم تشیع، آیت الله بروجردی، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.

۳۱ دیدار با ابرار شماره ۱۸.

زمانی که آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحلت کردند ، بمناسبت اربعین درگذشت او ، هیأتی به نمایندگی از دربار و دولت و بازاریان و وعاظ ، برای تسلیت به نجف اشرف اعزام شدند که در این سفر ، و وعاظ ، برای تسلیت به نجف اشرف اعزام شدند که در این سفر ، نواب صفوی که آن موقع در نجف حضور داشت بر خوردهایی را با این هیئت می کند از جمله :

روزی در حالی که مسجد هندی نجف از جمعیت موج می زد و هیأت ایرانی در کنار مراجع آن روز به خود می بالیدند و از هر گونه چشمی ، برای خود کوله باری از

حمایت و موفقیت بر می داشتند ، سید جوان ۲۲ ساله ای به منبر نزدیک شده و بی اعتنا به همه ، بر پله دوم منبر نشست و با رشادتی که خاص پیغمبرزادگان است ، خدا را به عظمت یاد کرد و درود بر پیامبر اسلام فرستاد و حاضرین بالاخص هیئت ایرانی را مخاطب قرار داد و گفت : عجب! شما برای تسلیت گفتن به حوزه علمیه و تأیید روحانیت به اینجا آمده اید! و حال آن که در ایران با روحانیت مبارزه می کنید! آیت الله کاشانی این مرد مجتهد و مبارز ، در چنگال شما و در اسارت شما بسر می برد .

دولتی که شما به نمایندگی او به اینجا آمده اید ، بهترین فرزندان اسلام و مبارزین در راه خدا ، فدائیان اسلام را بجرم دفاع از حریم تشیع و امام صادق در زندان نگاه داشته و شما برای عوام فریبی به اینجا آمده اید! شما با حقایق اسلام بازی می کنید! شما اسلام و قرآن را بازیچه خود قرار داده اید!

نواب صفوی چنان با هیجان و قدرت به صحبت خود ادامه می‌داد که گویی روح را از کالبد حضار خارج ساخته و کسی را یارای پاسخ گفتن به او نبود.

در ندای خاوران آمده است که :

در یکی از مسافرت‌های مرحوم نواب صفوی به نورآباد لرستان ، بعضی از اهالی از ظلم و ستم فراوانی که فرمانده ژاندارمری نورآباد به مردم داشته و برای گرفتن اسلحه از عشایر ، آنان را شکنجه نموده و آنان را وارونه به سقف آویخته بود ، به شهید نواب صفوی شکایت می‌کنند .

نواب صفوی با اتومبیل خود به مقابل پاسگاه رفته و یکی از مأمورین پاسگاه را صدا می‌زند و به او می‌گوید : به فرماندهات بگو به مردم ظلم نکند و گرنه با این هفت تیر به حسابش می‌رسم . فرمانده ستمگر وقتی این پیغام نواب را می‌شنود ، بلادرنگ زن و بچه خود را برداشته سوار اتومبیل خود شده و به جانشین خود می‌گوید : تا این سید در این منطقه است من به نورآباد بر نمی‌گردم ، و شبانه منطقه را ترک می‌کند .

در منطقه گلباغی ، نواب صفوی برای عشایر از قیام مسلحانه و مبارزه با شاه سخن می‌گوید . یکی از مخاطبین بلند شده و می‌گوید : اگر شما راست می‌گویید ، شرّ این افسر ظالم را از سر ما کوتاه کنید تا نوبت به شاه برسد ، نواب می‌فرماید : من موقع ورود به این منطقه برای او پیغامی فرستاده‌ام و

فکر نمی‌کنم تا من اینجا هستم ، به خودش جرأت توقف در نورآباد را بدهد .
قبول ندارید ، بروید و جویا شوید .

وقتی به پاسگاه مراجعه می‌کنند ، متوجه می‌شوند که فرمانده پاسگاه شبانه
منطقه را ترک کرده است .

فدائیان اسلام

شهید نواب مدتی به زندان شاه می‌افتد . اما با آزادی از زندان به فکر تشکیل
«فدائیان اسلام» می‌افتد ، تا به وسیله آن با عناصر فاسد در جامعه به مبارزه
برخیزد و با انتشار اعلامیه‌ای موجودیت فدائیان اسلام را اعلان می‌دارد .

او در برپایی این سازمان اسلامی می‌گوید :

در خواب جدم سیدالشهداء را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن
نوشته شده بود : «فدائیان اسلام» .

جناب نواب صفی با تألیف کتابی تحت عنوان «جامعه و حکومت اسلامی» و
انتشار آن در آبان سال ۱۳۲۹ روش صحیح حاکمیت را بیان می‌دارد . او
معتقد است جز با حرکت ریشه‌ای و تقویت فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه با
استکبار جهانی نمی‌توان مقابله کرد . این سید مجاهد به پیروی از نامه
حضرت امیرالموءنن علی ع به مالک اشتر ، اصول سیاسی اسلام را به مردم
بیان می‌کند و به شاه و غاصبان حکومت هشدار می‌دهد که در صورت اجرای
نکردن دستورهای اسلامی به دست فرزندان مقتدر و فداکار اسلام از بین
خواهند رفت .

نواب صفوی در جهت نیل به حکومت اسلامی و استقرار مدینه قرآنی غدیر گام بر می‌دارد و خود را به قالبهای نظام مشروطه محدود نمی‌سازد. در این مسیر وی علاوه بر استادش در نجف اشرف (علامه امینی)، از حضرت امام خمینی در حوزه عملیه قم منشور حکومت اسلامی را فرا می‌گیرد و بی‌محابا به برپایی آن نظام مقدس اقدام می‌نماید.

دی ماه ۱۳۳۴ پیدادگاه دژخیم به سید مجتبی نواب صفوی و سه یار فداکارش حکم اعدام می‌دهد. آنان در ۲۷ همان ماه مطابق با سالگرد شهادت صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به خیل شهدا می‌پیوندند. وی به هنگام شهادت، در لحظه‌های آخر حیات با لحنی دلنواز آیاتی از قرآن کریم را تلاوت نموده، بانگ اذان سر می‌دهد و نزدیکیهای طلوع فجر به آسمانیان می‌پیوندد. شهدا در مسگر آباد به خاک سپرده می‌شوند. وقتی تصمیم گرفته می‌شود تا آنجا پارک شهر شود شبانه از تهران به قم انتقال یافته و در «وادی السلام» جای می‌گیرند^{۳۲}.

لحظات آخر زندگی مبارک شهید نواب صفوی

سحرگاه یکشنبه ۲۷ دیماه سال ۱۳۳۴ اعضای فداییان اسلام را از لشکر یک پیاده به محل لشکر دو زرهی بردند. در وسط سالن پادگان وسایل شخصی آنان بر زمین ریخته بود، نواب جلو رفت عمامه و عبایش را برداشت، و با لبخند به دوستانش گفت: «به جدم قسم با همین لباس شهید میشوم». رهبر فداییان برای آخرین مرتبه یارانش را در آغوش گرفت. ثانیه تلخ خداحافظی برای او به شوق دیدار در بهشت سخت نبود. آنان صبور و استوار به سلولهای انفرادی خود رفتند. نزدیک صبح جوخه

اعدام در کنار میدان بزرگ پادگان به خط ایستادند، نواب و یارانش از سلول بیرون آمدند. ناگهان سید محمد واحدی فریاد زد: «الله اکبر، الله اکبر» به اشاره سرهنگ الله یاری پاسبانی دست بر دهان سید محمد گذاشت.

«زندانیان از روزنه در به بیرون نگاه میکردند. سرهنگ پرسید: «اگر خواسته ای دارید بگویید؟» سید تقاضای آب برای غسل شهادت نمود. آب سرد بود، نواب خمشگین بر سر سرهنگ بختیار فریاد زد: «اگر آب گرم نباشد، رنگ ما میپرد و تو و امثال تو فکر میکنند که ترسیده ایم. اما مهم نیست. خدا آگاه است که لحظه به لحظه اشتیاق ما به شهادت بیشتر می شود. رهبر فداییان یارانش را مورد خطاب قرار داد و گفت: «خلیلم، محمدم، مظفرم، زودتر آماده شوید، زودتر غسل شهادت کنید، امشب جده ام فاطمه زهرا (س) منتظر ماست.» پس از غسل شهادت به نماز ایستاد. افسران و درجه داران با ناباوری به آنان نگاه می کردند. دستان به قنوت رفته اش حریم آسمان مناجات بود.

«پس از اتمام نماز عشق سید بار دیگر امت جدش را هدایت نمود: «شما بندگان ضعیف در برابر خدای جهان هستید، چند روزه دنیا به زودی می گذرد، کاری کنید که در جهان دیگر در برابر آفریدگارتان شرمند نباشید. شما به دستور شاه ستمگر ما را شهید می کنید ولی طولی نمی کشد که همگی از این کردار زشت پشیمان می شوید. آن روز پشیمانی دیگر سودی ندارد. شما باید سرباز اسلام باشید و در راه دین بجنگید نه این که سلاحتان را برای حفظ حکومت شاه رو به سینه عاشقان اسلام نشانه بگیرید. روزی حقایق آشکار می شود و آن وقت از اینکه از شاه حمایت کرده اید، پشیمان خواهید شد. ای افسران و مقامات عالی مرتبه ارتش شما هم به جای اینکه خود را به حکومت پوسیده و فاسد شاهنشاهی بفروشید به اسلام رو بیاورید تا در دو جهان به عزت برسید. فریب این درجه ها و مقامات ظاهری را نخورید و بدانید که قیامت بسیار نزدیک است. والسلام»^{۳۳}.

ایه الله سید شرف الدین

درباره شجاعت سید شرف الدین آمده است که : در جریان مبارزاتش علیه اشغالگران فرانسوی ، طوماری نوشت واز شیعیان سرشناس صور ، خواست تا آن را امضا کنند . یکی از مواد طومار این بود : «ما حکمران فرانسوی نمی‌خواهیم!»

مردی خبیث و مزدور ، جریان را به حاکم اجنبی صور اطلاع داد . یکروز از روزهایی که سید مشغول تهیه همان طومار بود یک افسر فرانسوی ، همراه مترجمی بطور ناگهانی ، وارد خانه شرف الدین شد ویکراست به طرف طومار رفت تا آنرا بردارد و شرف الدین فوری برخاست و طومار را برداشته در دست خود گرفت . افسر فرانسوی پیش رفت تا طومار را از او بگیرد ، که شرف الدین لگدی محکم به اوزد و او را بسویی پرتاپ کرد! بطوریکه اسلحه آن افسر افتاد و سید پرید و اسلحه را

برداشت و لوله آنرا بر روی بینی افسر گذاشت! ... افسر به دست و پا افتاد و شروع به التماس وزاری نمود که : بمن رحم کنید! شرف الدین چون اینگونه دید ، افسر ذلیل شده فرانسوی را رها کرد . خبر واقعه بگوش مردم صور رسید . مردم آشفته و عاصی به خانه او آمدند . افسر فرانسوی هم پا بفرار گذاشت! زنان محله در حین فرار افسر مذکور ، او را با سنگ دنبال نموده و تا مقرر حکومتی او را تعقیب نمودند!

این جریان باعث شد تا حاکم فرانسوی صور ، خود برای عذرخواهی از شرف الدین ، به حضور او بیاید .

گفته شده است که هنگامی که محمدرضا پهلوی به لبنان آمد . یکی از کارمندان سفارت ایران نزد آیت الله سید شرف الدین عاملی آمد و از او خواهش کرد که برای تقویت مرکزیت شیعه به دیدن شاه برود! ولی ایشان نپذیرفت و گفت : مرا با او کاری نیست . مأمور سفارت دوباره آمد و گفت : پس با ماشین به حیاط دفتر تشریف بیاورید تا شاه دست شما را ببوسد . پس از آن شاه به بازدید شما در دبیرستان جعفریه می آید چون تصمیم دارد کمک به جعفریه بکند . سید فرموده بود : ما نیازی به کمک شاه نداریم!^{۳۴}

شهید ایه الله سید اسد الله مدنی

به خاطر دارم که قبل از تبعید آیت الله مدنی از خرم آباد، سال ۵۳ ۵۴ یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد اعلام کردند که چون تعطیلات تابستانی فرا رسیده و جوانان عزیز فراغت بیشتری دارند، اگر بخواهند منزل ما بیایند وسوءالاتی داشته باشند، هر روز عصرها از ساعت ۴ بعد از ظهر تا غروب، درب منزل به روی همگان باز است. و سفارش می کردند به دوستان و آشنایان خود نیز خبر دهید؛ لذا هر روز عصر جوانان پرشور و با ایمان خرم آباد، به منزل ایشان می رفتند و او نیز با آغوش باز آنها را می پذیرفت.

یک روز جوانی که آن روزها خود را به شکل «هیپیه» درآورده بود، به حضور آقا رسید. قیافه اش به حدی زشت بود که ما جوانان حاضر نبودیم با او هم صحبت شویم، ولی این شهید بزرگوار آن چنان با گرمی و بدون اینکه قیافه

ظاهری او را به رخس بکشد، با او مشغول صحبت شد که آن جوان کاملاً فریفته و مجذوب او شد و روزهای بعد نیز مرتباً شرکت می کرد و قیافه خود را تغییر داد و حتی در خانواده اش نیز اثر گذاشت و خواهرش را که بی حجاب بود و با وضع زننده ای بیرون می آمد، نصیحت کرد و او نیز با حجاب شد.»^{۳۵}

شهید بزرگوار مهدی زین الدین نیز در خرم آباد با شهید مدنی آشنا شد و برخورد ایشان چنان تأثیری در وجود این جوان برجا گذاشت که بعدها توانست فعالیتهای فراوانی در راستای اداره جنگ تحمیلی انجام دهد و از فرماندهان زبده و ارزشمند جنگ شود.

حضرت آیت الله بنی فضل در این باره می گوید:

«من از نزدیک با آیت الله مدنی معاشرت داشتم. ایشان را انسانی غیور و جسور می دیدم؛ غیرت دینی و انقلابی داشت. در گنبد کاووس تبعید بود. رئیس ساواک گنبد به صورت یک فرد ناشناس به ایشان تلفن می زند و در مسئله تقلید از او سوءال می کند که به نظر شما امروز از چه کسی باید تقلید کرد؟

وی با صراحت و بی پروا می گوید: با وجود آیت الله خمینی رحمه الله معلوم است که باید از ایشان تقلید کرد. رئیس ساواک که یگه خورده بود، بعداً به

۳۵ خاطراتی از حجت الاسلام بروجردی، داماد شهید مدنی رحمه الله

ایشان پیغام فرستاد که آقای مدنی کمی ملاحظه کنید! ایشان در پاسخ می گوید: من آنچه عقیده ام هست، می گویم و از کسی هم باکی ندارم.»^{۳۶}

ایه الله سید ابوالحسن اصفهانی

آمده است که نوری سعید نخست وزیر عراق به همراه سفیر کبیر انگلستان به محضر سید ابوالحسن اصفهانی مشرف می شوند و پس از دست بوسی ، مترجم می گوید سفیر کبیر می گویند که : حکومت بریتانیا سلام و تحیات فراوان خود و ملت خود را به ساحت مقدس آن حضرت تقدیم داشته و معروض می دارد که دولت انگلستان در جنگ جهانی دوم نذر نمود چنانکه آلمان را در جنگ شکست داد ، مبلغی را به شکرانه این پیروزی به معابد و رهبران بزرگ دینی جهان تقدیم کند .

اکنون که بریتانیا به پیروزی مورد نظر خود رسیده ، در صدد وفا به نذر خود برآمده است! آن رهبر عالیقدر مستحضر هستند که رهبران مذهبی بزرگ جهان امروز منحصر در پاپ و حضرت تعالی می باشند . در مورد پاپ نماینده دولت متبوع ما به واتیکان رفته و به نذر عمل نموده است! اینک اینجانبان به نمایندگی از طرف دولت انگلیس در نجف اشرف به حضور آن جناب شرفیاب شده ایم تا نذر مورد بحث را به حضور عالی تقدیم داریم . پس از آنکه مترجم سخنان خود را به پایان رسانیده ، سید پس از لحظه ای درنگ فرمود : مانعی ندارد! علمای حاضر در مجلس از موافقت غیر منتظره سید در شگفت

۳۶ دیدار با ابرار، جواد محدثی ص ۹۳

شدند و قبلا هم نظر به شناختی که از شخصیت سید داشتند به اطلاع نماینده انگلیس رسانده بودند که رهبر اسلام غیر از پاپ است و قبول پیشنهاد شما از طرف او بسیار بعید به نظر می‌رسد! سفیر از موافقت سید بسیار خوشحال شده ، فوراً چکی به مبلغ یکصد هزار دینار عراق برابر با دو میلیون تومان صادر کرده و به سید تقدیم داشت . سید پس از دریافت چک و اطلاع از مبلغ مندرج در آن فوراً کاغذ کوچکی را که در مقابلش بود برداشته و مبلغ صد هزار دینار عراق را حواله نمود و ضمیمه چک تقدیم دولت انگلیس کرد که جمعا ۳ میلیون تومان شد . آنگاه رو به مترجم فرموده و گفت : به من اطلاع رسیده که در این جنگ اکثر لشکریان بریتانیا از مسلمین هند بوده‌اند که همه شان در جریان آن کشته شده‌اند و از آنان جز یک مشت زن و بچه بی‌سرپرست و آواره چیزی باقی نمانده است . من به حکم مسئولیت اسلامی بر خود وظیفه می‌دانم که ستم دیده گان بی‌گناه را هرگز فراموش نکنم و از شما می‌خواهم این مبلغ را که از کم بودن آن به باقیمانده‌گان قربانیان مذکور بسیار عذر می‌خواهم ، در میان آنان تقسیم نمایید . آنگاه همگی پس از بوسیدن دست سید مرخص شدند و پس از لحظاتی نوری سعید مراجعت نمود و خود را به روی قدمهای سید انداخت و با ولع شدیدی او را بوسید و گفت ای رهبر عظیم‌القدر قربانت شوم می‌دانید که من از اهل بیتم! ولی از علماء تاکنون چنین گذشتی ندیده‌ام .

نماینده انگلیس پس از ترک محضر جنابعالی از هوشیاری و درایت شما ستایش‌ها می‌کرد و سخن‌ها می‌گفت .

این داستان جور دیگری نقل شده :

در زمان آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی که رئیس علی الاطلاق بود ، چندین بار سفیر دولت انگلیس توسط کلیددار نجف از مرحوم سید تقاضای ملاقات می کند؛ مرحوم سید می فرماید : من با ایشان کاری ندارم؛ کلیددار چندین بار خواهش می کند تا این که مرحوم سید ساعتی از شب را برای ملاقات تعیین می کنند و در آن ساعت عبدالرزاق شهردار نجف و کلیددار حرم امام حسین علیه السلام ؛ مقسم شهریه هندی ها همراه سفیر انگلیس به حضور ایشان شرفیاب شدند .

اتفاقاً در آن ایام مرحوم سید در یک مضیقه شدید مالی قرار گرفته بود . بعد از مقداری گفتگو ، سفیر انگلیس چکی را خدمت ایشان تقدیم می کند . ناگهان مرحوم سید از زیر تشک خود حواله ای به همان مبلغ؛ درآورده ضمیمه چک می نماید و به سفیر انگلستان می گوید : شنیده ام در انگلستان فقرای بسیاری هستند به همین جهت ، از شما می خواهم این وجه حواله را به ضمیمه مبلغ چک خودتان بین آنان تقسیم کنید؛ سفیر با سرشکستگی کامل از جلسه بیرون می آید و به اطرافیان خود می گوید : خواستیم سید را بخریم؛ ولی ایشان ما را خرید^{۳۷} .

ایه الله هاشمی رفسنجانی

آقای هاشمی رفسنجانی: اولین باری که من بازداشت شدم، دو روز بعد از بازداشت، شب مرا برای شکنجه بردند. شب زمستان و ماه اسفند بود. از اول مغرب که حدود ساعت شش بود نگذاشتند نماز را بخوانم و شکنجه شروع شد. تا ساعت چهار صبح تقریباً یکسره شکنجه شدم. با فواصلی که مرا برای بازجوئی می بردند. برای آدم هیچ رمقی باقی نمی ماند. انواع شکنجه ها، سیلی، لگد و ضربه با شلاق و باطوم، فحاشی و تهدید به مرگ و چیزهای عجیب و غریب. ساعت چهار که مرا کشیدند و بردند به طرف سلول، آنجا قرآنی کنار دستم داشتم. قرآن را باز کردم، همین آیه آخر سوره توبه آمد و من الان در سن پنجاه سالگی هیچ خاطره ای شیرین تر از همان لحظه در زندگیم نیست. وقتی که آن آیات را می خواندم، آن هم در حالی که دیگر به هیچ چیز از دنیا امید نداشتم، آنقدر برایم زیبا بود که وصف ناشدنی است. همان موقع در سلول باز شد. دو نفر از توده ای ها و کمونیست ها که در زندان بودند آمدند و یک مقدار شربت آوردند. اصلاً احساسی به اینکه احتیاج به پذیرائی و دلجوئی دارم، نداشتم. این جریان مربوط به سال ۴۳ بود. در سال ۵۴ ما را یک ماه ونیم در سلولی گذاشتند، تنهای آنها! حتی غذائی که می آوردند (فرض کنید یک بسته کره) کاغذ آن را باز می کردند که ما حتی یک کلمه خواندنی نبینیم و رابطه ما کاملاً با بیرون منقطع با شد. آن موقع هم با حافظه ام آیات قرآن را مرور می کردم. آنقدر آن تنهایی شبانه روزی با آن سختیهائی که داشت زیبا بود که وقتی در می زدند برای غذا آوردن، ما ناراحت می شدیم که تنهایی ما را قطع می کنند. این از آثار قرآن بود.^{۳۸}

شهید حجة الاسلام و المسلمین عبدالله میثمی

لاتها از منافقین بهترند

شهید حجة الاسلام و المسلمین عبدالله میثمی بخاطر مبارزه با حکومت ستمگر شاهنشاهی بارها

مورد تعقیب ، زندان و شکنجه قرار گرفت .

در داخل زندان از ناحیه منافقین آزارها دید. آزارها و زخم زبانهایی که از شکنجه های ساواک هم وحشتناک تر بود.

جو زندان در دست منافقین بود و هر کس با آنها کنار نمی آمد با مارک (ارتجاعی) و غیر مبارز و هزاران افتراء دیگر با او به مبارزه برمی خاستند و او را بایکوت می کردند.

آنچه در زندان مهم بود ثبات و استقامت در عقیده بود که میثمی والاترین مظهر آن بود، با این حال شیخ عبدالله که می دید منافقین به هیچ وجه به ضوابط شرع پایبند نیستند مظلومیت و حفظ عقیده را برگزید.

ایشان خود تعریف می کرد:

دو عاشورا را در زندان بودم . سال اول را با منافقین و در زندان سیاسی بودم . شب عاشورا از ترس سرم را به زیر پتو بردم و تا صبح در عزای آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام اشک ریختم . سال بعد من را به زندان عادی و به جمع لاتها منتقل نمودند.

شب عاشورا همان لاتها آنچنان نوحه خوانی کردند و سینه زدند که جگر مرا حال آوردند.

من لاتها را از منافقین بهتر می دانم . ۶۵^{۳۹}

شیخ محمد تقی بهلول

او خود می گوید: در یک ملاقات خصوصی ، آقای سید ابوالحسن اصفهانی از من پرسیدند : شما برای زیارت کربلا آمده ای یا برای درس؟ گفتم : برای زیارت . ولی می خواهم بعد از برگرداندن مادرم به وطن ، برای درس خواندن برگردم . چون دوره سطح را خوانده ام و احتیاج به خواندن درس خارج دارم تا مجتهد شوم . فرمود : از که تقلید می کنی؟ گفتم : از شما . فرمود : بفتوای من ، امروز

۳۹ نصیحت ضمیمه ۶۶، ص ۱

درس خارج خواندن و برای اجتهاد کوشش کردن ، برای تو حرام است و منبر رفتن و برخلاف مقرراتی که رضاخان پهلوی بر ضد قرآن اجرا می کند ، سخن گفتن ، واجب عینی است . مجتهد بسیار داریم . ولی مبلغ و سخنرانی که بفهمد چه چیزی بگوید و باتقوا و متدین هم باشد ، کم داریم! و تا زمانیکه تو مجتهد شوی ، رضاشاه ، هیچ مسلمانی را در ایران باقی نمی گذارد تا از تو تقلید کنند!

گفتم : بنده برای این کار حاضرم و مدت چند سال است که به تبلیغ علیه مفساد پهلوی مشغولم . ولی اگر این تبلیغات به جنگ و خونریزی منتهی شود ، مسئول نخواهم بود؟

فرمودند : منم از کارهایی که شما در ایران انجام می دهی ، باخبرم . بویژه از فعالیت های مذهبی تو در مقابل فضل الله خان ملعون- رئیس شهربانی قم- فوق العاده خرسند شدم . عکس العمل شما در مقابل او دلپسند و مورد تقدیر است . و برای همین است که تورا به ادامه دادن فعالیت هایت ، توصیه می کنم .

اما در باره جنگ و خونریزی ، باید آغاز جنگ و آشوب از طرف شما نباشد . شما نباید هیچ زنی را بخاطر عدم رعایت حجاب و یا خوردن شراب ، بزنی! و نیز نباید هیچ مردی را بخاطر تراشیدن ریش اذیت کنی! باید با ملاطفت و مهربانی ، مردم را به نماز و روزه و زکات و حج و دیگر واجبات دینی امر کنید و از شراب و قمار و زنا و لواط و رشوه و دزدی و خیانت و دروغ و غیبت و ریش تراشی و فکل زدن و بستن کراوات و نشست با اشخاص هرزه و باقی محرمات و مکروهات ، نهی کنید . و چنانچه دولت پهلوی از این تبلیغات دینی شما جلوگیری کرد ، و کار به جنگ و خونریزی کشید ، دولت مسئول است نه شما .

و در این صورت هر که از شما کشته شود ، شهید است . ، سعی کنید با ملایمت بر دشمن غالب شوید و کار به جنگ و خونریزی نکشد . موفقیت شما را از خداوند می‌خواهم .

بهلول می‌گوید : منم به ایران برگشتم و تصمیم گرفتم دستورات مرجع عالیقدر خود را به قدر امکان اجرا کنم^{۴۰}.

شهیدایه الله سید محمد باقر صدر

علاوه بر مجاهدت های صدر و مبارزات بی امان او، مقام مرجعیت صدر نیز برای حکومت بعثی ها خطری بزرگ محسوب می شد و بتدریج زمینه های نگران کننده برای رژیم صدام به وجود آورد. این عوامل منجر شد که یاران و نزدیکان صدر را از طریق دستگیری، شکنجه، زندان و اعدام از بین ببرند و در نتیجه با موضع گیری ها صدر که حالت انقلابی پیدا می کرد در سال های ۱۳۹۱ ه.ق، ۱۳۹۶ ه.ق، ۱۳۹۸ ه.ق و ۱۳۹۹ ه.ق ایشان بازداشت و زندانی شد. و سرانجام با تعطیل کردن درس خارج خود و شروع درس جدید تفسیر موضوعی قرآن با هدف ایجاد اندیشه های انقلابی و بیدار سازی مردم که چهارده جلسه بیشتر طول نکشید منجر به محاصره کامل منزل ایشان و زندانی کردن او در منزل و قطع رابطه مردم با وی صورت گرفت که در حدود نه ماه طول کشید

رابطه شهید صدر با حضرت امام خمینی(ره)

شهید صدر پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، با امام امت ارتباط داشت. او در ابتدای حرکت و نهضت امام در قم، یکی از مدافعان اصلی این حرکت در حوزه علمیه و میان علمای روشنفکر و آگاه به شمار می رفت و پس از ورود امام به نجف اشرف همواره میان ایشان و امام امت ارتباط برقرار بود. هنگامی که امام بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی را در بحث های خارج خود مطرح کردند، شهید صدر از این بحث استقبال کرده و در مقابل کسانی که در حوزه انتقاد می کردند، دستور داد که کلیه شاگردانش جزو های ولایت فقیه امام را خریداری و استفاده کنند. او آن را یک فتح بزرگ که به دست یک مرجع تقلید و برای اولین بار با این صراحت و جرات و روشنی و قاطعیت مطرح می

۱. دیدار با ابرار شماره ۵۶ ص ۸۳.

گردید، اعلام کردند. و این خود یکی از علل دشمنی برخی از عوامل ضدانقلاب در حوزه با ایشان و هم چنین حساسیت رژیم شده بود. هم چنین، وقتی که رژیم پلید بعث به دستور شاه مخلوع ایران، امام را تحت فشار و منزل ایشان را تحت کنترل قرار داد و سپس، رفت و آمد به آن را ممنوع کرد، شهید صدر از جمله کسانی بود که در آن خفقان شدید و با حساسیتی که نسبت به او بود، مبادرت به زیارت و دیدار ایشان کرد و پس از سفر امام به پاریس، نامه سرگشاده ای در تایید انقلاب اسلامی و حقیقت این نهضت بزرگ به رهبری مرجعی بزرگ و آگاه، فرستاد

شهید صدر، انقلاب اسلامی ایران را طلیعه ظهور مجدد اسلام و مقدمه برپایی حکومت جهانی اسلام و رهبری انقلاب را، رهبری صدرصد اسلامی و واجب الاطاعة می دانست

پیامی بود که برای امام داده بودند. متن این بود، «من با تمامی آنچه که دارم، از امکانات مالی و نفوذی که در جامعه اسلامی دارم، استفاده می کنم و همه آنها را برای پیروزی راه شما، در خدمت شما قرار می دهم. من با تمام وجود به شما اعتقاد دارم و دنباله روی راه شما هستم.» تعابیر بسیار زیبا و ماندگاری بودند، بعد از پیروزی انقلاب هم آن تعبیر بسیار زیبا و ماندگار را کردند و به یارانشان گفتند، «در امام ذوب شوید، همان گونه که ایشان در اسلام ذوب شدند و منشأ یک تحول و تأثیر عمیق در اسلام گردیدند».^{۴۱}

خلبان هواپیمای اختصاصی صدام حسین ، مهندسی جوان ، مسلمان ، متعهد ، انقلابی و مقلد آیت الله صدر بود . این خلبان بارها با سید محمدباقر ، تماس گرفته و آمادگی خود را برای هر گونه اقدام انقلابی علیه صدام اعلام کرده بود

وقتی آیت الله صدر مطمئن شد که براستی این جوان ، یک مسلمان متعهد و ضد حکومت بعثی است ، به او وقت ملاقات داد و در همان دیدار ، طرح ترور صدام ریخته شد و قرار گذاشتند که این طرح ، در وقت حساب شده ای ، به مرحله اجرا درآید . ولی تقدیر این بود که این جوان ، چند ساعت قبل از

^{۴۱} <https://hawzah.net/fa/Discussion/View/44981>

انجام ترور ، توسط گارد مخصوص صدام که از این طرح مطلع شده بودند ، دستگیر و اعدام شود و به خیل شهداء پیوندد^{۴۲}.

مبارزات شهید ایه الله سید محمد باقر صدر و خواهرش بنت الهدی منجر به دستگیری و شهادت ایشان بدست صدام افلکی گردید.

شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی

درباره شجاعت و صلابت ایشان آمده است که قبل از انقلاب زمانی که ایشان در مسجد بودند ، عده‌ای از جوانان پرشور با شعار «مرگ بر شاه» وارد مسجد شدند . افراد مسلح شاه نیز به قصد دستگیری اینان خواستند با کفش کثیف و آلوده خود ، حریم مسجد را آلوده سازند . آیت الله قاضی دستور داد ، در مسجد را ببندند و مانع ورود ناپاکان گردند .

سفاکان رژیم ، وحشیانه به پشت بام مسجد هجوم آوردند و اطراف کولرها گاز اشگ آور انداختند! در اثر مکش کولرها ، فضای مسجد از گاز اشگ آور ، پر شد و مردم به زحمت افتادند و دوچشم ضعیف آقا ، بشدت متورم شد و حتی عده‌ای دچار خفگی شدند که فوراً تنفس مصنوعی داده شدند و آتش برافروختند .

۴۲ دیدار با ابرار شماره ۱۵ .

مردم فداکار ، با تکیه بر کوه ایمان واراده ، مراسم را به آخر رساندند . آیت الله قاضی حرکت کرد و هنگامی که می خواست از بازار وارد خیابان فردوسی بشود ، مأمورین مسلح جلو ایشان و جمعیت همراه وی صف کشیدند .

سرکرده مغرور آنان رو به آیت الله قاضی فریاد کشید :

شما نمی توانید از طرف خیابان بروید ، زیرا اگر مردم شما را ببینند ، تحریک شده و بر علیه رژیم تظاهرات می کنند!

هنوز عربده مزدور پایان نرسیده بود که سید بی باک ، قدم به میدان گذاشت و چنان سیلی محکمی به گوش افسر نواخت که کلاهش پیروز در آمد و بدنبال آن ،

بانگ فریاد بر کشید : خجالت نمی کشید! ... مردم را در مسجد به حبس کشیدید و با گاز اشک آور مورد آزار و اذیت قرار دادید؟ حالا هم بیشرمانه می گوئید : از طرف دیگر بروید! ... بشما چه مربوط است که ما از کدام مسیر می رویم! با این عمل و فریاد ، آن مزدور شاه با خفت و خواری خود را کنار کشید .

نقل شده است زمانی که شهید قاضی طباطبایی در بافت کرمان تبعید شده بود اطاقی که آیت الله قاضی در آن روزهای تنهایی را می گذارند یک اتاق کوچک و محقری بود که از سطح حیاط دو پله پایین تر بود . مأمور ساواک طبق تعلیماتی که از طرف سازمان به او داده شده بود با گستاخی و بی ادبی رفتار می کرد . او برای اینکه زور و حاکمیت دستگاه را به رخ این غریب تبعیدی

شجاع کشیده باشد ، بجای وارد شدن از در اتاق ، با کفش از پنجره می پرید
وسط اتاق و با حالت غرور و خودخواهی با صدای خشن و ناهنجار خود دستور
می داد : زود باش امضا کن! ...

چند روزی بدین منوال گذشت و آیت الله قاضی چند بار ایشان تذکر دادند
که ادب را رعایت کند ولی آن بی ادب مغرور ، گوشش بدهکار نبود و دست
از کار بی شرمانه خود بر نمی داشت . روزی هنگامی که مزدور خود فروخته با
همان رفتار پست و همیشگی به وسط اتاق پرید ، سید دلاور آیت الله قاضی
بلافاصله کتاب سنگین و ضخیم «المنجد» را برداشت و محکم پس گردن
مأمور کوبید و فریاد زد : بی ادب! مگر نگفتم مؤدب باش! ... مغرور
خودباخته ، با زبونی و ترس از اتاق بیرون رفت^{۴۳}.

آیت الله سید ابو القاسم کاشانی

سیلی در مقابل سیلی!

یکی از بزرگان قم نقل کرده است :

من مدت دوازده سال از قم به تهران نرفتم تا آنکه یک کار ضروری برایم
پیدا شد

که ناچار شدم به تهران بروم .

۴۳ دیدار با ابرار : شماره ۴۰ ، ص ۸۵

در آن ایام رضاشاه قلدر دستور کشف حجاب را داده بود و مأمورین این دستور را با شدت اجرا می کردند . من در تهران در یکی از خیابانها می رفتم دیدم زنی با چادر می رود تا چشم یکی از افسران به آن زن افتاد با شدت یک سیلی به او زد و چادر را از سرش کشید به طوری که من وحشت زده شدم .

ناگهان دیدم یک کالسکه در همانجا ایستاد و مرحوم سید ابوالقاسم کاشانی از آن پیاده شد و از پشت سر یک سیلی محکم به آن افسر زده و او را به لرزش درآورد باز سوار کالسکه شده رفت آن افسر مانند کسی که استخوانی در گلویش گیر کند دیگر نتوانست کلمه ای حرف بزند .

در ایام اشغال عراق بدست انگلیسیها ، آیت الله کاشانی از رهبران انقلاب اسلامی بود که نقش مؤثری در انقلاب مردم عراق داشت . انگلیسیها که بواسطه جاسوسهای خود ، از تشکیل این جمعیت ، باخبر شده و می دانستند که سرخ این حرکت ، بدست آیت الله است ، بفکر فریب این مرد بزرگ افتادند و یکی از مزدوران عرب خود را با مبلغ زیادی پول ، نزد سید فرستادند تا از ادامه بسیج مردم برای نبرد دست بردارد . ولی آن مجاهد وارسته که درس بی اعتنائی به دنیا و ستیز با ستمکاران را در مکتب اهل بیت علیه السلام آموخته بود ، آن مزدور را سرزنش زیادی کرد و گفت : چرا این کارهای خلاف دین و مصلحت ملت مسلمان را انجام می دهی و چطور حاضر شده ای برای بدست آوردن پول ، جاسوسی بیگانه را قبول کنی و به ملت خود خیانت نمائی ؟

مرد جاسوس که بشدت تحت تأثیر قرار گرفته بود ، گفت :

آقا! من بخاطر تنگدستی مجبور به این کار شدم .

آیت الله کاشانی چون او را شرمنده و پشیمان دید ، گفت : آیامی خواهی کاری انجام بدهی که در پیش ملت و وجدان خودت ، سربلند شوی و از این زبونی رهایی یابی؟

مرد عرب در حالیکه سرش را از شرمندگی پایین انداخته بود ، نیم نگاهی به او کرد و جواب داد : بلی

سید گفت : ما قدمی برداشته ایم که سعادت و استقلال مسلمین را بدنبال خواهد داشت . توهم می توانی در این راه بما کمک کنی! این پولهارا که برای من آورده ای برای خودت بردار! کار تو این است که جلسات مخفیانه رؤسای عرب با فرماندهان انگلیسی را به اطلاع ما برسانی و ما را از نقشه های آنان باخبر سازی! به این ترتیب ، هم هزینه زندگی تو تأمین می شود و هم کمکه به کفار و دشمنان دین نکرده ای ، بلکه بر عکس به دین و ملت خود خدمت نموده ای . مرد عرب که اشک شوق در چشمانش حلق زده بود ، قول داد که زیر نظر ایشان به انقلاب کمک کند .

آیت الله با استفاده از اطلاعاتی که این مرد از ارتباط سران عرب با انگلیسیها می آورد ، اسامی این سران را و ارتباطشان با بیگانگان را در اطلاعیه هایی با مهر «جمعیت اسلامی» منتشر می کرد و ماهیت آنان را برملا می نمود . آنان هم برای حفظ آبروی خود و جلوگیری از رسوایی ، با عشیره خود به انقلابیون می پیوستند!

امام خمینی (رض) درباره آیت الله کاشانی می فرماید : من یک قصه‌ای از مرحوم حاج آقا روح الله کمالوند خرم آبادی شنیدم . . مرحوم کاشانی رحمه الله را که تبعید کرده بودند به خرم آباد و محبوس کرده بودند در قلعه فلک الافلاک یا کجا ، آقای حاج روح الله می فرمودند که من از رئیس ارتش آنجا و آقای کاشانی هم تحت نظر او بود و محبوس بود . . . خواهش کردم که مرا ببرد خدمت مرحوم آقای کاشانی ، قبول کرد و مرا بردند پیش ایشان . آن رئیس آنجا بود و منهم بودم و آقای کاشانی . آن شخص شروع کرد به صحبت کردن و رو کرد به آقای کاشانی که آقا شما چرا خودتان را به زحمت انداختید ؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می کنید ؟ سیاست شأن شما نیست ، چرا شما دخالت می کنید ؟

از این حرفها شروع کرد به گفتن ، آقای کاشانی فرمودند : خیلی خری ! اگر من دخالت در سیاست نکنم ، کی دخالت بکند ؟^{۴۴}

در اواخر عمر آیت الله کاشانی که در بستر بیماری افتاده بود شاه برای فریب اذهان عمومی بدون خبر قبلی به دیدار وی شتافت . ولی آن عالم مجاهد آن لحظات آخر نیز از شاه روی برتافت و اعتنایی به او نکرد وقتی شاه وارد خانه آیت الله کاشانی شد و سر و وضع خانه را یک خانه قدیمی و کلنگی رنگ و رو رفته دید پرسید : آیا این همان خانه‌ای است که طی چند سال اخیر مرکز تحرکات و مبارزات علیه من و دستگاه سلطنت بوده است ؟^{۴۵}

۴۴ دیدار با ابرار : شماره ۲۲ ، ص ۳۶ ، ۵۷ و ۷۶ .

۴۵ دیدار با ابرار شماره ۲

آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء

او که قدم در جای پای سید جمال الدین اسد آبادی گذاشته بود ، بار سفر را برای آگاه کردن ملت‌های مسلمان از خطرات استعمار و ضرورت وحدت مسلمین ، بست . او ابتدا به حجاز رفت و پس از مراسم حج ، با دانشمندان سنّی حجاز به گفتگو نشست و آنان را به وحدت فرخواند . وی سپس به سوریه و لبنان رفت . در هر شهری مدتی می‌ماند و با دانشمندان و مردم به گفتگو می‌نشست و آنها را با شیوه‌های مرموزانه استعمار آشنا می‌ساخت کاشف الغطاء چندماه در لبنان ماند و به شهرهای زیادی مسافرت کرد و برای مردم سخنرانی نمود . و . . .

او پس از مدتی به مصر رفت . رئیس و استادان الازهر که آوازه علمی او را شنیده بودند ، به گرمی پذیرای وی شدند . او با دانشمندان سنّی مصر به گفتگو نشست تا راههایی برای نجات کشورهای اسلامی از دام استعمارگران بیابند .

او به هر کشوری که می‌رفت ، از مراکز فرهنگی و آموزشی و . . . دیدن می‌کرد . او با فرهنگ ملت‌ها آشنا می‌شد و راههای نفوذ استعمار را پیدا می‌کرد . در مصر به کلیساها ، آموزشگاهها ، مدارس و بیمارستانها رفت و از نزدیک رشد چشمگیر مسیحیت را دید . وحشتناک بود . مصر مسلمان که جایی برای مسیحیت در آن نبود ، به یکباره با سرازیر شدن سیل کشیشان مسیحی

وساخته شدن بیمارستانها ، درمانگاهها ، دانشگاهها و مدارس بدست آنان ،
مواجه شده بود!

کاشف الغطاء روزی به کلیسا رفت . چشمها به او خیره شد . نخستین بار بود
که دانشمندی مسلمان به کلیسا آمده بود . کشیش در جایگاه سخنرانی ، با
سخنانش تهمتهایی به پیامبر ، قرآن و اسلام زد . کاشف الغطاء تاب نیاورد
و سخنان کشیش را پاسخ داد . کشیش باز به سخنانش ادامه داد و یواژه ها گفت

پس از پایان سخنرانی کشیش ، کاشف الغطاء به جایگاه سخنرانی رفت و به
تمام افتراهای او پاسخ داد و گفت : آیا ۱ مساوی ۳ است؟! سرها به پایین خم
شد! پاسخی نداشتند . چگونه ممکن است خدا هم یک نفر باشد و هم سه
نفر؟ سپس ادامه داد : آیا حضرت مسیح علیه السلام به دار کشیده شد؟ مگر او
نفرمود : هر که را به چوبه دار بکشند ، ملعون است؟

آنان که تاب دیدن سخنان حقیقی او را نداشتند ، برق را خاموش کردند
و ناگهان بر سر او ریختند و با لگد و مشت او را زدند!
کاشف الغطاء با سر و روی خونین از کلیسا بیرون آمد . آنان که منطق ندارند ،
زور را بجای عقل بکار می گیرند^{۴۶}

کنفرانس اسلامی پاکستان

۴۶ دیدار با ابرار : شماره ۲۴ ، ص ۵۳ ، ۵۸ .

جمعیت اخوت اسلامی کراچی دومین گردهمایی جهان اسلام را در سال ۱۳۷۱ ق / ۱۳۳۰ ش .، در کراچی برگزار کرد . آیت الله کاشف الغطا به این همایش بزرگ دعوت شد . اینک بخشی از سخنان وی در این گردهمایی را می آوریم :

... ما می گوئیم مسلمانیم ولی تاریخ ما مسیحی و زردشتی است . مسلمانیم! ولی روز یکشنبه را تعطیل می کنیم! مسلمانیم اما به زبان انگلیسی صحبت می کنیم! مسلمانیم اما از زبان عربی چیری نمی دانیم . عربی ، زبان قرآن را نمی دانیم ولی به زبان بیگانگان خوب حرف می زنیم!

تنبلی و سهل انگاری چنان ما را فرا گرفته است که شنیده ایم دانشمندان مسلمان این گردهمایی که درباره اسلام بحث می کنند ، هنگامی که موء ذن بانگ بر می آورد «حی علی الصلوة» بر نمی خیزند تا نماز بخوانند ...

ای مردم مسلمان! نیروهای خود را در یک جا گرد آورید و صفها را منظم کنید و اسلحه ها را بر دوش بگیرید که سیاست جهان ، کشورهای عربی و اسلامی را مورد حمله قرار داده است .

سخنرانی کاشف الغطا به زبانهای مختلف ترجمه و چاپ شد . کاشف الغطا چهل روز در پاکستان ماند و به شهرهای لاهور ، راولپندی ، کشمیر آزاد (مظفر آزاد) و پیشاور سفر نمود . با مردم و علماء صحبت کرد و آنها را به وحدت ، عمل به قرآن و مبارزه با استعمار فرا خواند .

آیت الله کاشف الغطا هماره در مسایل سیاسی دخالت می کرد . برخی از کج اندیشان که دین را از سیاست جدا می دانستند . از او می پرسیدند چرا در سیاست دخالت می کند . او در پاسخ می گفت : اگر سیاست به معنای پند ، راهنمایی ، نهی از فساد ، نصیحت و مبارزه با استعمار است ، من اهل سیاستم . آری ، من تا فرق سر غرق در سیاستم . چنین سیاستی از واجبات است . پدر ، پدر بزرگ ، جد و تمام خاندان من ، بیش از سیصد سال رهبری دینی جهان اسلام را بر عهده داشتند . در زیارت جامعه ، درباره ائمه معصوم آمده است : انتم ساسة العباد : شما اهل بیت علیهم السلام سیاستمداران مردم هستید . سیاست ما سیاست پیامبر و امامان است .

زمانی هم کاشف الغطا نامه ای به محمد علی جناح ، اولین نخست وزیر پاکستان می نویسد و هدفهای استعماری پیمانهای نظامی آمریکا را به او گوشزد می کند .

آیت الله العظمی شیخ محمد حسین کاشف الغطا سرانجام پس از عمری تلاش خستگی ناپذیر ، در ذیقعه ۱۳۷۳ ق . رخت از جهان بر بست . تشییع جنازه با شکوه او در نجف تا قبرستان وادی السلام گویای علاقه وافر مردم به او بود . مراسم یادبود رحلت او در عراق ، ایران ، پاکستان ، لبنان و بسیاری از کشورهای مسلمان برگزار شد^{۴۷} .

میرزای قمی

فتحعلی شاه گاهی به دیدار میرزای قمی می آمد در یکی از ملاقات ها، میرزا به فتحعلی شاه گفت: "ای پادشاه! عدالت را رعایت کن، از آن ترس دارم که بر اثر رابطه ای که با تو دارم مشمول عذاب و خشم خدا گردم، چرا که خداوند در قرآن می فرماید:

"وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ؛^{۴۸}

و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش دوزخ شما را فراگیرد".

در یکی از دیدارهایی که میرزا با فتحعلیشاه داشت ، دست به ریش وی که بسیار بلند بود ، کشید و فرمود :ای پادشاه کاری نکن که این ریش فردای قیامت به آتش بسوزد!

در یکی از جلسات دیدار با فتحعلیشاه ، شاه از میرزا خواست که اجازه دهد تا دخترش را به ازدواج پسر میرزا درآورد و بدینوسیله رابطه خانوادگی بین میرزا و خانواده سلطنتی برقرار گردد . میرزا از این پیشنهاد سخت ناراحت و نگران شد و از قبول آن خودداری نمود . بعد از جلسه چون احتمال داشت که با اصرار شاه ، مجبور به قبول گردد ، دست به دعا برداشت و گفت : خدایا اگر بناست که شاهزاده به همسری پسر من درآید ، مرگ جوانم را برسان . طولی نکشید که فرزند میرزا در آب غرق شد و در اثر این سانحه از دنیا رفت^{۴۹} .

ایه الله نائینی

هود، آیه ۱۱۳^{۴۸}.

۴۹ دیدار با ابرار ۱۶

آیت الله نایینی کتاب «تنبيه الامه» را در بحران انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۷ ق. به زبان فارسی نوشت و از سوی آیت الله آخوند خراسانی و آیت الله شیخ عبدالله مازندرانی مورد تایید و تقریظ قرار گرفت .

میرزا در این کتاب حاکمیت اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را با دلیل و برهان قاطع اثبات کرده و پرده از چهره حکومت‌های استبداد برداشته است او زندگی در زیر سلطه استبداد را مساوی با برده بودن می‌داند و در این باره چنین می‌نویسد :

خداوند متعال در قرآن مجید و ائمه معصومین علیه السلام در مواقع عدیده ، زندگی همراه با پذیرش سلطه حکمرانان استبدادگر را نوعی بردگی و ضد آزادی می‌دانند .

ایشان از قائلین به ولایت مطلقه فقیه است که در این کتاب تمام مناصب و شئون اعتباری امام معصوم علیه السلام را برای فقیه جامع الشرایط ثابت می‌داند . بنابر نظریه او ، بدون شک علماء شرعا مسوء ول دستگاه حکومتی هستند و جلوگیری از بی‌نظمی و بی‌عدالتی در جامعه از مسائل پر اهمیتی است که از وظایف و مسوولیت‌های آنهاست و در غیبت امام عصر عج - همانند زمان ما - رهبری جامعه به عهده آنان می‌باشد .

آیت الله طالقانی - که به همت او این کتاب با ارزش همراه با توضیح و شرح عبارات مشکل به چاپ رسید - در مقدمه کتاب فوق چنین می‌نویسد :

- دقت و توجه به این کتاب برای هر کس مفید است ، آنهایی که خواهان دانستن

نظر اسلام و شیعه درباره حکومت اند ، در این کتاب نظر نهایی و عالی اسلامی - عموماً و شیعه را بخصوص - با مدرک و ریشه خواهند یافت . برای علماء و مجتهدین کتاب استدلالی و اجتهادی و برای عوام رساله تقلیدی راجع به وظایف اجتماعی است^{۵۰} .

ایه الله سید محمد تقی خوانساری

خود ایشان از دوران اسارتشان در دوران مبارزاتشان با دولت بریتانیا نقل کرده‌اند : اشغالگران اسرای جنگی را در بندر بصره جمع نموده ، آنجا یا کشتی‌هایی به اسرار تگاههای خود در مستعمراتشان فرستادند و آقای خوانساری و قریب چهارصد تن دیگر از اسراء به جزیره سنگاپور برده شدند . چهار ماه طول کشید تا کشتی آنان در آن سرزمین پهلو گرفت . در سنگاپور ، اسرا در زندانی صحرایی قرار داده شدند . در این زندان گروهی از مردمان وحشی جزیره نیز به نام کوکا به چشم می‌خوردند . آنها به آدمخواری معروف بودند از آن رو هر روز صبح که شیفت زندانبان عوض می‌شد اسرا سرشماری می‌شدند . در آن محیط خشن آقای خوانساری به تلاش علمی روی آورد . او علاوه بر تدریس منطق و حکمت ، خود نیز به آموختن پرداخت و توانست زبان انگلیسی را از یک راجه هندی بیاموزد . رئیس زندان که متوجه

۵۰. گلشن ابرار

مقام علمی او شده بود با توجه به آشنایی او به زبان انگلیسی از او خواست کتابی گمراه ساز را ترجمه کند . او با آنکه روزهای سختی را پیش روی خود داشت با این درخواست مخالفت نمود . و شاید هم برای انتقام از این سرسختی بود که زندانبانان قصد جان او را کردند . او خود در این باره گفته است :

روزی همه به بیرون رفته بودند و من تنها بودم . زندانبانان حیوانی وحشی را از آن دم در به درون زندان ول کردند . حیوان جستی زد و بسرعت به طرف من آمد . خیلی نزدیک شد اما کاری به من نداشت . به دم در رفت و دو مرتبه برگشت . چند دفعه این کار را انجام داد ولی کاری با من نکرد .

بعدها که راجه هندی آزاد شد در آزادی آقای خوانساری کوشید . در نتیجه آقای خوانساری نیز پس از گذشت چهار سال تحمل رنج اسارت ، آزاد گشت^{۵۱} .

شهید ایه الله سید حسن مدرس

او از مبارزین علیه ظالمین از جمله رضاخان قلدر بود. بصیرت و هوشیاری شهید مدرس در رابطه با اوضاع و احوال مملکت، در طول هفده سال؛ از سال ۱۲۸۹ خورشیدی تا ۱۳۰۷، که عهده دار نمایندگی مجلس بود، به وضوح قابل مشاهده است. وی نماینده‌ای ماهر و سخنوری مجذوب کننده بود که در چند مورد مهم کفه مجلس را صرفاً با یکی دو نطق سرشار از حکمت عامیانه، طنز و گاه، ارباب اخلاقی به سود خود چرخاند

۵۱. مجله حوزه ، ش ۲۷

وی که رهبری اکثریت مجلس چهارم را به عهده داشت خطاب به نمایندگان و در انتقاد از رضاخان گفت: «ما بر هر کس قدرت داریم. از رضاخان هم هیچ ترسی و واهمه نداریم. ما قدرت داریم پادشاه را عزل کنیم، رئیس الوزراء را بیاوریم، سؤال کنیم، استیضاح کنیم، عزلش کنیم، و همچنین رضاخان را استیضاح کنیم، عزل کنیم می‌روند در خانه شان می‌نشینند.»

یکی از دوستان مدرس می گوید: روزی نزدیک غروب؛ یکی از رجال سیاسی به دیدن مدرس آمد غالباً در غیاب سید عبدالباقی؛ من در خدمت آقا بودم و از واردین با چای و گاهی ظرفی خرما؛ پذیرایی می‌کردم.

مرد مهمان اظهار داشت : اعلیحضرت (احمدشاه) از شما (مدرس) گله فرمودند که آقای مدرس با مقاصد ما همراه نیستند . مدرس ضمن این که قلم و کاغذ را از کنار دیوار برمی‌داشت می‌گفت : در ملاقاتی که دارید این نامه را به او بدهید و در حالی که بلند بلند می‌خواند نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم . شهریارا : خداوند دو چیز را به من نداده : یکی ترس و دیگری طمع . و هر کس با مصالح ملی و امور مذهبی همراه شد من با او همراهم والا فلا» .^{۵۲}

عاقبت مدرس بدستور رضاخان قلدر بمدت هفت سال تبعید و درنهایت در شب

۱۰ آذر ۱۳۱۶ برابر با ۲۷ رمضان ۱۳۵۶ (قمری) با زبان روزه بدست عمال ظلم بشهادت

رسید.

آیه الله میرزای شیرازی بزرگ

میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکوست که باعث شکست بریتانیای کبیر شد .

این دو سطر جاودانه متن فتوای آن شخصیت بزرگ است :

« الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله علیه است » .

حرره الاقل محمد حسن الحسینی .

امام امت خمینی کبیر رحمه الله از این اقدام مهم میرزای شیرازی اینگونه تعبیر کرد :

«همان نصف سطر میرزای شیرازی رضوان الله تعالی علیه مملکت ما را از توی حلقوم خارجی ها بیرون کشید» .

میرزای شیرازی مدت ۸۲ سال با کمال افتخار زندگی کرد و بالاخره در سال ۱۳۱۲ یاران را وداع و جانان را لیبیک گفته جان به شاخسار جنان پر کشید .

اگر چه علت مرگ او را برخی بیماری برونشیت و یا سل عنوان می کردند ولی عده ای را عقیده آن بود که پزشک مشکوکی که در سامره پیدا شد و سعی در نزدیک شدن به میرزا نمود و بالاخره در آخرین روزها به معالجه او پرداخت و پس از مرگ میرزا برای همیشه ناپدید شد از سر سپردگان انگلستان بوده است و میرزا را مسموم نموده است .

بنابراین زندگانی سراسر مبارزه و جهاد امام مجدد میرزای شیرازی با خط سرخ و پر افتخار شهادت که میراث اجداد بزرگوار او بود به پایان آمد و در نهایت این خط پاک سر بر آستان مقدس علوی نهاد و در کنار درب طوسی که به حرم مطهر علی علیه السلام گشوده می‌شود در مدرسه‌ای که خود بنا نهاده بود به خاک سپرده شد.^{۵۳}

مبارزه روحانیت با ناصرالدین شاه ظالم

قرارداد رژی

در دوران صدارت امین السلطان امتیازات مهمی به بیگانگان داده شد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از ۱- امتیاز انحصاری تنباکو ۲- فرمان آزادی کشتیرانی در رود کارون به سود انگلیسی‌ها در سال ۱۳۰۶ قمری ۳- امتیاز بانک شاهنشاهی ۴- امتیاز لاتاری ۱۳۰۶۶ قمری و امتیازهای بسیار دیگری نیز به روس‌ها داده شد. اما آنچه که موجب پدید آمدن فتوای تحریم تنباکو شد امتیاز انحصاری خرید و فروش تنباکوی ایران در بازار داخلی و بین‌المللی بود. این قرارداد، که به امتیاز رژی مشهور شد، به سود مائور تالبوت بسته شد که بی‌درنگ به تهران آمد و در سفارت انگلستان مسکن گزید. تالبوت تعهد کرده بود که پیش از اجرای این قرارداد چهل هزار لیره برای شاه و امین السلطان بفرستد، زیرا که این قرارداد پنجاه ساله بود و منافع بسیار برای تالبوت داشت. ناصرالدین شاه آنچنان خوشحال بود که به مجرد بازگشت از اروپا فرمانی به این گونه صادر کرد: خرید و فروش و ساختن در داخل و خارج کل توتون و تنباکو را که در ممالک محروسه ایران به "عمل آورده می‌شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این انحصار به مائور تالبوت و "شرکای خودشان واگذاری می‌فرماییم

در ایران آن روز یک پنجم مردم در کار خرید و فروش و کشت تنباکو و توتون بودند و سالی ۴۳۵ تن به ترکیه و هند و افغانستان صادر می‌شد و لذا سود شرکت انگلیسی را به سالی پانصد هزار لیره تخمین می‌زدند. از جمله، احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه ایران درباره این قرارداد شوم می‌نویسد: "این امتیاز، ایران را بسیار زیانمند بود، زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی کشور، چه

^{۵۳} گلشن ابرار

در درون و چه در بیرون به یک تن انگلیسی سپرده می‌شد. در برابر آن که سالانه پانزده هزار لیره به دولت بپردازد و از سود ویژه چهار یک دولت را باشد. در حالی که در عثمانی که توتون و تنباکوی کمتری از ایران باشد، تنها فروش در درون کشور به یک کمپانی واگذار شده بود در برابر آن که سالانه هفتصد هزار لیره به دولت عثمانی بپردازد و از سود نیز پنج یک دولت را باشد. ببینید جدایی تفاوت تا به کجاست... مردم این حساب را نمی‌دانستند ولی از آن که بیگانگان پا به درون "کشور می‌گشایند بیمناک بودند

فتوای میرزای شیرازی

مبارزه مردم ایران برضد قرارداد رژی از رمضان سال ۱۳۰۸ قمری از تهران آغاز شد و به تدریج به شهرهای بزرگ ایران رسید. در شیراز حاج سیدعلی اکبر فال اسیری، در تبریز جوادآقا مجتهد تبریزی، در اصفهان آقا نجفی و در تهران حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رهبری قیام مردمی برضد امتیاز انحصار تنباکو را برعهده گرفتند. در این دوره حساس بود که فتوای تاریخی میرزای شیرازی مرجع تقلید شیعیان مقیم نجف به تهران رسید. میرزا حسن در سال ۱۲۳۰ قمری در شیراز متولد شد و برای ادامه تحصیل به اصفهان مهاجرت کرد و تحصیلات مقدماتی را در آنجا به اتمام رسانید. علاوه بر آن، علوم فلسفی و حکمت و نجوم را در آنجا آموخت. او برای ادامه تحصیل در سال ۱۲۵۹ قمری به عراق مسافرت نمود در همین سفر، از محضر بزرگانی چون صاحب جواهر و شیخ انصاری استفاده کرد و به زودی در جمع علمای حاضر در نجف به صورت ممتازی ظاهر گشت. پس از وفات شیخ انصاری به سال ۱۲۸۱ قمری بزرگان نجف مرجعیت کبرای میرزا را تایید و اعلام نمودند و همین امر بود که چون فتوای میرزای شیرازی به تهران رسید وحشت و اضطراب درباریان شاه و امین السلطان را فراگرفت.

متن فتوا چنین بود

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام " زمان، عجل الله فرجه، است

چیزی نگذشت که این حکم در سراسر ایران منتشر شد. همه مسلمین از این حکم تبعیت کردند. به زودی قلیان‌ها شکسته شد. مردم در یک حرکت ملی براساس فتوای دینی جمع شدند و شور و حماسه‌ای بی نظیر را پدید آوردند. این تحریم بیش از همه انگلستان را نگران ساخت زیرا گذشته از ضرر اقتصادی حیثیت و اعتبار آن کشور در همه جهان زیر سوال می‌رفت. کوشش شاه و درباریان برای در هم شکستن نهضت و قیامی که برضد قرارداد رژی آغاز شده بود بی نتیجه ماند. مبارزه با قرارداد حتی به حرمسرای ناصرالدین شاه هم رسید. میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات

در خاطرات روز دوم جمادی الاولی ۱۳۰۹ قمری می‌نویسد: "عموی انیس الدوله تفنگدار است. می‌گفت که فتوایی از جناب میرزا حسن شیرازی که اعلم و بزرگ مجتهدین است و در سامرا منزل دارد رسیده است در منع استعمال توتون و این فتوا در مسجدشاه و در سایر جاها خواندند. مردم "تمام قلیان‌ها را شکستند

قیام مردم در شهرستان‌ها

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه چندین بار در شهرهای گوناگون مردم به جان آمده از گرانی نان، به خیابان‌ها ریختند و میان آن‌ها و نیروی‌های دولتی نبردهای سختی در گرفت، اما این نبردها جنبه‌ی سیاسی نداشت و نیروهای دولتی شورش‌ها را خیلی زود سرکوب کردند. در این میان مسعود میرزا ظل السلطان، حاکم اصفهان در سرکوب وحشیانه قیام‌های مردمی از دیگر والیان شهرها و استان‌ها جلوتر بود. در ماجرای تحریم تنباکو که مبارزه با حکومت سرکوبگر جنبه سیاسی پیدا کرده بود نیز باز هم ظل السلطان در سرکوب آن خشونت بیشتری نشان داد. سربازان او به مردم هجوم بردند و تظاهرات را سرکوب کردند. روز دیگر، ظل السلطان در نامه‌ای که خطاب به :بازرگانان اصفهان، که به پیروی از علما خرید و فروش تنباکو را متوقف کرده بودند، نوشت شما سزاوارید که احضار شوید و به کیفر گستاخی خود برسید. یعنی مثلاً پایتان به فلک بسته " شود و حق این است که شما را گردن بزنند تا دیگر احدی قادر نباشد در امور دولتی بگوید چرا یا برای چه. ولی این دفعه به لحاظ احترامی که برای امام جمعه که حامل نامه است قائلیم اغماض کردیم به این شرط که دست از چنین گستاخی‌ها و مخالفت با اوامر دولت بردارید. اعلیحضرت پادشاه صاحب اختیار اهالی ایران و اموال آنان است و بهتر از هر کسی می‌داند که مصلحت رعایا در چیست. شما ابدًا حق چنین مخالفت‌هایی را ندارید، بدون گستاخی به شغل خودتان پردازید و کاری "به این کارها نداشته باشید

نامه تند ظل السلطان به بازرگانان و فرمان تهدیدآمیز وی برای ادامه کار تجار نتیجه چندانی نداشت. با ادامه تظاهرات مردمی، نمایندگان آن‌ها حتی قطع فعالیت بانک شاهنشاهی را که زیر نظر انگلیسی‌ها اداره می‌شد، خواستار شدند. اخبار رسیده از اصفهان ناصرالدین شاه را به شدت خشمگین ساخت. او در نامه‌ای به ظل السلطان به روحانیون که مردم اصفهان را به مبارزه بیشتر :تحریک می‌کردند توهین کرد

چرا باید علما و مردم حرفی بزنند که اینقدر بی‌معنی و سخیف باشد. رعایای دول خارجه از " صدسال به این طرف ماذون و مجاز هستند موافق عهدنامه آقا محمدخان و فتحعلی شاه و محمدشاه که هر نوع معاملات را در ایران و هر نوع تجارت را بکنند تنها این است. قبل از این صرافخانه‌ها

بوده و تک تک وجود داشت. حالا آنها را تحت قاعده درآورده اسمش را بانک گذاشته‌اند ... نمی دانم این مزخرفات [برضد بانک] را کی می گوید و به دهان خاص و عام می اندازد... و البته اگر در این نوع حرف های بی معنی ادامه بدهند تکلیف از ما ساقط شده، آنچه لازم سیاست است خواهیم " فرمود

با وجود این، تهدید ناصرالدین شاه بی نتیجه ماند. دو روز پس از فرستادن این نامه صدها نفر به خیابان ها ریختند و برای نخستین بار در طول چهل و پنج سال سلطنت آن شاه خودکامه برضد او شعار دادند. ناصرالدین شاه از شنیدن این خبر آنچنان خشمگین شد که در تلگرافی دیگر برای ظل السلطان فرمانروای کل استان اصفهان نوشت تظاهر کنندگان را " اشرار و الواط " نامید: " هر قدر قشون از جنس سواره و پیاده و توپخانه، قزاقخانه لازم باشد برای تنبیه اشرار و الواط فوراً به عرض " برسانید... و سیاست و تنبیهی از اشرار و الواط بکنید که سال های دراز یادگار بماند

چند روز بعد ظل السلطان که از ادامه ی مبارزه علمای اصفهان و مردم آن شهر عاجز شده بود ضمن تلگرافی برای پدرش علمای مبارز را " مشایخ سفیه " نامید و ضمن شرح خشم مردم ادامه داده بود: " لکن این مشایخ سفیه که به نمک مبارک عقل ذی عقول [من و شما] از حرکات آنها مات می ماند که به چه پشتگر می و به چه اطمینان، این حرکات از آنها ناشی می شود و خود را مثل شب پره به شعله سخط و غضب دولت می زنند. " اما این واژه های زشت و آن تهدیدها هیچ نتیجه نداشت و نبرد مردم ادامه یافت

مبارزه برضد قرارداد رژی در مشهد بسیار فراگیر بود و صدها نفر از مردم معترض در مسجد گوهرشاد بست نشستند و لغو قرارداد استعماری را خواستار شدند. خبرهای رسیده از مشهد آنچنان پادشاه مستبد و خودکامه را خشمگین ساخت که در یک اقدام عجولانه فرمان شدیدی صادر کرد.

اکیدا حکم می کنم اگر آنها فوراً دنبال کارشان نروند و دست از این مزخرفات نکشند بایستی " تمام سواره نظام و پیاده نظام را به مشهد فرا خوانید و همه شورشیان را بدون استثنا توقیف کنید و یک صدنفر از آنها را به گلوله ببندید و پدرشان را بسوزانید. این قسم جسارت ها و وقاحت ها چه " معنی دارد

نشستی برای تفهیم مونوپل

ناصرالدین شاه عقیده داشت که باید به عالمان مذهبی تفهیم شود که قرارداد رژی به نفع مردم ایران است و هیچگونه مغایرتی با احکام اسلام ندارد. اعتراض عالمان ایران بیشتر بر واژه یعنی انحصار بود. این قرارداد منافع بسیار برای امین السلطان و ناصرالدین (monopole) مونوپل

شاه داشت، اما برای مردم ایران سودی نداشت. سرانجام با اصرار شاه نشستی با شرکت میرزا حسن آشتیانی، سید عبدالله بهبهانی، سیدعلی اکبر تفرشی، شیخ فضل الله نوری، امام جمعه‌ی تهران، سید محمد رضا طباطبایی، آخوند ملا محمد تقی کاشی از علما و نایب السلطنه، امین السلطان، امین الدوله، مشیرالدوله، قوام الدوله و مخبرالدوله از دولتیان تشکیل شد. گزارش آن نشست را ناظم الاسلام در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان چنین آورده که با شروع جلسه یکی از طرفداران قرارداد گفت:

ما صورت امتیازنامه را آورده‌ایم. شما آقایان آن را به دقت ملاحظه کنید و هرگونه تعهد و "شرطی را که برخلاف شریعت است، تغییر دهید... و [آنگاه] شروع به خواندن امتیازنامه کردند. نخستین کلمه‌ای که عنوان فرمان این عمل در صدرنامه نوشته شده کلمه منوپل است. اولیای شریعت از معنی کلمه پرسش نمودند. جواب گفته شد که این کلمه، لفظی است فرنگی و برحسب وضع این لغت در اصل معنی امتیاز و انحصار است. منوپل خرید و فروش تنباکو یعنی انحصار معامله تنباکو و توتون مملکت به شخص صاحب امتیاز به طوری که معامله این اجناس مخصوص او باشد. پس از شرح و تفسیر این کلمه، اولیای ملت فرمودند که این نخستین الزامی است که در این امتیازنامه برخلاف شریعت و اصول مسلمة ملت واقع شده ... بنای حک و اصلاح باشد. این کلمه اول " باید حک شود

امین السلطان از این سخن سخت به وحشت افتاد زیرا که می‌دانست حذف کلمه منوپل (انحصاری) به معنای لغو قرارداد است و در متن قرارداد آمده بود که در صورت لغو قرارداد دولت ایران می‌بایستی مبلغ ۳۵۰/۰۰۰ لیره خسارت بپردازد. این بود که گفت: " اعلیحضرت شاهنشاهی فرموده اند تغییر و تبدیل این امتیاز نامه، از هیچ رو دولت را ممکن نتواند بود. این معنی محال و ممتنع است. شما از این معنی قطع نظر نموده، فکر دیگر بکنید. اما پاسخ مخالفان قرارداد رژی در آن مجلس بسیار تند بود. یکی از آنان گفت: " ما هم بی‌پرده می‌گوییم: حرام شریعت را از هیچ " . رو نمی‌توانیم حلال نمود. مساعدت در خصوص این امتیاز نامه، از ما نیز محال و ممتنع است بالا گرفتن اعتراض

با ادامه مبارزه مردم ایران با قرارداد رژی ناصرالدین شاه و امین السلطان سرانجام تصمیم گرفتند که با تبعید میرزای آشتیانی از تهران به شورش‌ها پایان دهند. اما انتشار این خبر نه تنها از شدت اعتراضات نکاست بلکه به یک قیام عمومی منجر شد تا بدانجا که جان نایب السلطنه کامران میرزا، که وزیر تهران بود، به خطر افتاد. نویسنده رساله‌ی " تاریخ دخانیه " آن قیام تاریخی را

غوغای عظیم نامیده و نوشته است: "جمعیت مردم به حدی شد که تمامی کوچه و بازارها و میدان "ارک یک وصله پیوسته زن و مرد بود

کامران میرزا برای تهدید جمعیت همراه با گروهی از سربازان دولتی سوار براسب و مسلحانه به میان جمعیت آمدند، اما مردم خشمگین بدون ترس به او حمله کردند. کامران میرزا از اسب بر زمین افتاد. و به گزارش نویسنده‌ی همان کتاب: "نایب السلطنه از یک پهلوی به گل افتاد... فوراً چاکران او را در برگرفته دست به دست قدری [جلو] بردند تا این که در آن نزدیکی اسب بی زین و برگی فقط با جل نمیدین حاضر بود. به تعجیل اسب را رانده، نایب السلطنه را به همان وضع، با لباس گل آلود به داخل عمارت رسانیده، درهای عمارت را بستند، نایب السلطنه که به اندرون رسید، غش کرد و "بیهوش افتاد

به این ترتیب ترسی بزرگ همه‌ی دولت‌مردان را فراگفت و به ویژه گریبانگیر حرمسرای سلطنتی شد. با افزایش انقلاب مردمی، معین نظام سربازان مخصوص نایب السلطنه، کامران میرزا، را به میدان آورد. آن سربازان به بیرحمی و شرارت شهرت داشتند. معین نظام به آنان فرمان شلیک داد. تعداد زیادی کشته شدند و این نشان داد که **اعلیحضرت هواخواه مردم و عاشق اسلام و اهل بیت(ع) که حتی در مدح امامان شعر می سراید و در روزهای تاسوعا و عاشورا آنقدر اشک می‌ریزد که حدی بر آن متصور نیست، وقتی که سلطنت خویش را در خطر ببیند از هیچ عملی رویگردان نیست!!!**

نویسنده رساله تاریخ دخانیه بر این نکته پای می‌فشرد که عمل تند و بیرحمانه سربازان بر شور مردمان معترض افزود و شعار برضد متجاوزان به حقوق مردم ادامه یافت و به قول آن نویسنده: "عموم مردم را چنان جوش و خروش فراگرفت که در آن حال هیچ کس را از مباشرت جنگ و مصادمت توپ و تفنگ، اصلاً اندیشه و پروایی نبود، سهل است که از بزرگ و کوچک و زن و مرد، "هیچ کس را بجز کشته شدن آرزویی نبود

پیروزی مردم و روحانیت

با این که ناصرالدین شاه، سلطان خودکامه، در اثر تملق و چاپلوسی اطرافیان به راستی خود را "سایه خدا" می‌پنداشت، از پایداری مردم به وحشت افتاد و سرانجام دست‌خطی بدین شرح صادر کرد: "جناب امین السلطان، امتیازات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود، این روزها که امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیه این عمل به طرز سابق شد. حالا به تمام علما و حکام و مردم "اطلاع بدهید که مطمئن باشند و به تمام رعایا حالی نمایند

پیروزی ملت ایران در قیام تاریخی که به قیام تنباکو شهرت یافت در واقع موجب عقب نشینی استبداد و استعمار بود و امروزه همه‌ی پژوهشگران تاریخ مشروطیت این پیروزی را مقدمه نهضت مشروطیت می‌دانند. از جمله، احمدی کسروی درباره‌ی این پیروزی بزرگ می‌نویسد: "شاه ناگزیر گردید با کمپانی گفت و گو کند و با پذیرفتن پانصد هزار لیره تاوان، امتیاز را به هم زند. این کار در دی ماه ۱۲۷۰ شمسی (جمادی الاول ۱۳۰۹ قمری) بود. آن پانصد هزار لیره را از بانک شاهنشاهی که تازه بنیاد یافته بود گرفته و به کمپانی دادند و این نخستین وام ایران بود. این را می‌توان نخستین تکانی در توده ایران شمرد و باید در تاریخ یاد آن بماند. "ناظم الاسلام کرمانی هم در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد: "[با قیام برضد قرارداد رژی] ملت ایران به خود آمده و اندکی رو به بیداری کرد، چه از ارتفاع امتیاز رژی، ملت ایران دانست که می‌شود در مقابل سلطنت "ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد"^{۵۴}

باز هم نقش روحانیت در قیام مردم در فتوای تحریم تنباکو

کارنامه روحانیت متعهد به قیام و مبارزه علیه استکباراستثمار استبداد و جهاد در راه خدا مزین است در این میان نهضت تنباکواز درخشانترین مبارزات ملت ایران به رهبری روحانیت علیه استبداد و دخالت بیگانگان در این کشوراست .

اکثر تاریخ نگاران و صاحب نظران داخلی و خارجی بر آنند که :این قیام نخستین حرکت سیاسی اجتماعی موفق بود که بانگیزه اسلامی و باورهای عمیق مردم نسبت به آن پا گرفت و با رهبری روحانیت و در راس آن مرجع عالیقدر تشیع میرزای بزرگ به پیروزی رسید

در عین حال معدودی از غربزدگان تاریخ نویسان درباری غیر منصفانه ترین بلکه مغرضانه ترین سخنان ره به عنوان تجزیه و تحلیل و برداشت تاریخی آورده اند.ازاین دست می توان از فریدون آدمیت ابراهیم صفائی و یحیی دولت آبادی نام برد

این نویسندگان نه تنها فتوای تاریخی میرزای شیرازی را مشکوک و مجعول دانسته اند که نقش اساسی روحانیت را در این نهضت منکر شده اند. این حضرات با تمامی توان تلاش کرده اند که این حرکت اسلامی را به گونه ای زیر سؤال برده و چهره نورانی رهبران نهضت تنباکو را در شهرهای مختلف مخدوش سازند و آسمان و ریسمان را به هم بافته اند تا به مردم مسلمان بیاوراند که اسلام و عالمان اسلامی و حتی توده مردم در این نهضت نقشی نداشته اند.اما

. بسیاری از تاریخ نگاران داخلی و خارجی و عده ای از خاطره نویسان درباری ناخواسته از نقش اصلی روحانیت در نهضت تنباکو سخن گفته اند که به نوشته برخی از آنان اشاره می شود

تاریخ نگاران داخلی

۱- کسروی

نقش و رهبری روحانیت متعهد در این نهضت آن قدر روشن است که کسروی با همه دشمنی اش ... بااسلام و روحانیت چاره ای جزاعتراف ندارد

[... بیش از همه تبریز به کار برخاست ... پس از تبریز اسپهان به تکان آمد و پس از آن در تهران شور و جنبش پیدا گردید. در همه ج علماء پیشگام بودند. در تبریز حاج میرزا جواد در اسپهان آقا نجفی و در تهران میرزا محمد حسن آشتیانی و دیگران پدر میان داشتند. از سامراء مجتهد بزرگ

میرزا محمدحسن شیرازی تلگراف به شاه فرستاد و زیارت‌های امتیاز را باز نموده و درخواست به هم زدن آن را کرد [۱]

کسروی پس از آن که : چاره جویی شاه و درباریان لغو امتیاز داخلی و مقاومت مردم و علماء شیوه مبارزاتی علماء در نهضت فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و اطاعت مطلق مردم از حکم :میرزا سخن می گوید می نویسد

[این کار چنان انجام گرفت که مایه شگفت همگی بیگانگان گردید. کمپانی ناگزیر شد به شاه گله کند و چاره خواهد. و شاه خواست زور آزمایی کند و به میرزای آشتیانی پیام فرستاد که یا در آشکار و میان مردم قلیان کشد آن فتوا را بشکند و یا از تهران بیرون رود. او بیرون رفتن را پذیرفته و به آمادگی پرداخت ولی مردم شرویده و نگذاردند [۲]

۲- شیخ حسن کربلائی

مرحوم شیخ حسن کربلائی از معاصرین و دست اندرکاران این واقعه بوده است . کتاب وی : (قرارداد رژی) از نظر دوست و دشمن ۳ مستندترین کتابی است که در این زمینه نگاشته شده است .

مرحوم کربلائی به تفصیل از مبارزات امت اسلامی به رهبری روحانیت متعهد در شهرهای مختلف : سخن گفته است

در شیراز از ضحور و رهبری عالمان دنی در نهضت تبعید فال اسیری حمل مزدوران حکومتی به مردم معترض به تبعید فال اسیری و ۴

در تبریز از مقاومت مردم و علماء اعلام بویژه حاج میرزا جواد آقا تبریزی ۵ ...، در اصفهان از رهبری آقاجفی و تلگرافهایی عتاب آمیز شاه به علمای اصفهان بویژه آقاجفی . ۶ در پایان از فتوای تحریم تنباکو به وسیله مرحوم شیرازی بزرگ سخن می گوید و اسناد بسیار گویایی را که حاکی از . نقش اصلی روحانیت مبارز در نهضت تنباکو است ارائه می کند ۷

۳-خاطره نویسان

ناصرالدین شاه و درباریان از قبیل :امین الدوله اعتمادالسلطنه و در نوشته های خود که به عنوان خاطرات از خود به جای گذاشته اند با تلخی و عصبانیت و گاه با نیش و کنایه و توهین از نقش روحانیت مبارز یاد کرده اند. به عنوان نمونه :امین الدوله حامی اصلی ملکم در تاسیس حزب

فراماسون ایران ۸ مداح ناصرالدین شاه ۹ حامی قرارداد رژی دشمن روحانیت و بالاخره نمونه روشنفکر وابسته در عین حالی که با نیش و کنایه تحریم تنباکو قیام مردم را تخطئه می کند و روحانیت مبارز در صحنه را به تمسخر می گیرد ۱۰ گفتارش بیانگر حضور بلکه رهبری روحانیت در قضیه تنباکواست .

امین الدوله پس از آن که از حکم تبعید میرزای آشتیانی اجتماع علما و طلاب و مردم برای همراهی و وداع و یا جلوگیری از اجرای حکم اطلاع شاه از ازدحام مردم و بسته شدن بازارها و.... سخن می گوید می نویسد:

شاه از این خبر برآشت . نایب السلطنه را طلبد و موجب واقعه را پرسید؟ گفت : به حکم دیروزی [شاه به میرزا حسن پیام فرستادم

گفته بود: حلال کردن تنباکو مقدور نیست به عتبات عالیات سفر می کنم . و امروز صبح در کار حرکت بود که علمای شهر برای مشایعت آمده طلاب به آنها متابعت کردند و این حال ظهور کرد . که می شنوید] ۱۱

امین الدوله پس از آن که از عصبانیت شاه و درباریان و سرپیچی سربازان غیور ترک از فرمان حمله به مردم و علماء سخن می گوید می نویسد:

از علماء و طلاب جمعی که پایه اجتهاد داشتند به قصد جهاد حرکت کردند و به مردم شوریده [: گوشزد نمودند که

هان ! وقت جانبازی و سعادت اندوزی است . بکوشید تا جامه زنان نپوشید. اینک خزانه دولت و کوه بلور و دریای نور و تاج و تخت کیان بلامانع قدوم شما را منتظر است] ۱۲

او در ادامه گفتارش از شدت خشم و عصبانیت از مردم مسلمان به عنوان اوباش گرسنه و بی سرو بی . پا و از طلاب به عنوان سادات گد یاد کرده است

وی پس از حمله سربازان به مردم بی پناه می نویسد

:صدای تفنگ که از ارگ دولتی برخاست ملاها فریاد برداشتند [

ای قوم ! جای درنگ نیست که ظلمه به خون مردم گشودند. اگر مسلمانید خونخواهی کنید و سزای ظالم را بدهید تکبیرگویان حمله آوردند به باغ میدان . داخل شدند... یکی از اکابر معممین چهار

آیت یاس و قنوط خواند و کار صلح را به الغای عمل رژی مشروط داشت که تاز شاه خط و وثیقه رژی مشروط داشت که تاز شاه خط و وثیقه نیارید و بساط انحصار توتون و تنباکو فسخ نشود بر ...[نمی گردیم

امین الدوله پس از آن که وحشت شاه امین السلطان و درباریان الغای امتیاز رژی پرداخت خون :بهای کشتگان فتح و پیروزی علماء دراین رویارویی سخن می گوید می نویسد

[شهر آشفته آرام و کار به کام آقایان شد. روز دیگر باد به زخم شاهنشاه خورد چه فایده که تیراز شست و کاراز دست رفته بود. به تدارک قضیه برخاست و هر چه کرد درانظار خلق به قوت علماءافزود و ازاعتبار واققدار سلطنت کاست : مثل کنت دمنت فرت نظم الملک از وزارت پلیس معزول شد. همه گفتند:از ترس ملاهاست . رفع و منع ظلم مباشرین واستحکام وانتظام آیین معدلت . و تشییداساس دیوان عدلیه تاکید می شد. همه می گفتند: به خاطر ملاهاست] ۱۳

اعتمادالسلطنه وزیرانطباعات ناصرالدین شاه که همانندامین الدوله دل خوشی از روحانیت ندارد در :این باره می نویسد

[...هرگاه سه ما قبل که جناب میرزا تلگرافی به حضور شاه زده بودند جواب به قاعده داده بودند...این فتنه بر پا نمی گشت ... زحمتی که در ظرف سلطنت خودشان کشیده بودند که اقتدار ملاها را کم کنند جهالت کارگزاران دولت اسبابی فراهم آورد که این اقتدار طوری بروز کرده است . که از صدراسلام تاکنون در مملکت شیعه این طورایستادگی از علماء دیده نشده بود] ۱۴

:از نامه امین السلطان به علاءالدوله نیز تاثیر عالمان دین در نهضت به خوبی فهمیده می شود [اگراین کار به این طور تمام نشوداین آخوندها مردم را تا پای جان حاضر کرده اند باید شروع به . جنگ داخله بنمائیم] ۱۵

ناصرالدین شاه نیز در موارد متعدد به نقش روحانیت در نهضت تنباکو اعتراف می کنداز جمله : در نامه ای به امین السلطان از شورش مردم اصفهان شیراز مشهد کرمان و رهبری روحانیت در شورش ضدکمپانی یاد می کند. ۱۶

به هنگام سخن در هیات وزیران و کارگزاران دولتی از مطاعیت و استیلاء و قوت واستعلاء ملاها شکایت می کند. ۱۷

در نامه ای تهدیدآمیز به میرزای آشتیانی با عصبانیت از نقش وی در شورش تهران و میرزا جوادآقا . در تبریز و آقا نجفی در اصفهان و... می نویسد ۱۸

تاریخ نگاران خارجی

بسیاری از سفراء و تاریخ نگاران خارجی حتی انگلیسیهایی که به نحوی از اوضاع ایران مطلع بوده : انداز نقش اصلی روحانیت در نهضت تنباکو سخن گفته انداز جمله

فوریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه . وی از ابتدای ماجرا و شروع نهضت در جریان امر بوده به گونه . ای که نوشته های او مورد استناد بسیاری از نویسندگان و تحلیل گران تاریخ است . فوریه خلق و خو و عکس العملهای شاه و رجال ایران آن زمان را در برابر مردم و علماء در واقعه . رژی بی پرده نشان می دهد

او در جای جای گزارشهای روزانه خویش از شروع نهضت تا پیروزی آن از حضور روحانیت و مقابله . آنان با انگلیس و ناصرالدین شاه و به عکس سخن می گوید

دکتر فوریه پس از آن که از اصل امتیاز و مواد آن و رشوه هایی که برای تحصیل آن پرداخت شده . واز هجوم انگلیسیها به عنوان کارگران شرکت و فریاد اعتراض مردم در شهرهای بزرگ و... سخن : می گوید: می نویسد

[سلسله جنابان این نهضت روحانیون اند. و کسی که به ایشان دستور این کار را داده رئیس روحانیون . کربلاست] ۱۹

دکتر فوریه در جای دیگر از فتوای مرحوم شیرازی و اطاعت مطلق مردم حتی حرمسرای شاهی : سخن می گوید چنین گزارش می دهد

[مردم ایران هر وقت فتوایی از ملایی متنفاذ یا مجتهدی معتبر برسد با انضباط تمام اطاعت آن را . گردن می نهند. امروز اختیار به کلی در قبضه آخوندهاست] ۲۰

وی در ادامه از توقیف و تبعید امین الضرب به بهانه تحریک مردم و عدم تاثیر تبعید وی در روند . نهضت سخن می گوید

او علت اساسی نهضت را فتوای میرزا و مخالفت روحانیت با قرارداد رژی می داند و براین باور است :
پس از این که حکومت و سفیرانگلیس به ناتوانی خود در مقابله با مردم و روحانیت پی بردند اساس
امتیاز رژی متزلزل شد و شاه و کمپانی رژی در سر پا نگهداشتن امتیاز دیگر اصراری نداشتند. ۲۱
دکتر فووریه در ۱۶ جمادی الاولی در باره اوج گیری مبارزات و موضع گیری صریح و روشن علماء
در برابر شاه وانگلیس می نویسد

[کار تجری ملاء کم کم به تظاهرات سیاسی کشیده . در یکی از جلساتی که صدراعظم تهران برای
گفتگو در باب غرامت کمپانی تشکیل داده بود یکی از ملاء بدون پروا به امین السطان گفت که :این
غرامت را باید اشخاصی که از آن شرکت رشوه گرفته انداز عهده بر آیند و اسم چند نفر را هم برد]
۲۲ .

دکتر فووریه پس از آن که از شایعه جهاد و تهدید خارجیان در صورت عدم لغوامتیاز سخن می
گوید:از سفیر فرانسه می پرسد

چرا نمایندگان کشورهای خارجی در چنین مواقع خطرناکی برای حفظ جان اتباع خود به اقدامات
مشترک دست نمی زنند

فووریه پس از گزارش از فتح و پیروزی نسبی روحانیت و عقب نشینی شاه وانگلیس اظهارامیدواری
می کند که : اختیار دخانیات در دست خود مردم قرار بگیرد و دولت و روحانیت یا یکدیگر آشتی
کنند و او با دلی خوش به فرانسه برگردد

معتقداست که :این امر در صورتی ممکن است که فرمان لغو تحریم از میرزای شیرازی صادر شود.
زیرا همه امیدها به عتبات است و همه خلاص از این غصه را از آن جانب منتظرند. ولی پس از مدتی
انتظار تلگرافی از آن جانب رسید که شاه را در لغوامتیاز شده بود واز رفع تحریم ۲۴.دخانیات
سخنی نگفته بود

فووریه در ادامه گفتارش ناراحتی شدید شاه و درباریان از این تلگراف کاهش قیمت سهام بانک
شاهنشاهی وقفه دیگر امتیازات و ضرر و زیان این قیام برای انگلیس و... را ترسیم می کند و می
نویسد

اگر این حال دوام پیدا کند خسارات جبران ناپذیری متوجه همه چیز خواهد شد. البته روحانیون [
از این جهت وحشتی ندارند و امور فوق به ایشان مربوط نیست . به همین جهت به استظهار نفوذی که

ایشان را در میا نطبقه عوام منعصب مسلم است روز به روز بر تجری خود می افزایند و به حد و سدی برای تحریک قائل نیستند. در صورتی که حال دولت چنین نیست. اگر این مبارزه به همین [. صورتی که شروع شده دوام یابد بیم هر خطری برای آن می رود ۲۵

دکتر فووریه پس از نقل حادثه تهران یعنی شورش و کشتار مردم به دستور شاه و درباریان و تداوم: خصومت و مقابله شاه و علماء می نویسد

[راست است که شلیک تفنگ شورش را خوابانده ولیکن آن دو قوه ای که با یکدیگر نزاع می کرده اند همچنان به حال خصومت باقی هستند. شاه اگر چه غالب آمده و لکن از حیثیتش کاسته شده و . روحانیون با وجود مغلوبیت قوی تر گردیده اند] ۲۶

وی عدم اعتناء میرزای آشتیانی به حکم تبعید درخواست اصل امتیازنامه برای پاره کردن آن در جلو چشم مردم استنکاف وی از پذیرش هدیه شاه درخواست درباراز عدم هجرت وی به عتبات و... را دلیل قوت و افزایش قدرت روحانیون می داند. ۲۷

سردنيس رایت وزیر مختارانگلیس در ایران . وی مجموع دوازده سال کاردار و وزیر مختار و سفیر کبیرانگلیس در ایران بوده است . درباره واقعه رژی و نقش روحانیت در کتاب [انگلیسیان در میان ایرانیان در دوره قاجاریه] می نویسد

بار دیگر ملایان با دسیسه های پنهانی روسها حساسات را بر ضد انگلیسیان برانگیختند. در مشهد [شیراز اصفهان یزد شورشهایی برخاست . کنسول انگلیس در تبریز نرسید که مسیحیان را قتل عام کنند... وقتی یکی از پیشوایان بزرگ دینی استعمال تنباکو را تا لغو امتیاز آن تحریم کرد اثر زیادی به جای گذاشت . یک ناظر فرانسوی در آن هنگام گزارش داد

ناگهان همه تجار تنباکو دکان خود را بستند و همه قلیانها کنار گذاشته شد و دیگر کسی سیگار ... نکشید] ۲۸

نویسنده سفیر کبیر کشوری است که در اثر پافشاری مردم و روحانیت در این مورد شکست خورده است از این روی ضمن اعتراف به نقش روحانیت سعی دارد رقیب خود را (روسیه) در این نهضت دخالت دهد تا تحمل شکست را بر خود آسان تر نماید و مردم به نقش روحانیت پی نبرند

پروفسور حامدالگار. وی در کتاب: [دین و دولت] که صاحب نظران ایران و جهان از آن به عنوان : معدن طل پژوهش گرانسنگ کتاب موثر کتاب ماخذ و... یاد کرده اند ۲۹ در بخش امتیاز رژی

کرار از علماء به عنوان رهبران نهضت تنباکو یاد می کند. به عنوان نمونه : پس از آن که از علماء به عنوان مدافعان منافع ملی علیه حکومت خیانتکار و نفوذ منافع ملی علیه حکومت خیانتکار و نفوذ بیگانه در قرارداد رویتز یاد می کند می نویسد

[در ماجرای انحصار تنباکو تمام ملت احساس خفت کرد و علماء آشکارا به عنوان رهبران ملی تلقی شدند] ۳۰

و در جای دیگر می نویسد

در فرصتهای متعدد علماء به منظور دفاع از منافع ملی علیه دولت اقدام می کردند. در ضمن در هر مورد مظهر خواسته ها یا شکایات اشخاص یا گروههای گوناگون بودند. ولی در امتیاز تنباکو برآستی تمام ملت به رهبری آنها متحد شده بودند. آن هیجان تنها اعتراض علیه یک اقدام مخصوص حکومت نبود برای این که هر چند قانون آن مساله انحصار تنباکو بود در اصلی مقابله ای بود میان مردم و دولت که در آن رهبری علماء اراده و مفهوم تازه ای از رهبری را نشان داد ۳۱

حامدالگار برای این باور است که : علماء در این جنبش به گونه ای موفقیت آمیز نهضت را رهبری کردند. با ارائه مدارک و مستندات بسیار از رهبری میرزای آشتیانی در تهران ۳۲ میرزا جواد آقا در تبریز ۳۳ آقا نجفی در اصفهان ۳۴ فال اسیری در شیراز ۳۵ محمدتقی بجنوری و حاج حبیب الله مجتهد شهیدی در مشهد ۳۵ و... سخن می گوید

وی حضور سیطره آمیز انگلیسیها و واگذاری اموراتصادی ملت ایران را به بیگانگان سبب خشم عالمان دینی می داند. در مقایسه نهضت تنباکو با رویدادهای پیش از آن از جمله : جهاد مردم علیه روس به رهبری روحانیت می نویسد

[اما هیجانی که علیه امتیاز تنباکو در گرفته بوداز لحاظ وسعت و کیفیت با تجلیات پیشین قدرت روحانیان تفاوت داشت . نارضایی به طور عظیم تری اظهار شد و رهبری آن متحدتر و استوارتر بود. نقش علماء به منزله رهبران و مدافعان واقعی ملت علیه دولت و رخنه تدریجی بیگانه بار دیگر با وضوح تازه ای تجلی یافته بود] ۳۷

حامدالگار این قیام را نخستین هیجانی می داند که ناظران خارجی را به قدرت روحانیون در ایران آگاه ساخت . راین باره شواهدی راز شگفتی خارجیان از قدرت روحانیون ذکر می کند

سیاستمداران انگلیسی: [لاسلز به سالیسبوری] آنچنان از نقش روحانیت در واقعه رژی به وحشت افتاده که می نویسد

بدیهی است اگر ملایان در اثبات قدرت خودشان و روی کار آوردن یک حکومت ضداروپایی توفیق [یابند باید همه امیدمان را برای اصلاح ایران از رهگذر اقدام بازرگانی از دست بدهیم

در ضمن سیاستمداران انگلیسی در شگفت است که آیا این هیجان صرف نظر از قدرت روحانیون تجلی یک عقیده عمومی نبوده است که تا آن زمان در ایران ناشناس مانده است . ۳۸

هانری حاویس نویسنده و شاعر معروف انگلیسی درباره نقش علماء در ایران نهضت می نویسد

[...بطلان... این امتیاز فقط به واسطه اعمال متفقه و حرکات شجاعت آمیز ملاها و علماء بوده است که

پادشاه را مجبور به بطلان آن نمودند و مردم را مشوق و محرک گردیدند که در برابر آخرین حرکت و اقدام پادشاه که به سرقت ملت شباهت داشت مقاومت سخت نمایند و کار را به جایی رسانند که اعلیحضرت اقدس همایون پادشاه ملتفت شدند که اگر بخواند بیش از این در برابر مردم و ملت مقاومت و ایستادگی کنند نه تنها از پلتیک دور بود بلکه اقدامات خودشان را در انجام ... این امتیازنامه و متدوال نمودن آن محل و غیر ممکن پنداشتند] ۳۹

ادوارد برون انگلیسی نیز به نقش روحانیت در نهضت تنباکو و در راس آن میرزای شیرازی اعتراف می کند

وی پس از آن که از نقش سیدجمال در صدور فتوا سخن می گوید اقدام میرزای شیرازی را می ستاید و از آن به عنوان ضربه ای کوبنده که اقتدار ناصرالدین شاه و دول خارجی را درهم شکست یاد می کند. اطاعت مطلق مردم را از حکم تحریم تنباکو وفاداری مردم به روحانیت می داند

مورگان شوستر نماینده انگلیس در تبریز و حتی میرزا ملکم خان دلال امتیازات از نقش موثر روحانیت یاد کرده و با تجلیل از آنان یاد می کنند. ۴۰

گفتار برخی از تاریخ نگاران نویسندگان سیاستمداران و... را درباره نقش روحانیت در نهضت تنباکو آوردیم . در این بخش بر آنیم که یادی کنیم از روحانیون متعهدی که در نقاط مختلف کشور رهبری نهضت را به عهده داشته اند

میرزای آشتیانی

علمای تهران با رهبری میرزای آشتیانی ۱۴۱ از همان آغاز با امتیاز تنباکو مخالفت کرده و واگذاری آن را مخالف اسلام و استقلال مملکت شمردند. ۴۲

میرزای آشتیانی چندین مرتبه با ناصرالدین شاه و امین السلطان ملاقات کرد و مضار و معایب واگذاری امتیازات را به بیگانگان گوشزد نمود و خواستار لغو آنه بویژه امتیاز رژی شد. ولی شاه و دربار به بهانه آن که امضای شاه معتبر و طرف قرارداد در حقیقت دولت انگلیس است از لغو امتیاز . سر باز زدند ۵۳

مساجد و خانه علماء بویژه خانه میرزای آشتیانی محل تجمع مردم معترض به این قرارداد ننگین و ذلت آور بود. در این مکانه سخنرانی هایی علیه دربار و انگلیس ایراد می شد ۴۴ شاه توسل به خشونت را وسیله ای برای برقراری نظم و امنیت دانسته و به نایب السلطنه دستور سرکوبی و دستگیری سرجنابان نهضت را می دهد. ۴۵

ناصرالدین شاه در نامه ای مفصل و تهدیدآمیز به میرزای آشتیانی پس از آن وی را محرک مردم در قیام و شورش معرفی می کند می نویسد

آیا بهتر نبود که متفقا یا تنها عریضه می کردید در دفع عمل ما هم که در تدارک بودیم به امین السلطان و نایب السلطنه حکم شد مجلسی از علماء و وزراء فراهم بیاورند سؤال کنید مخالفت شریعت در این قرارنامه در کجاست ؟ بنمائید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند به جز شما ... که تعارض کرده بودید

ما امتیاز داخله را برداشتیم همه تشکر کردند جز شما.... آیا عوام فریبی به نظر شما رسیده یا مسند خود را می خواهید به این واسطه رونقی بدهید. باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین و تمجید بر ضد دولت و اولیای دولت حرف می زنید. یعنی چه ؟ من شما را ادم فقیری و ملای بی غرض و دولتخواه می دانستم حالا بر ضد آن می بینم که اقتباس به مجتهد تبریز (میرزا جواد آقا) و آقا نجفی اصفهانی و غیره می کنید. آیا نمی دانید که کسی نمی تواند بر ضد دولت ... برخیزد ۴۶

میرزای آشتیانی در پاسخ به تماسهای مکرر خویش برای لغو امتیاز اشاره کرده و مفاسد واگذاری امتیازات به بیگانگان را به شرح زیر برای شاه می نویسد

[..... موجب اخلال نظام مملکت و رفته رفته سبب عدم استقلال سلطنت و علی الانصاف هادم اساس دین مبین و ماحی غرض از صدمات خاتم النبیین (ص) و بعثت انبیاء مرسلین است] ۴۷

درباره مجتهد تبریز و آقا نجفی می نویسد

[حسن خدمت و نیکویی تدبیر علماء بلدان از قبیل : مجتهد تبریزی و آقا نجفی سلمه‌الله تعالی که همیشه خیرخواه دولت بوده اند به سوء تدبیر به نظرانور رسیده که دعاگو را هم قیاس به آنها نموده ... دست خط فرموده اند که : تبعیت اجامر و او باش می کنی] ۴۸

مقاومت میرزای آشتیانی در برابر انگلیس و ناصرالدین شاه باعث گردید که حکم تبعید وی در دستور کار قرار بگیرد. میرزای آشتیانی در تخییر بین نقض حکم تحریم و رفتن از تهران هجرت از تهران را برمی گزیند. ۴۹

ملک آراء برادر شاه می نویسد

[. پیروان او که از نیت او آگاه شدند نزدیک خانه او گرد آمدند و از خروج او جلوگیری کردند] ۵۰
کلیه علماء تهران جهت همراهی میرزا اجتماع کردند. بازار بسته شد. هزاران نفر از مردم تهران پس از اجتماع در منزل آشتیانی در اطراف ارگ سلطنتی اجتماع کردن و شعارهایی در مخالف با تبعید میرزای آشتیانی سردادند. فشار جمعیتی که ارگ را محاصره کرده بودند چنان افزایش یافت که سرانجام دستور آتش صادر شد. ۵۱ علماء به تظاهر کنندگان دستور دادند که : روز بعد بار دیگر اجتماع کنند. ۵۲ از آن پس ناصرالدین شاه متقاعد شد که بیش از این نمی توان انحصار تنباکو را سرپا نگهداشت. عضدالملک را برای عذرخواهی و وعده لغو امتیاز به خدمت میرزای آشتیانی فرستاد و در ضمن انگشتی الماس هم به عنوان هدیه برای ایشان فرستاد. میرزای آشتیانی هدیه شاه را نپذیرفت. ۵۴ به گونه ای طعنه آمیز تهدید می کرد که از پایتخت می رود ولی شاه و درباریان از ترس حمله بیشتر به ارگ، التماس می کردند که بماند. ۵۵

حامدالگار می نویسد

[پس از مقابله سخت و مستقیم میان حکومت و مردم تهران که رهبری آن با میرزا حسن آشتیانی بود ناصرالدین شاه به ناچار در برابر خواسته های علماء تسلیم شد] ۵۶

دکتر فووریه امین الدوله امین السلطان نایب السلطان ملک آراء حامدالگار و... قیام مردم را جدی و سبب تظاهرات بزرگ تهران را اعتراض به حکم تبعید میرزای آشتیانی دانسته اند.

یحیی دولت آبادی که بنایش بر ضدیت با روحانیت متعهد و تحریف تاریخ است در عین حال می نویسد:

کامران میرزا (نایب السلطنه) آقا میرزا حسن را بر آن می دارد که آشکارا بر ضد رژی اقدام نماید یعنی بر ضد دولت و مسلم است که آقامیرزا حسن تا اطمینانی از میل باطنی شاه نداشته باشد جرات نمی کند به چنین کار بزرگ دست بزند. ۵۷

دولت آبادی بنا به مثل معروف: [کافر همه را به کیش خود پندارد] چون خود جرات تخلف از اوامر شاهانه را نداشته به آشتیانی نیز نسبت های ناروا را می دهد. در حالی که دیدید و دیدم که میرزای آشتیانی در مقابل حکومت ایستاد تا جائی که ناصرالدین شاه آن نامه تهدید آمیز را به وی نوشت و به تبعید وی حکم کرد. یحیی دولت آبادی در ادامه گفتارش از سخنان هر روزه آشتیانی در ابتدای درس علیه امتیاز و ضررهای آن سخن می گوید و اعتراف می کند که رهبری روحانیون مخالف رژی را در تهران آشتانی به عهده داشته است ولی بنا به وظیفه و ماموریتی که دارد باز هم به توجیه آن می پردازد ۵۸

افزون بر آنچه در این جا آوردیم در مقاله [فتوای تحریم تنباکو و پیامدهای آن] نیز اسناد و مدارکی را از حضور و رهبری میرزای آشتیانی ذکر کردیم که به خاطر اطاعه کلام از آوردن مجدد آنها . خودداری می کنیم

میرزا جواد آقا تبریزی

بسیاری از تاریخ نگاران خارجی و داخلی دوله ها و سلطنه ها از میرزا جواد آقا تبریزی ۵۹ به عنوان پیشگام مردم و رهبر نهضت قیام تنباکو در تبریز یاد کرده اند. از جمله: کسروی وی را پیشگام مردم در نهضت تبریز می داند. ۶۰ ریچارد کدی ۶۱ حامدالگار ۶۲ از نقش موثر و رهبری مردم تبریز توسط ایشان سخن گفته اند. ناصرالدین شاه در نامه ای به میرزای آشتیانی به نقش موثر میرزا جواد آقا در جنبش تبریز اعتراف می کند. ملک آراء ۶۴ امین الدوله ۶۵ امین السلطان ۶۶ و..... نیز از نقشی اساسی میرزا جواد آقا در تبریز سخن می گویند

هنگامی که خبر حرکت نمایندگان کمپانی رژی به تبریز رسید مردم که از خلاف شرع بودن امتیاز توسط تلگراف مرحوم شیرازی به شاه آگاه شده بودند کسب و کار خود را تعطیل کردند و در اطراف میرزا جواد آقا اجتماع نمودند. اعلانیه های کمپانی را که به در و دیوار چپانده بودند پاره

کردند و به جای آن اعلانیه های انقلابی چسباندند. ۶۷ نمایندگان مردم تبریز چند تلگراف به تهران مخابره و انحصار توتون و تنباکو را مخالف قرآن و دستورهای اسلام دانسته و از ناصرالدین شاه لغو آن را خواستار شدند و ضمناً تهدید کردند که اگر تقاضای آنان قبول نشود با اسلحه از حقوق حقه خود دفاع خواهند کرد. ۶۸

حامدالگار می نویسد

[میرزا جواد آق که پس از غیبت موقت بازگشته و در بحبوه نفوذ خود بوده هیجان تبریز را رهبری می کرد. ناصرالدین شاه به عزم ریشخند میرزا جواد آقا علی آشتیانی را که از درباریان بود با هدایایی به دیدار او فرستاد] ۶۹

ناصرالدین شاه که از واقعه تبریز به وحشت افتاده بوده در پی چاره با نزدیکان خود به مشورت نشست. برخی با مساعدت تهران سرکوبی نظامی را پیشنهاد می کنند و برخی کارهای دیگر و آخر الامر تصمیم گرفته می شود که یکی از رجال بورگ دولت به تبریز رفته و منافع و محاسن امتیاز را برای مردم بازگو نماید و موافقت و رضایت حاج میرزا جواد آقا و سایر مجتهدان را به هر ترتیبی شده جلب نماید. اعتماد السلطنه برای این ماموریت پیشنهاد می شود. امین السلطان مخالفت می کند و امین خلوت را پیشنهاد می کند و بالاخره شاه امین حضور را برای این ماموریت انتخاب می کند. ۷۰ پیش از ورود او به تبریز مردم پاره کاغذی به گردن سگی انداخته و آن را در اطراف شهر می گردانند. منظور این بود که بدین وسیله فرمان شاه و پیام او را سبک گردانند. ۷۱ امین حضور تا دو فرسنگی تبریز می آید ولی جرات نمی کند به شهر وارد شود که مظفرالدین میرزا ولیعهد متوجه شده او را با کالسکه خود وارد شهر می کند ۷۲ و از پس از دو روز توقف اجازه ملاقات از میرزا جواد آقا می گیرد.

امین حضور درباره این ملاقات می نویسد

[بعد از حصول اطمینان از جان به خانه مجتهد رفتم. تمام کوچه ها و بامها و خانه مجتهد را مملو از مردم مسلح دیدم که تمام تفنگ مار تین در دست و طپانچه در کمر و قطار فشنگ بسته بودند. به خدمت مجتهد رسیده باین حال اظهار هیچ مطلبی را جایز ندانستم. هدایا را رسانیده دست مجتهد را بوسیده بیرون آمدم] ۷۳

نیکو ریچارد کدی می نویسد

[....امین السلطان راجع به دومین طغیان بزرگ ضد رژی یعنی اعترض تبریز گفته است : حالا ثابت شده که مجتهد (میرزا جواد آقا) نقش فتنه آمیز بزرگی در تمام آشوبهای اخیر مربوط به رژی ایفاء کرده است و با مجتهد بزرگ (میرزای شیرازی) در سامره و علمای مشهد.... در ارتباط بوده است]

۷۴.

آقا نجفی

در اصفهان مردم به رهبری عالمان دینی بویژه آقانجفی ۷۵ که در آن هنگام نفوذ ایشان بیش از دیگران علماء بود. در برابر کمپانی رژی ایستادند. بسیاری از خبرنگاران خاطر نویسان از رهبری آقا نجفی در اصفهان سخن گفته اند

نیکو ریچاد کدی می نویسد

گرچه گزارشهای گوناگونی از اصفهان در دست است که در برخی جزئیات با هم اختلاف دارند ولی ظاهراً در آن جا دو بار تظاهرات بزرگی به رهبری ملایان عمده آقانجفی و برادرش شیخ محمدعلی برپا شده بود و در این تظاهرات آن دو به امتیازات اروپائیان تاخته و... ۷۶

علمای اصفهان به رهبری آقانجفی پیش از صدور حکم تحریم تنباکواز سوی شیرازی فتوای منع خرید و فروش استعمال دخانیات را صادر کردند. هرچند در خارج از اصفهان دستور آنان را کسی اطاعت نکرد ولی در اصفهان مردم از آنان پیروزی کردند و استعمال توتون و تنباکو خودداری نمودند. ۷۷ مامورین کمپانی مستقر در اصفهان از این وضعیت سخت به وحشت افتادند ضمن :

تلگراف اوضاع به تهران از حکومت مرکزی می خواهند که

به حاکم اصفهان دستور دهند که با آنان بیش از پیش مساعدت نمایند ۷۸ از طرف حکومت مرکزی تلگرافهای عتاب آمیزی به علمای اصفهان نیز از تهران ماموریت یافت که به هر وسیله ممکن مردم را ساکت و علماء را وادار کند حکم اباحه استعمال دخانیات را صادر نمایند و اگر سرپیچی کردند آنان را از اصفهان تبعید نماید. حتی دستور می دهند که اگر علماء امتناع کنند و مردم شورش نمودند به قوه قهریه متوسل شوند خانه هایشان را بر سرشان خراب کنند. ۸۰

ظل السلطان پس از ناامیدی از همکاری علماء آزار واذیت آنان را شروع می کند. اما هرچه آزار واذیت و فشار وی بیشتر می شود علماء به رهبری آقانجفی مقاومت می کنند و در تقاضای خود مبنی بر لغو امتیازات خارجی بیشتر پافشاری می کنند. ۸۱

از طرف حکومت آن قدرا سباب زحمت علمای صافهان را فراهم می سازند که عده ای از آنان ناگزیر از اصفهان هجرت می کنند از جمله : منیرالدین که از جانب حکومت به او ابلاغ شده بود که : باید استعمال دخانیات را صریحا در منابر تجویز و ترخیص و خود نیز علانیه و برملا استعمال دخانیات نمایی و تهدیدهای سخت دیگری که بر جان خود ترسید و شبانه به نزد میرزای شیرازی در سامرا هجرت کرد. ۸۲

: حامدالگار می نویسد

در اصفهان علماء به رهبری آقا نجفی سخت گیری درنگ علیه انحصار تنباکو تهییج شدند. آنان به [.... حدی دست پیش گرفتند که حتی پیش از صدور فتوای معروف از فروش تنباکو جلو گرفتند ظل السلطان به آقا نجفی فشار آورد تا حکم به اباحه فروش تنباکو را بدهد ولی توفیقی به دست . نیاورد] ۸۳

کسروی آقا نجفی را از پیشگامان نهضت در اصفهان ۸۴ می داند. ناصرالدین شاه در نامه اش به میرزای آشتیانی با عصبانیت از رهبری آقا نجفی در اصفهان سخن می گوید. ۸۵

افزون بر این در مقاله [فتوای تحریم تنباکو پیامدهای آن] به برخی از اسنادی که بیانگر نقش موثر آقا نجفی در نهضت اصفهان بود اشاره کردیم.

فال اسیری

شیراز بیش از مناطق دیگر مورد توجه کمپانی رژی بود. لذا پس از استقرار در مرکز عده ای با سفارش نامه ویژه برای حاکم فارس در جهت همراهی و مساعدت راهی شیراز شدند. مردم شیراز پیش از ورود ماموران کمپانی به رهبری فال اسیری کسب و کار خود را تعطیل نموده و در مسجد وکیل شیراز به عنوان اعتراض اجتماع می کنند. ۸۶ حاج سید علی اکبر فال اسیری ۸۷ در این اجتماع خطابه ای مفصل علیه دولت کمپانی رژی و انگلیس ایراد کرده و در پایان شمشیری از زیر عبایش درآورده و اظهار می دارد :

[موقع جهاد عمومی است. ای مردم! بکوشید تا جامه زنان نپوشید. من یک شمشیر و دو قطره خون دارم هر بیگانه ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید شکمش را باین شمشیر پاهم کرد] ۸۸

گریه کنان از منبر پائین می آید.

نمایندگان کمپانی که از این اجتماع و سخنان فال اسیری آگاه می شوند جرات نمی کنند به شهر شیراز وارد شوند در بیرون شهر توفیق و این اخبار را به سفارت انگلیس مخابره می کنند. حاکم شیراز (معمدالدوله) نیز جریان را به امین السلطان گزارش داده و کسب تکلیف می کند. ۸۹

سفیر انگلیس به امین السلطان پیامدهای قیام مردم شیراز و استمرار آن را گوشزد نموده و خواستار اقدامات جدی حکومت با شورشیان می گردد. ۹۰ امین السلطان قوام الملک را مامور امنیت شیراز می کند و او با فرمان حکومت مرکزی تبعید فال اسیری را در دستور کار خود قرار می دهد ۹۱ تبعید فال اسیری محبوب مردم کار ساده ای نبود لذا قوام الملک از ترس مردم و یاران سید جرات اقدام به این عمل را در شهر و انتظار مردم به صلاح خود ندید و در پی فرصتی بود که تبعید سید را بدون مانع و دردسر عملی کند. در این هنگام اطلاع پیدا کرد که سید برای خواندن زیارت عاشوراء به تنهایی به خارج شهر می رود. به وسیله ماموران خود سید را دستگیر کرده و با عجله بسیار و با وضعی بسیار بدی او را به بوشهر بردند. پس از چندی فال اسیری از آن جا به بصره واز بصره به سامرا نزد میرزای شیرازی رفت. مردم شیراز که از تبعید فال اسیری آگاه می شوند با تظاهرات و شعارهای مذهبی در شاه چراغ گرد آمده و رهایی فال اسیری را خواستار می گردند. ۹۲ قوام الملک که از شورش و اجتماع مردم سخت به وحشت افتاده بوده است مردم را توسط عوالم خود به گلوله می بندد و با کشتن و زخمی کردن ۹۳ عده ای از مسلمانان ماموران کمپانی را وارد شیراز می کند. ۹۴ و در حالی که انگلیسیان خبر از در هم شکستن مقاومت مردم و پیروزی می دهند مردم شیراز با رهبری دیگر عالمان دینی به مخالفت و مقاومت خود ادامه می دهند.

ریچارد کدی درباره خوش بینان انگلیسیان می نویسد:

[در ۲۰ مه کندی موقعیت شیراز را با خوش بینی گزارش کرد و گفت: به خاطر سرکوبی مخالفان شیراز به امین السلطان صمیمانه تبریک گفته است و خاطرنشان می کند که والی فارس در این قضیه با جسارت و قوت عمل کرده و این شکست جناح ملایان متعصب شیراز که زیاد متنفذ هستند با اعلی درجه به نفع اروپائیان است] ۹۵

درباره مقاومت مردم پس از تبعید فال اسیری می نویسد:

[گرچه والی با تبعید افراد دیگر خانواده سید علی اکبر فال اسیری استواری نشان داد معذک جنبش شیرا فرو نشست . بسیاری از ملایان شیراز تا وقتی مستر بینز (مدیر رژی در شیراز) شهر را ترک نگفت از رفتن به مساجدامتناع کردند و او مردم خواستند که آنان نیز چنین کنند از جمله شکایات ملایان این بود که ورود روزافزون اروپائیان تحت عنوان امتیاز و مراوده آنان با ایرانیان موجب تباهی ... دین آنان خواهد شد] ۹۶

در دیگر شهرها

در دیگر شهرهای ایران نیز مثل : مشهد قزوین کاشان یزد کرمان و... کم و بیش شورش تظاهراتی به رهبری روحانیت علیه شاه و کمپانی رژی انجام شده است . ۹۷ به عنوان نمونه : در مشهد رهبری مردم را حاج شیخ محمدتقی بجنوردی و حاج میرزا حبیب الله شهیدی و غیره به عهده داشته اند. ۹۸ بنا به گفته فووریه : در مشهد علماء نه تنها حکم حرمت استعمال دخانیات را داده بلکه کشت . توتون و تنباکو را هم حرام شمرده اند ۹۹

: درباره قزوین حادثه ای را نقل می کند که آن نیز حاکی از نقش روحانیت در این نهضت است : در قزوین یکی از ملاها شخصی را دیده بود که قلیان می کشد. چون ام رمل را در نکشیدن اطاعت نکرده بود ملا قلیان او را شکست و او به حاکم شکایت برد. حاکم ملارا خواست اما ملا مردم را شوراند. حاکم از ترس به تهران گریخت و اگر او حاجی محمدحسن را به خود در کالسکه ننشاند . بود بین آن می رفت که مردم بکشندش

امین الدوله با تاسف از ضعف حکومت عرف در تمامی ولایات ایران و مطاعیت ملاها سخن می گوید. ۱۰۱

در تهران افزون بر میرزای آشتیانی که رهبری نهضت را به عهده داشت سید علی اکبر مجتهد تفرشی شیخ فضل الله نوری سید محمد رضا طباطبائی ملا محمدتقی کاشانی و بسیاری از طلاب و عالمان دیگر در نهضت نقش داشتند. ۱۰۲

در شیراز علاوه بر سید علی اکبر فال اسیری آقا میرزا محمدعلی و آقا شیخ محمدحسن و عده ای از عالمان دیگر شرکت داشتند. ۱۰۳ در اصفهان افزون بر آقا نجفی منیرالدین شیخ محمدعلی ملا محمد فشارکی و..... هم جلوه دار بودند. ۱۰۴ در کرمانشاه عمده العلماء حاجی آقا میرزا و..... علیه رژیم واستعمار کار می کردند

در سبزواری حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار ۱۰۶ و در یزد شریعتمدار میرسید علی مدرس و... در صف مقدم علیه رژیم و کمپانی رژی در حرکت بودند. ۱۰۷

آنچه تا کنون آوردیم گفتار برخی از تاریخ نگاران داخلی و خارجی درباره نقش روحانیت در نهضت تنباکو بود. از نقل گفتار دیگر تاریخ نگارانی که در این زمینه سخن گفته اند به خاطر اطاعه کلام صرف نظر می کنیم. افزون بر این در این مقاله: [فتوای تحریمی تنباکو و پیامدهای آن] اسناد و شواهد بسیاری را ارائه نمودیم که بیانگر نقش اساسی روحانیت در این نهضت بود لذا در این جا تکرار نمی : کنیم . تنها در ذیل به عناوین برخی از آنها اشاره می کنیم

تلگرافها و نامه های میرزای شیرازی به شاه و امین السلطان و به عکس تلگرافها و نامه های علماء شهرهای ایران به میرزای بزرگ در مقاطع گوناگون نهضت و پاسخهای آن جناب نامه های توهین آمیز شاه به میرزای آشتیانی و پاسخ ایشان درخواست مکرر لغو تحریم از علماء تهران و امتناع آنان از این امر تهدید علماء اصفهان تبریز شیراز و... از جانب شاه و درباریان دعوت دربار از علماء برای چاره جویی و تهدید آنان در مجلس ۱۰۸ و.... حاکی از نقش مذهبی و روحانیت متعهد در این نهضت

است^{۵۵}

سید جمال الدین اسدآبادی

درباره تاثیر گذاری فوق العاده سید جمال بر روی دیگران می نویسند :

میرزا ابوالحسن جلوه از دانشمندان بزرگ معاصر سید ، به ملاقات سید می رود و با او به بحث می پردازد . همه می اندیشند که سید در برابر علم جلوه مجاب خواهد شد ولی وقتی جلوه بیرون می آید و از او درباره دانش و فلسفه

و اطلاعات سید و اثر گفتار او می‌پرسند ، پاسخ می‌دهد : می‌روم تا کفن برای خود تهیه کرده جهاد نمایم!

سعد زغلول پاشا از شاگردان سید جمال ، در خاطرات خود نوشته است که :

در دوران نوجوانی ، آن زمان که در الازهر مصر ، تحصیل می‌کردم ، شنیدم که سید جمال‌الدین به الازهر آمده و علوم جدید را نشر می‌دهد . گُرهای دارد و از جغرافیا بحث می‌کند . علماء او را از تدریس جغرافیا و مسائل اجتماعی باز می‌داشتند و می‌گفتند : این درس‌ها در الازهر صحیح نیست . من هم مانند اغلب جوان‌های آن روز ، جامد و خشک بودم ، با چند نفر تصمیم گرفتیم برویم او را بزیم و تصور می‌کردیم که با آن کار ، اجر دینی و ثواب اخروی نیز خواهیم برد . با چند نفر از رفقا به نزدیک خانه‌اش رفتیم . در آستانه دربی که متصل به اتاقش بود ، از ابوتراب ایرانی که مستخدم او بود ، سراغ سید را گرفتیم . پرده‌ای را بالا زد ، دیدیم که سید در آن گوشه نشسته و در کنار او یک گُر جغرافیا بود .

سید از فقر و تیره‌روزی و جهل مسلمانان و نقشه‌های شوم استعماری دولت‌های مغرب زمین ، برایمان سخن گفت ، در پایان خاطر نشان ساخت که نجات مردم مسلمان بدون شناخت صحیح کشورهای اسلامی و بازگشت به وحدت صدر اسلام ، امکان‌پذیر نیست و

من که مسحور قیافه و سخنان او شده بودم ، به رفقا گفتم نباید دیگر با این مرد معارضه کنیم .

* * *

سلیم بیک ، گزارش جالبی دارد از شیوه آموزش سید در مصر بدین شرح :

رسم معمول سید جمال‌الدین این بود که روزش را در خانه می‌گذراند همین که تاریکی شب می‌رسید ، عصایش را برمی‌داشت و به قهوه‌خانه‌ای نزدیک «ازبکیه» می‌رفت و در آنجا ، جمعیتی بصورت نیم‌دایره ، دور هم می‌نشستند و سید در میان آنها قرار می‌گرفت . در این نیم‌دایره معنوی ، شاعر ، منطقی ، پزشک ، شیمی‌دان ، مورخ ، جغرافی‌دان ، مهندس ، طبیعی‌دان به یکدیگر پیوسته بودند و در طرح دقیق‌ترین مسائل و مشکل‌ترین مباحث مورد احتیاج با یکدیگر مسابقه می‌دادند .

آنگاه او گره‌های اشکال آنها را یکی یکی حل می‌کرد و طلسم‌ها و رموزی که بدان اشاره می‌شد می‌گشود و با زبان عربی فصیح و بدون لکنت زبان و بدون معطلی ، و تردید ، مانند سیل خروشان از استعدادی که خستگی نمی‌شناخت ، حرف می‌زد و شنوندگان را دچار شگفتی می‌ساخت و به همه پرسش‌ها جواب می‌داد و معترضین را قانع و ساکت می‌نمود .

سید این وضع را ادامه می‌داد تا پرده شب فرو می‌افتاد . آن وقت حساب قهوه‌خانه را از جیب خود تصفیه می‌کرد و راه خانه را پیش می‌گرفت .^{۵۶}

در سال ۱۲۳۲ شمسی، بنا به دستور شیخ انصاری، عازم هندوستان شد و در آن جا ضمن آشنایی با علوم جدید، کوشش کرد تا مردم و به ویژه مسلمانان را علیه استعمار انگلیس بسیج کند و به مبارزه

وا دارد، اما به دلیل سلطه همه جانبه انگلیسی ها پس از یک سال و نیم اقامت در آن دیار، مجبور به ترک آن جا شد و به ممالک عثمانی رفت و چون با حسادت علمای درباری آن جا مواجه شد، ناگزیر به مصر عزیمت کرد.

در مصر توانست یک نهضت فکری ضد استعمار و ضد انگلیس را پایه گذاری کند و تشکیلاتی به نام انجمن مخفی به وجود آورد، اما بر اثر فشار انگلستان مجبور به ترک مصر شد. این حرکت فکری توسط شاگردانش از جمله شیخ محمد عبده دنبال شد و در سالهای بعد زمینه ساز قیام مردم مصر علیه استعمار انگلستان گردید.

سید جمال پس از ترک مصر، مدتی در هندوستان ماند و آنگاه روانه اروپا شد. در پاریس با همکاری محمد عبده دست به انتشار روزنامه ی «عروة الوثقی» زد و به پاسخگویی به «ارنست رنان» که مقالاتی علیه اسلام در یکی از روزنامه های پاریس می نوشت، پرداخت.

سید به دعوت ناصر الدین شاه به ایران آمد و گمان می کرد که می تواند با نزدیکی به شاه اندیشه های اصلاح طلبانه ی خود را به اجرا بگذارد، اما چون ماهیت و طبع شاهانه با هیچ اصلاحی موافق نبود. و سید نیز آشکارا شاه را عامل بدبختی های مردم ایران معرفی می کرد، از ایران اخراج شد.

سید جمال وقتی برای دومین بار به ایران آمد، به آستانه ی حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع) در شهر ری تبعید شد و در آن جا علی رغم کنترل مأموران مبادرت به تشکیل جلسات مختلف کرد و مردم را به قیام علیه بیدادگری های شاه تشویق می کرد و شاه نیز که وجود او را در ایران به زیان خود می دید، دستور داد مجدداً او را در حالی که به شدت بیمار بود، از ایران اخراج کنند.

سید جمال پس از اخراج از ایران وارد بصره، و در آن جا با همکاری یکی از مجتهدین و رهبران قیام مردمی (سید علی اکبر شیرازی) نامه ای به آیت الله العظمی سید حسن شیرازی می نویسند و در این نامه ظلم های فراوان شاه به مردم ایران را متذکر می شوند.

برخی معتقدند که این نامه در صدور فتوای مشهور تحریم تنباکو از جانب آیت الله شیرازی و قیام حاصله از آن، تأثیر بسزایی داشته است.

حضور سید در طی سال های ۱۲۷۱ - ۱۲۷۰، در عراق تأثیر بسزایی بر حیات فکری، سیاسی و اسلامی شهرهای شیعه نشین و گسترش تبلیغ و دعوت در جامعه ی اسلامی گذاشت.

او برای علما و محافل فرهنگی سایر شهرهای بزرگ عراق، به ویژه نجف و کربلا، شخصیتی شناخته شده بود. همه او را به عنوان رهبر حرکت «تجدید در اسلام» می شناختند و این شناخت را از طریق روزنامه ی «عروة الوثقی» و مجله ی «قانون» که در لندن به زبان فارسی منتشر می شد و سید نیز در نشر آن سهیم بود، کسب کرده بودند.

سید جمال از دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری در کتاب بررسی نهضت های اسلامی در صد ساله ی اخیر می گوید: «بدون تردید سلسله جنبان نهضت های اصلاحی صد ساله ی اخیر، سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی است.

او بود که بیدارسازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد، دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع بینی خاصی بازگو نمود، راه اصلاح و چاره جویی را نشان داد... نهضت سید جمال، هم فکری بود و هم اجتماعی.

او می خواست رستاخیزی هم در اندیشه مسلمانان به وجود آورد و هم در نظامات زندگی آنها... سید جمال در نتیجه ی تحرک و پویایی، هم زمان و جهان خود را شناخت و هم به دردهای کشورهای اسلامی – که داعیه ی علاج آنها را داشت دقیقاً آشنا شد

این متن که از کتاب ارزشمند "مناظره دکتر و پیر" اثر جاویدان شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد، آورده شده گزاری است از فعالیت یکماهه انجمن وطنی مصر .

(توجه: برخی اعداد برای تطابق با تاریخ روز تغییر داده شده اند)

در سال ۱۳۰۰ هجری، که کشورهای اسلامی همگی در تحت حمایت مستقیم دولت های خونخوار اروپا به سر برده، و دست تجاوز و ستم آنان حلقوم ضعیف ملل مسلمان را به سختی می فشرد و تنها در بین ممالک اسلامی ایران و ترکیه اسماً مستقل بودند اگرچه برای آنان هم فقط نامی از استقلال باقی مانده بود، در چنان روزگار تیره ای یک نفر مسلمان بیدار و غیور و یک نفر روحانی و دانشمند عالی قدر مذهبی به نام ((سید جمال الدین اسد آبادی)) پس از یک مسافرت کوتاه به ممالک اسلامی و دیدن وضع رقت بار مسلمانان، آنان را برای رهایی از زیر بار آن همه ذلت و تیره بختی، به نهضت و قیام مردانه دعوت کرد، اما در سراسر کشور های اسلامی تنها شیخ (محمد عبده) مفتی دیار

مصر دعوت سید را پذیرفت، و به اتفاق او به اروپا سفر کرده و در پاریس مجله ای به نام "عروه الوثقی" منتشر ساختند، و به وسیله مقالاتی آتشین که در مجله نشر داده، و آن را برای ممالک عربی و اسلامی می فرستادند، مسلمانان را برای بیداری از آن خواب مرگ آسا و حالت رکود و خمودی دعوت می نمودند و مقالات منتشره در آن چون از دلی سوزان و قلبی خروشان سرچشمه می گرفت، آهسته آهسته گویا نزدیک بود بر اسکت های مردهو بی جان مردم مسلمان روح اسلامی بدمد، اما قدرت های استعمارگر زود به این مطلب توجه پیدا کردند، و بلافاصله دستور جلوگیری از ورود مجله عروه الوثقی را به ممالک مستعمره انگلیس و فرانسه، مانند مصر و امثال آن صادر کردند، و بدین وسیله اولین قدمی که سید جمال الدین برای نجات ممالک اسلامی برداشته بود با شکست مواجه گردید، اما این عدم موفقیت هرگز موجب یأس سید نگردید. لذا بلافاصله به اتفاق شیخ محمد عبده از پاریس حرکت کرده و وارد مصر گردیدند، و در آن جا جمعیتی به نام "انجمن وطنی" تشکیل داده و مردم مصر را برای عضویت در آن دعوت کردند.

اما چون این انجمن شباهتی به انجمن ها و احزاب دیگر دنیا نداشت، دزد و فحاش در آنجا راه نداشت، منافق و دورو در آن جا یافت نمی شد و انجمنی بود که بر خلاف تمامی احزاب سیاسی روز برای رسیدن به وکالت و وزارت تأسیس نشده بود، برای حفظ قدرت و ریاست دیگران و پشتیبانی از شخصیت های آلوده و کثیف تشکیل نیافته بود، لذا در سراسر مصر تنها چهل نفر به تمام معنی فداکار عضویت آن انجمن را پذیرفتند و در پانزدهمین جلسه انجمن وطنی، سید جمال الدین اسدآبادی با حضور همه اعضاء روی کرسی خطابه قرار گرفت و چنین گفت:

بارالها! گفته تو راست است که فرمودی:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

پروردگارا، گفته تو حق است و این انجمن مقدس به نام تو و برای یاری دین تو تشکیل یافته است . آنگاه خطاب به اعضای انجمن فرمود: آقایان گرامی! دستور مقدسی که نشانه حقانیت دین اسلام تا روز قیامت و ضامن سعادت بشریت می باشد، قرآن است؛ آه، آه، چسان این قرآن مقدس در اثر غفلت مسلمانان مهجور شده همان قرآن مقدسی که در پرتو شعاع نورانیش دنیای دیروز و امروز را با آن انحطاط به این درجه از تمدن رسانید! آه، آه، چسان بهره برداری از قرآن امروز منحصر به امور ذیل گردیده است:

به تلاوت بر بالالی قبرها در شب های جمعه، مشغولیت روزه داران، به زیاله مساجد، به کفاره گناه، به بازیچه مکتب خانه ها، به جلوگیری از چشم زخم، به وسیله قسم دروغ، به وسیله گدایی کنار کوچه ها، به زینت قنداق بچه ها، به سینه بند عروس، به بازو بند نانواها، به گردنبند بچه ها، به حمایل مسافرین، به سلاح جن زده ها، به زینت چراغانی، به نمایش طاق نصرت، به مقدمه انتقال اسباب منزل، به حرز زورخانه ها، به سرمایه کتاب فروش ها.

آه که این کتاب مقدس آسمانی امروز از یک دیوان حافظ و مثنوی مولوی و گلستان سعدی کمتر محل اعتنا است. اگر یکی از اشعار دیوان های مزبور خوانده شود، حاضرین در مجمع، نفس ها را از ته دل کشیده، چشم ها و گوش ها و دهان ها برای آن باز شده و چه اندازه معانی از عرشی!!! و فرشی!!! و خیالی از آن استنباط می کنند.

و حقک اللهم القائل و قولک الحق: نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ

پروردگار، ما تو را فراموش کردیم و تو هم آئینه دل های ما را از انعکاس حقایق کتاب مقدس خودت محروم نمودی!

سبحانک اللهم انت القائل و قولک الحق: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا بانفسهم

ما به صورت دل های خود را از اطاعت مقدس تو برگردانیدیم و تو هم سعادت و شرافت ما را به ذلت و نکبت تبدیل ساختی.

سپس سید جمال از کرسی خطابه به زیر آمد در حالی که یک سوم از اعضای انجمن با شنیدن سخنان او از بسیاری گریه غش کرده بودند و بقیه هم در حال گریه بودند!

مرحوم سید هم به گره درآمد، و در حالی که بارها این جمله را می گفت که:

ای و حقک اللهم

نسیناک فانسینا انفسنا

تا آن که غش کرد و بر روی زمین افتاد و برای مدت سه ساعت در آن انجمن حالت غشوه و شیون حکمفرما بود، تا بالاخره با دخالت پزشک، سید و دیگر اعضای انجمن به حال عادی برگشتند و جلسه رسمیت یافت!

سپس شروع به مذاکره نمودند و درباره راه علاج این بدبختی و بیرون آمدن از زیر بار سنگین و کمرشکن ذلت چاره اندیشی کردند و همگی به اتفاق آرا گفتند: تنها علت مجد و عظمت دیروز مسلمین همانا عمل به قوانین مقدس اسلام بود و یگانه موجب بدبختی و سیاه روزی مسلمین امروز هم ترک عمل به قوانین و دستورات سعادت بخش اسلام می باشد.

لذا بلافاصله یک برنامه برای عمل (نه برای تشریفات) که دارای هفده ماده بود، در همان جلسه ترتیب داده شد و همه اعضای انجمن با کمال جدیت و مراقبت تصمیم به اجرای آن برنامه و عمل به آن را گرفتند. اینک متن برنامه:

هر یک از اعضای انجمن در هر شبانه روز حداقل یک حزب از قرآن مجید را با دقت و تفکر بخوانند.

نمازهای واجب خود را با جماعت بخوانند.

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنند.

مردم غیر مسلمان را دعوت به اسلام نمایند.

با مبلغان نصارا به بهترین وجه مباحثه و مناظره نمایند.

نسبت به فقیران و محرومان در حدود امکان احسان کنند.

هر کس انجام هر عمل مشروعی را از آن ها خواستار شد انجام دهند، و یا اگر آن ها خود اطلاع از احتیاج کسی برای انجام عمل پیدا کنند، بدون درخواست آن کس اقدام به آن عمل نمایند.

صله رحم و سرکشی به خویشاوندان و نزدیکان خود را از یاد نبرند، و انجام دهند.

از مریض ها عیادت کنند.

اگر مسلمانی در بازار و یا مسجد دیده نشد، از حال او جویا شوند، و علت غیبت او را جستجو نمایند تا اگر غیبت او برای پیش آمد بوده، در رفع آن مشکل بکوشند.

کسانی که از مسافرت مشروع برگشتند، به زیارت و دیدار آن ها بروند.

حقوق واجب مالی خود را به مستحقان بپردازند.

از رهنمایی افراد نا آشنا به قوانین دین، و یا شئون سعادت بخش دیگر کوتاهی نمایند.

صفات رذیله به ویژه کبر و خودخواهی و خود پسندی و رهبری طلبی را از خویشتن دور نمایند.
از لغزش ها و خطاهای برادران مسلمان خود بگذرند.

با مردم، تندخو و غضبناک نباشند.

از انجام عمل و گفتن سخنی که نفعی مادی یا معنوی برای آنان و یا دیگر مسلمانان ندارد خودداری کنند.

در ضمن هر یک از اعضای انجمن یک دفتر کوچک هم با خود داشته، و به هر یک از مواد هفده گانه بالا که عمل نمودند، بلافاصله در آن دفتر یادداشت کرده تا در دفتر کل انجمن ثبت نمایند و در ضمن چون اجرای بعضی از این موارد، احتیاج به داشتن بودجه مالی داشت، لذا آن چهل نفر در مرحله اول تصمیم گرفتند که تجملات زندگی خود را عموماً به فروش بگذارند و با حداقل ضروریات زندگی بسر برند و همچنین در شبانه روز به ساده ترین خوراک ها قناعت کرده و بقیه درآمد مالی خود را به انضمام پول هایی که از راه فروش تجملات زندگی از فرش و لباس و ظروف و غیره بدست آمده، در صندوق انجمن بریزند تا برای انجام آن قسمت از برنامه که احتیاج به پول دارد، معطل نمانند.

بیان و عملکرد یک ماهه انجمن وطنی مصر

اعضای انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسدآبادی، با مراقبت شدید فقط برای مدت یک ماه به این مواد هفده گانه عمل کردند، و اینک نتیجه کار و بیان عملکرد آنان در مدت یک ماه:

از هزار و پانصد بیمار عیادت نمودند.

از دو هزار و هفتصد نفر از مسافران دیدن کردند.

از حال پانصد نفر از مسلمانان - که از مجامع عمومی غیبت کرده بودند - جویا شدند.

دوازده هزار مورد از موارد نیازمندان را بر آورده کردند.

هشتصد نفر معتاد به مشروبات الکلی را توبه دادند.

هزار و سیصد نفر از مسلمانانی را که نماز نمی گذاردند، وادار به خواندن نماز کردند.

چهار صد نفر از زنان فواحش و منحرف را وادار به توبه نمودند.

هشتاد نفر از مستخدمان ادارات انگلیسی را وادار به استعفا از خدمت به آن حيله گر نمودند. پانصد نفر از رجال و ثروتمندان مصر را واداشتند تا از خریدن کالا و اشیاء لوکس و تجملات زندگی، که از ممالک بیگانه و به ویژه از انگلستان وارد می شود، خود داری کنند. به هفتاد و پنج نفر ورشکسته سرمایه دادند.

دویست و شش نفر از فقرای حقیقی را برای مدت یک سال هزینه زندگی دادند و آنان را تأمین کردند.

سی و پنج نصرانی و پانزده یهودی و هفتاد نفر بت پرست را مسلمان کردند. چهل و چهار مجلس بحث با مبلغان نصرانی - که در تحت حمایت دولت انگلیس در مصر مشغول به فعالیت بودند - برقرار نمودند، و صد و بیست اشکال و ایراد به آنها وارد ساختند، که از دادن جواب آن عاجز ماندند.

این بود بیان فشرده عملیات یک ماهه یک انجمنی که اعضای آن فقط چهل نفر بودند.

عکس العمل عجیب در برابر فعالیت یک ماهه انجمن

دوستان عزیز، اگر می خواهید بدانید که چگونه تنها عمل به قوانین مقدس اسلام موجب مجد و عظمت مسلمین و در هم شکستن نیروی دشمنان آنان می گردد، به عکس العمل عجیب و حیرت انگیز فعالیت یکماهه انجمن وطنی مصر با دقت توجه کنید:

پس از فعالیت یک ماهه انجمن وطنی مصر، ((لرد کرومر)) مستشار مالی انگلیس در مصر دید که؛ یک دفعه ۴۵٪ از نفوذ دولت انگلیس در مصر کاسته شد و تجارت انگلستان سی و پنج درصد تنزل نمود! هشتاد نفر از مستخدمان کار کرده و با تجربه مسلمان که در ادارات انگلیسی مشغول کار بودند از شغل خود استعفا نمودند و دیگر هم کسی حاضر نیست در ادارات انگلیسی مشغول کار گردد!

لرد کرومر مستشار مالی انگلیس با کمال تعجب دید که نمایندگان کمپانی های انگلیسی و به ویژه نمایندگان اشیاء و کالاهای تجملی و لوکس از عدم مراجعه مشتریان فریادشان بلند است و می گویند: ما دست روی دست گذاشته و به اندازه مخارج مغازه و حقوق کارکنان آن هم فروش نمی

کنیم، و از طرفی آن عده از مأموران دولت مصر که مأمور وصول مالیات مشروبات الکلی و زنان فاحشه و سینماها و تأثرها بودند، از شغل خود استعفا دادند!

لرد کرومر دید فعالیت های سی و پنج ساله مبلغان نصارا در مصر، نسبت به عملیات یک ماهه انجمن وطنی مصر نسبت یک به شانزده است! خلاصه لرد کرومر با دیدن این عکس العمل سخت و شدید یک ماهه انجمن وطنی مصر، آن چنان دچار وحشت گردید که بلافاصله گزارشات تکاندهنده و وحشتناکی به لندن مخابره کرد.

گزارشات مستشار مالی انگلیس

لرد کرومر در یکی از گزارشات خود به لندن چنین می نویسد:

بدین وسیله به زمامداران انگلستان اعلام خطر می کنم که اگر یک سال دیگر انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسد آبادی ادامه پیدا کند، نه تنها سیاست و تجارت دولت انگلیس در آسیا و آفریقا نابود خواهد شد، بلکه ترس آن است که نفوذ کشورهای اروپایی به یک باره در سراسر جهان به خطر افتد!

او در گزارش دوم خود می نویسد: انجمن وطنی مصر بدترین صاعقه ای است که برای پیشرفت ما تصور شود، و باید با کمال سرعت و عجله از برای تفرق آنان دستور صادر شود!

و باز نامبرده در گزارش سوم خود می نویسد:

انجمن وطنی مصر بهترین شاهد است بر استیلای محیر العقول مسلمانان در سیزده قرن قبل که در مدت کوتاهی بر ثلث کشورهای جهان تسلط یافتند.

یکی از مبلغان مسیحی در گزارشی که به کلیسای سن پُل که بزرگترین کلیسای آن عصر بود می دهد، چنین می نویسد: هیچ امری عجیب تر از این واقع نیست که هفتصد میلیون مسیحی و اولاد انجیل در مقابل چهل نفر مسلمان که در واقع روح یک سید روحانی در کالبد آن ها بیش نیست، این گونه مقهور گردند!

باز یکی از دکترهای خارجی بیمارستان پورت سعید در کتاب خود به نام (فلسفه مجامع) که در همان روزها نگارش یافته بود، چنین می نویسد: عملیات محیر العقول انجمنی وطنی مصر اگر برای بیست سال دیگر ادامه پیدا کند، طولی نخواهد کشید که صفحه پشت و روی کره زمین جولانگاه آن ها خواند بود!

رئیس بانک انگلیس در مصر در نامه ای که به یکی از صرافان لندن می نویسد چنین می گوید: از غریب روزگار اینکه امروز سیاست اروپا در مصر، فردا در سراسر دنیا پامال فعالیت چهل نفر مسلمان خواهد شد که سلاحشان فقط دیانت و عمل به قوانین مذهبی است.

یکی از صاحب منصبان انگلیسی در نامه ای که به زن خود در لندن می نویسد چنین می نگارد: این قریحه سعادت که به سرعتی تندتر از برق در جامعه مسلمین می دمد نه تنها ملت بریتانیا خصوصا و کلیه اروپا عموما باید دست از مستعمرات خود بردارند، بلکه باید در نقطه مرکز دایره منطقه جنوب و شمال کره زمین قلعه محکم برای خود تهیه نمایند.

سر انجام از تراکم این گزارشات وحشتناک، دولت انگلیس مشاهده نمود که اگر این انجمن با داشتن چنین برنامه (عمل به قوانین اسلام) برای چند سال ادامه پیدا کند دیگر هیچ نیرویی نمی تواند در برابر قدرت خارق العاده و معجزه آسای آنان مقاومت نماید! لذا بیدرنگ دستور متفرق کردن انجمن وطنی مصر و مجازات شدید اعضای آن از لندن برای دولت مصر صادر گردید و در نتیجه پس از اعلام حکومت نظامی در مصر، مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را از آن جا تبعید کردند و شیخ محمد عبده را به سه سال زندان محکوم نمودند و در باره بقیه اعضای انجمن هم رفتار و حشیانه ای معمول داشتند که موجب ننگ تاریخ انسانیت می باشد، و خلاصه این ستاره ای که فقط برای مدت یک ماه از افق مسلمانان طلوع کرده بود، دوباره افول نمود، و دولت خونخوار انگلستان با آسایش خاطر و بدون هیچ گونه مزاحمت به چپاولگری و مکیدن خون مسلمانان بار دیگر مشغول گردید! دوستان عزیز اکنون قضاوت با شماست، چهل نفر مسلمان که تنها با عمل به قوانین مقدس اسلام بتوانند تا این درجه نیرومندترین دشمنان خود را به وحشت اندازند، پس اگر نزدیک به یک و نیم میلیارد مسلمان جهان در عصر حاضر عمل به قوانین مقدس اسلام را شعار زنگی خود قرار دهند، آیا نمی توانند مجد و عظمت از دست رفته خود را باز یافته و دامنه حکومت خود را در سراسر جهان توسعه دهند؟

آری، سید جمال الدین اسدآبادی که یک روحانی بیدار و آگاه و مبارز بود با همکاری چهل نفر از مردم با عمل به بخشی از دستورات مقدس اسلام در مدت یکماه نشان دهد که اسلام اصیل و عملی چگونه معجونی است و چگونه بطور معجزه آسا پیکر امت اسلامی را به تلاشی چشمگیر و حیات بخش وادارد و بی جهت نیست که پس از گذشتن بیش از یک قرن از تاریخ مرگ آن مرد بزرگ هنوز استعمار و عمال آن از سایه او و نام او هم وحشت دارند و به وسیله چهره های شناخته

شده و قلم‌های استعماری خود می‌کوشند تا نام آن آزاد مرد مسلمان و روحانی را بدنام کنند و وی را وابسته به قدرت‌های بیگانه و ضد اسلام معرفی نمایند تا از این راه اعتماد عمومی را نه از سید جمال (زیرا او دیگر در بین مردم نیست و در گذشته است) بلکه از سید جمال‌های تاریخ و عصر ما که ضربه‌های مرگباری بر جان استعمار هستند سلب نمایند و تا دیگر مردم به گرد آنها نروند و این نمونه مردان انقلابی و مسلمان در جامعه خود تنها بمانند. غافل از اینکه در عصر ما دیگر توده مردم آگاه اند و دیگر نه تنها این حناها برای جامعه ما رنگی ندارد بلکه رسوایی کارگردانان این گونه تعزیه‌ها و ننگ و فصاحت آنها تا به حدی است که اگر یک فرد عادی هم (چه رسد به مردان انقلابی روحانی و مسلمان) مورد شتم و طعن آنها قرار بگیرد این خود کافی است تا افکار توده مردم را به آن مرد توجه داده و دست ملت به سوی او به عنوان یک فرد ارزشمند دراز گردد.

آخرین نامه سید جمال اسدابادی

سید جمال که در باب عالی در آنکارا زندانی بود، آخرین نامه خود را در سه شنبه ۵ شوال ۱۳۱۴، ۹ مارس ۱۸۹۷، به یکی از دوستان ایرانی خود می‌نویسد و ناامید از نجات و حیات، کشته شدن خویش را انتظار می‌کشد. واپسین کلام سید آنچنان نغز و صریح است که نیاز به تحلیل ندارد.

دوست عزیز! من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می‌نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم. نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متألم و نه از کشته شدن متوحش. خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن.

حبسم برای آزادی نوع، کشته می‌شوم برای زندگی قوم. ولی افسوس می‌خورم از این که کشته‌های خود را ندرویدم. به آرزویی که داشتم کاملاً نایل نگردیدم. شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل. مشرق را ببینم.

دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم امم مشرق بشنوم. ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه‌ی مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم‌های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی‌نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشتم، به نمو رسید. هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه‌ی من، به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت.

امیدواری‌ها به ایرانم بود. اجر زحمت‌م را به فراش غضب حواله کردند. با هزاران وعده و وعید به ترکیه احضارم کردند. این نوع مغلول و مقهورم نمودند. غافل از این که انعدام نیت، اسباب انعدام نیت نمی‌شود. صفحه‌ی روزگار، حرف حق را ضبط می‌کند.

باری، من از دوست گرامی خود، خواهشمندم این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلک‌های ایرانی من برسانید و زبانی به آن‌ها بگویید: شما که میوه‌ی رسیده‌ی ایران هستید و برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده‌اید، از حبس و قتال نترسید، از جهالت ایرانی خسته نشوید، از حرکات مذبحخانه‌ی سلاطین متوحش نگردید، با نهایت سرعت بکوشید با کمال چالاکی. کوشش کنید، طبیعت با شما یار است و خالق طبیعت، مددکار.

سیل تجدد، به سرعت به طرف مشرق جاری است. بنیاد حکومت مطلقه متعدم شدنی است. شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص.

شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه‌ی سعادت و ایرانی سد سدید گردیده، کوشش نمایید، نه از نیستی صاحبان عادات. هر گاه بخواهید اشخاص را مانع شوید، وقت شما تلف می‌گردد. اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید، باز آن عادت، دیگران را بر خود جلب می‌کند. سعی کنید.»

«موانعی را که میانه‌ی الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمایید. گول عوام فریبان را نخورید

سید در اواخر عمر در ترکیه زندگی، و غیر مستقیم تحت نظر سلطان عبدالحمید، امپراتور عثمانی قرار داشت. وقتی خبر قتل ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی به اسلامبول رسید، به دستور امپراتور عثمانی، از بیشتر ایرانیان درباره‌ی ارتباط سید جمال و میرزا رضا تحقیق به عمل آمد و سرانجام پلیس عثمانی طی گزارشی نوشت: «سید جمال الدین ایرانی است و میرزا رضا به تحریک او.»

«مرتکب قتل شاه شده است

سلطان عثمانی از سید جمال در هراس افتاد و دستور قتل او را داد و سرانجام در ۱۹ اسفند ۱۲۷۵ برابر با ۹ مارس ۱۸۹۷، او را مسموم ساختند و جنازه او را در قبرستان مشایخ اسلامبول به خاک فرستادند.

در سال ۱۳۲۴ شمسی، فیض محمدخان، سفیر وقت دولت افغانستان در آنکارا موافقت دولت ترکیه را برای نبش قبر سید به دست آورد و بقایای جسد سید را در تابوتی به کابل انتقال داد.^{۵۷}

آیه الله شیخ فرج الله کاظمی کرمانشاهی

در ماهنامه ندای خاوران آمده است که :

وقتی در هرسین ، دستگیری و خلع لباس روحانیون که جواز عمامه نداشتند ، آغاز شد یک روز مرحوم آیت الله کاظمی در منزل بودند ، می بینند یکی از روحانیون برجسته بدون عبا و عمامه از در وارد شد در حالی که قبای ایشان را هم از کمر بریده بودند . مرحوم کاظمی با دیدن این صحنه سخت ناراحت می شود و پس از پرس و جو و بررسی متوجه می شود که بخشدار هرسین ، این روحانی محترم را بازداشت کرده و ایشان را خلع لباس نموده و او را تهدید کرده که دیگر حق نداری لباس روحانی بر تن نمایی! مرحوم کاظمی برای بخشدار پیام فرستاده که باید از این روحانی معذرت خواهی کند و لباس های او را پس بفرستد .

ولی بخشدار که بخشنامه ها و دستورات سخت و مؤکدی در مورد خلع لباس دریافت کرده بود ، به تذکرات ایشان توجه نکرده و در پاسخ پیغام ایشان ، نسبت به خلع لباس بقیه روحانیون منطقه نیز هشدار داده بود .

وقتی این جواب به مرحوم کاظمی و عشایر منطقه و فامیل ایشان می‌رسد ، عشایر منطقه نیز با تعدادی تفنگچی سواره و پیاده به طرف هرسین حرکت می‌کنند و شبانه در ارتفاعات اطراف هرسین مستقر می‌شوند ، و از آیت الله کاظمی کسب تکلیف می‌کنند و می‌گویند ما آمادگی داریم که نیروهای پاسگاه هرسین را خلع سلاح کرده و بخشدار را دستگیر کنیم .

ایشان ضمن تشکر از افراد مسلح ، دستور می‌دهند که در مکان‌های خود باشند تا مجدداً پیغامی برای بخشدار بفرستند و چنانچه این دفعه نیز سرسختی به خرج داد ، آن وقت نیروهای عشایر وارد عمل شوند .

فردا که خبر محاصره هرسین توسط عشایر تحت فرمان آیت الله کاظمی به گوش بخشدار می‌رسد بلافاصله با ترس و وحشت زیاد ، لباس‌های روحانی مذکور را در یک طبق گذاشته و حوله‌ای روی آن کشیده و به منزل آیت الله کاظمی می‌فرستد و با معذرت خواهی از ایشان ، درخواست می‌کند که جلو اقدام مسلحانه عشایر را بگیرد .

مرحوم کاظمی ضمن قدردانی از عشایر از آنان می‌خواهد که به محل خود برگردند و افراد مسلح نیز در بازار اصلی و خیابان‌های شهر گردش کرد . و پس از انجام یک مانور و گرفتن زهر چشم از بخشدار و ژاندارم‌ها ، شهر را به طرف محل خود ترک می‌کنند^{۵۸}.

شهید ایه الله شیخ فضل الله نوری

جلسه محاکمه شیخ فضل الله نوری

رئیس دادگاه : با قرائت ورقه‌ای که صورت اتهامات شیخ فضل الله نوری فرزند ملاعباس کجوری در آن ذکر شده ، دادگاه را شروع می‌کنیم . وقتی مرحوم مظفرالدین شاه و بعد از او همین محمدعلی میرزای مخلوع استدعای ملت را قبول کردند و قانون و عهدنامه اساسی را امضاء کردند و جنابعالی هم با چند نفر از معروفین علماء در استحکام این اساس دخالت داشته و اکثر اوقات خودت در مجلس حاضر بودی ، مواد قانون اساسی نوشته و تصحیح شد . چه شد که ناگهان شق عصای امت کردی! القای خلاف میان مردم نموده علم مخالفت بلند کردی؟ جمعی از اشرار را به دور خودت جمع نمودی ماده اصلی مفسده عظیم را و علت اولی خونریزی پنجاه هزار نفوس ایرانی بی‌گناه را مطرح کردی؟ اگر مشروطیت حلال و واجب بود ، چرا با آن شدت مخالفت نمودی؟ چرا بعد از اینکه مخالفت کردی مکرر بتو نصایح کردند ، یک شب بنده خودم هم بودم درخانه آقا میرزا سید محمد طباطبایی ، آقا سید عبدالله بهبهانی هم بود بیست و پنج نفر از معتبرترین و کلا هم حاضر بودند ، قسم غلیظ شدید به کلام الله مجید یاد کردی که همیشه موافقت با مشروطیت بنمایی!

شیخ فضل الله نوری در پاسخ : پس بقیه حرفهایی را هم که زده‌ام بیان کنید .

ابراهیم زنجانی رئیس دادگاه : مجدداً پس از چند روز قسم را شکستی ، ندای فساد دردادی و چادر مخالفت زدی ، باز مجدداً جماعتی رفتند و آمدند . گفتی مخالفت من در سر همان ماده یک قانون اساسی است . بعد از آن به حضرت

عبدالعظیم رفتی ، در آنجا کتبا و لفظا چه اتهامها که به وکلا نزدی و چه فسادها که به پا نکردی؟ و جنابعالی حضرت شیخ فضل الله! متهم هستید که اولاً اغتشاش راه انداخته‌اید ، ثانیاً به امر شما چند هزار را به قتل رسانده‌اند ، ثانیاً با مشروطه‌ای که آقایان علماء خواستار آن بودند مخالفت کردید . و به این دلایل در پیشگاه عدالت ، محکوم به مجازات و فنا هستید . قبل از اجرای مجازات اعدام ، اگر دفاعی از خودتان دارید انجام بدهید!

شیخ فضل الله نوری : بسم الله الرحمن الرحيم . بفرمائید ببینم با محمدعلی میرزا چه کردید؟

رئیس دادگاه : این به شما مربوط نیست .

شیخ فضل الله : محمد علی میرزاشاه بود و رأس استبداد در ظاهر هم که مشروطه مخالف استبداد است! چطور است که به او امان دادید تا از ایران خارج شود و تمام قتل و غارت‌های او را بی‌ملاحظه ندید ، گرفتید! مقرری هم که تعیین کرده‌اید تا سالیانه صدها هزار تومان برای او بفرستید . آیا این همان حرفی نیست که ما از اول می‌زدیم . مشروطه‌ای که در سفارت انگلستان بعمل بیاید ، عاقبتی جز این دارد؟!

رئیس دادگاه : فرصت کم است از خودتان دفاع کنید! شیخ فضل الله : و اما با عین الدوله چه کردید؟ به خاطر معاونت در کشتار و ظلم بی‌حد به مردم! شما که می‌دانید چه کسی باعث شد مردم ایران در گوشه و کنار ، دختران خود را بفروشند .

رئیس دادگاه : وصیت خود را بگوئید به شما هم مربوط نیست که ما با دیگران چه کرده‌ایم .

شیخ فضل الله : بهتر است به عین الدوله یک پست وزارت بدهید . از امثال او خوب بر می‌آید اما با لیاخوف (افسر روسی که مجلس را به توپ بست) چه کردید؟ دیگر مجلس را که من به توپ نبستم . مردم تهران را که من نکشتم . با او چه کردید . شنیده‌ام که او هم به حضور سپهدار و سردار اسعد رسیده و شمشیر خود را باز کرده و زمین انداخته و سردار اسعد مجدداً شمشیر را به کمر او بسته! این را چه می‌گویید؟!

رئیس دادگاه : او به وظیفه سربازی خود عمل کرده!

شیخ فضل الله : پس تنها به وظیفه اسلامی عمل کردن جرم است! غرض من این است که بگویم مشروطه‌ای که با پناه بردن به اجنبی پیش برود ، پیروزی‌اش را هم مستبدین جشن می‌گیرند . اگر شما مرا خواهان استبداد می‌دانید که می‌دانم نمی‌دانید و در دلتان به این امر موافقت ، چرا با من لاقول همان رفتار را نمی‌کنید که با محمدعلی میرزا و عین الدوله و لیاخوف کردید؟! اما می‌دانید که از من خواسته شده بود که به سفارت روسیه و عثمانی پناه ببرم و جانم در امان باشد و باز هم می‌دانید که من نپذیرفتم . خودتان هم گفتید که من از اول با مشروطه همراه بودم ، اما بعد جدا شدم و دلیل جدا شدنم را هم می‌دانید . امام باقر علیه‌السلام هم در ابتدا با بنی عباس و علیه بنی امیه بود . اما وقتی انحراف آنها را دید . از آنها جدا شد و آخر سر هم بدست بنی عباس کشته شد!

رئیس دادگاه : خودت را با امام مقایسه می کنی؟

شیخ فضل الله : نه خير! شما را با بنی عباس مقایسه می کنم!

رئیس دادگاه : دیگر بس است ، او را به میدان توپخانه ببرید ، وصیتی نداری؟

شیخ فضل الله : من نماز ظهرم را خوانده ام ولی نماز عصرم مانده است!

رئیس دادگاه : این مردم کارهای مهمتر از نماز تو دارند ، بیهوده نباید آنها را معطل گذاشت .

بدینسان شیخ فضل الله نوری را بدون اینکه اجازه خواندن نماز عصر را به او بدهند ، عازم قتلگاه می کنند . او را می برند تا جانش را بگیرند ، جانی که خود از قبل آماده کرده بود تا فدای اسلام کند و می دانست که چنین روزی فرا می رسد .

چوبه دار را به شیخ نشان می دهند و او را بدان سو راهنمایی می کنند . شیخ تا پای چوبه دار می رود یک مرتبه عقب برگشته و خدمتکار خود را صدا می زند . نادعلی! نادعلی! نادعلی جمعیت را عقب زده و خود را به شیخ رسانده و می گوید : بله آقا! شیخ دست در جیب بغلش برده و کیسه ای را که مهر و دوات خود را در آن می نهاد درآورد و جلوی نادعلی انداخت و از وی خواست مهر را در جلوی چشمش خورد و نابود کند تا پس از او بدینوسیله علیه مشروطیت سندسازی نکنند . شیخ پس از اطمینان از خورد شدن مهر به طرف چوبه دار رفت و به پای چوبه دار رسید . زیر بغل او را گرفتند و او روی چهارپایه قرار گرفت . رو به مردم کرد و گفت : خدایا تو خودت شاهد باش

که من آنچه را که باید بگویم به این مردم گفتم . . . خدایا! تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم گفتند قوطی سیگارش بود . . . خدایا تو خود شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می گویم که مؤسسين این اساس ، لامذهبین هستند که مردم را فریب دادند . . این اساس مخالف اسلام است . محاکمه من و شما مردم بماند پیش پیغمبر محمد بن عبدالله .

پس از آنکه صحبت‌هایش تمام شد عمامه‌اش را از سر برداشت و تکان تکان داد و گفت : از سر من این عمامه را برداشتند ، از سر همه برخوانند داشت! طناب دار را به گردن او می‌اندازند! کسی جلو می‌رود و می‌گوید : شما این مشروطه را امضاء کنید و خود را از کشتن رها سازید .

شیخ جواب می‌دهد من دیشب رسول خدا را در خواب دیدم فرمود فردا شب مهمان منی .

و من چنین امضایی نخواهم کرد . ای مردم شما مثل اهل کوفه بودید! شیخ شهادتین را گفت و پس از آن طناب دار را به به گردنش انداخته و او را بالا کشیدند حضار هورا کشیدند و دست زدند و شادی کردند! ^(۱)

روز قبل از دستگیری شیخ فضل الله نوری ، سعدالدوله به منزل او آمد . عده‌ای از اطرافیان شیخ حضور داشتند . سعدالدوله نزد شیخ نشست و آهسته با ایشان گفتگو کرد . پس از چند لحظه فضل الله خطاب به حاضران فرمودند : آقای سعدالدوله می‌گویند که دستهای مشخصی در کار است که مرا دستگیر

کرده و به دار آویزند و ایشان مصلحت می‌داند که من هم به یکی از دو سفارت روسیه یا انگلستان پناهنده شوم . بعد با تبسم فرمودند : من از کشته شدن خود بی‌اطلاع نیستم و به هیچ کس غیر از خداوند پناهنده نمی‌شوم! سعدالدوله خطاب به شمس العلماء گفتند : حفظ جان آقا بر تمام افراد علاقه‌مند به ایشان واجب است و من چون می‌دانستم که آقا به این سفارتخانه‌ها پناهنده نمی‌شوند با یک سفارت بی‌طرف یعنی سفارت هلند تماس گرفتم و گفتگو کرده‌ام تا در صورتی که آقا اجازه فرمایند ، پرچم سفارت هلند را روی بام خانه نصب کنیم تا ایشان در امان باشند . شیخ با تبسمی استهزاء گونه فرمودند آقای سعدالدوله پرچم ما را باید روی سفارت بیگانه نصب کنند! چطور ممکن است صاحب شریعت به من که از مبلغین احکام آن هستم اجازه فرماید ، پناهنده به خارج از شریعت شوم! مگر قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید :

« وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا »^{۵۹} من راضی هستم که صد مرتبه بمیرم و زنده بشوم و مسلمین و ایرانیان مرا مثله کنند و بسوزانند ولی پناهنده به اجنبی نشوم و بر خلاف شرع اسلام عملی انجام ندهم^{۶۰}.

ایه الله حاج اقا نورالله اصفهانی

۵۹ نساء : ۱۴۱

۶۰ دیدار با ابرار

در ۱۳۴۱ هنگامی که حاج آقا نورالله رهسپار خراسان بود در تهران رضاخان را به حضور پذیرفت و با گوشزد کردن کردار ناپسند ماءموران حکومت به او وی را عصبانی ساخت . این دیدار سبب شد تا رضاخان ، فقیه پاکدل اصفهان را آخوند خطرناک بخواند و اندیشه نابودی آن بزرگ مرد را در سر پیوراند .

البته نقشه ترور حاج آقا نورالله ، که از سوی سردار سپه به اجرا در آمده بود ، ناکام ماند و شیر بیشه سپاهان برای ادامه خدمات خویش همچنان فرصت یافت

آقانورالله در زمان رضاخان برای مقابله با شاه قلدر برنامه مهاجرت علماء به قم را در اعتراض به کارهای خلاف رضاخان طراحی نمود . مهاجرت رهبران مذهبی به قم آغاز شد . رضاخان نگران از اعتراض روحانیان گفت : مدرس کم بود حالا آخوندها هم علیه من به قم لشکر کشی کرده اند! با این لشکر چه کنم ! یکی از درباریان پاسخ داد : قربان ، شما که این همه سران عشایر و خانها را نابود کرده اید ، این یک آخوند که چیزی نیست . رضاخان گفت : قضیه کوچک نیست ، آن اصفهانی آدم خطرناکی است .

مهاجران معترض خواسته‌های خویش را که چیزی جر کاهش قدرت رضاخان و

نظارت فزون تر مجتهدان بر قوای سه گانه نبود . با سردمداران تهران در میان نهادند . بیان روشن اهداف پناهندگان به قم در کنار نامه‌های حمایت و

تأیید مراجع نجف رقم معترضان را فزونی بخشید و بازار را به اعتصاب کشاند .

رضاخان در بند تدبیر فقیه هوشمند اصفهان گرفتار آمده بود . دیگر نه وقت گذرانی و نه پیشگیری از مهاجرت بیشتر روحانیان ، هیچ یک سودمند نمی نمود . بنابراین اندیشه واپسین راه نجات در ذهنش شکل گرفت . عامل اجرای نقضه پلید دربار جنایتکاری پلید بود که لباس پزشکی ویژه بر تن داشت . درباریان با بهره گیری از فرصت مناسبی که سرماخوردگی و خستگی حاج آقا نورالله پدید آورده بود به بالینش شتافتند . پزشک ویژه که به چیزی جز تزریق نهایی نمی اندیشید از بررسی نبض و حرارت بدن سرور مجتهدان ایران ، بیماری اش را مالاریا و چاره کار را تزریق «کنین» خواند دانشور بیدار سپاهان که از دلسوزی دشمنان اندیشناک شده بود ، پزشک را از تزریق باز داشت ولی ماءمور کهنه کار بی توجه به ناخشنودی بیمار سمی کشنده بر پیکر نحیفش تزریق کرد .

پس از خروج فرستادگان دربار ، دردی جانکاه عارف وارسته اصفهان را در بر گرفت و سرانجام در بامداد اول رجب ۱۳۴۶ ه . ق به زندگی خاکی اش پایان داد^{۶۱} .

حاج آقا شیخ محمد تقی نجفی معروف به آقا نجفی

^{۶۱} گلشن ابرار

در ارتباط با تحریم تنکابو و مخالفت علماء با امتیاز تنباکو ، حاج آقا محمدتقی نجفی نیز در اصفهان به طور گسترده مردم را به مخالفت با این امتیاز ، بر می‌انگیخت . ظل السلطان حاکم اصفهان ضمن پیامی تهدیدآمیز به آقا نجفی گفت : اگر دست از مخالفت بردارید به شاه بابایم می‌نویسم که اجازه دهد تو را از شهر اخراج کنم! فقیه روشن رأی حوزه اصفهان که از هیچ چیز جز خداوند نمی‌هراسید ، برای آنکه فرزند ناصرالدین شاه را تحقیر کند ، حقیقت تلخ دست نشاندگی شاه را به رخ کشیده و پاسخ داد : من هم به امپراطوری روسیه می‌نویسم ، پدرت را از ایران بیرون کند!^{۶۲}

شهید سید علی اندرزگو

سید علی اندرزگو (۱۳۱۸-۱۳۵۷) از مبارزان مسلح مخالف حکومت پهلوی در خلال سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ و عضو هیئت‌های موتلفه اسلامی بود که با گروه‌های مختلفی ارتباط داشت. وی از پرکارترین فعالان ضد رژیم شناخته می‌شود.

شهید اندرزگو در سیزده سالگی در خیابان فریاد می‌زد . این چه مملکتی است! این چه شاهی است!

در تمام عمر یک روز نمازش قضا نشده از کودکی عشق منبر و روضه خوانی داشت! در شانزده سالگی فعالیت‌های سیاسی را شروع کرد و در ۲۰ سالگی عمل ترور منصور نخست وزیر شاه را انجام داد.^{۶۳}

شهید سید محمد کاظم دانش

همسر شهید در باره شوهرش می‌گوید :

«حجت الاسلام دانش در درس فقه و اخلاق امام شرکت می‌کرد و مبارزه سیاسی خود را از همان زمان آغاز کرد . او ضمن دانش پژوهی ، برای تبلیغ و آگاه کردن مردم از اهداف امام ، به مناطق مختلف از مرز شوروی گرفته تا مرز عراق می‌رفت ، و به هر کجای دیگر ، که امکان مبارزه با رژیم ستمشاهی بود ، می‌شتافت . شهید دانش در پوشش تشکیل کلاسهای قرآن به مبارزه با ظلم و جهل می‌پرداخت ، و از این رو همواره مورد تهدید و آزار و ساواک بود و بارها تبعید و ممنوع المنبر گردید .

پیشینه مبارزه شهید از دهه چهل ، آغاز و تا پیروزی انقلاب ادامه یافت .

حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم دانش ، بیانیه‌های انقلابی و نوارهای سخنرانی امام خمینی قدس سره را به مناطق مختلف می‌برد و در اختیار مردم می‌گذاشت .

^{۶۳} شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر

وی جزو مؤسسان گروه نیمه نظامی «منصورون» بود و منزل خود را در اختیار آنان می گذاشت . همسر شهید دانش ، رابط وی با مبارزان بود و پیامهای مجاهدان انقلاب را منتقل می کرد . از شمار اعضای این گروه ، برادران : سید احمد و سید علی آوایی و سردار شهید «محمد جهان آرا» است . سردار غلامعلی رشید یکی از فرماندهان سپاه نیز از اعضای این گروه بود . یکی دیگر از مبارزان منصورون ، شهید «عزیز صفری» است .

وی موفق شد رئیس ساواک یزد را در بیمارستان به هلاکت برساند؛ او با رشادت تمام و به رغم جراحات زیادی که در اثر شکنجه در بدن داشت ، هیچ کدام از انقلابیون را لو نداد و خود در سال ۱۳۵۶ در ساواک به شهادت رسید .

شهید دانش با تهیه دستگاه تکثیر ، اعلامیه های انقلابی را منتشر می کرد . او این دستگاه را مخفیانه در زیر زمین مدرسه آیت الله معزی دزفول قرار داده بود . شهید سبحانی یکی از مبارزان دوران انقلاب با وی همکاری می کرد . وقتی ساواک پی به این کار برد و شهید سبحانی را دستگیر کرد ، شهید دانش تنها کسی بود که در زندان به ملاقات او می رفت و کتابها و بیانیه های انقلاب را به صورت مخفیانه در اختیار وی و دیگر مجاهدان قرار می داد . او با عوض کردن روی جلد کتابها و استفاده از عنوانهای دیگر ، کتابهای سیاسی و مذهبی ممنوعه ، مانند «انقلاب تکاملی در اسلام» ، را که گاه سه سال زندانی داشت ، به مبارزان می رساند . هنوز در منزل شهید دانش ، رساله عملیه امام خمینی قدس سره با جلد رساله عملیه یکی از دیگر از مراجع وجود دارد .

شهید دانش در مبارزه ، پیرو عقاید و مکتب اهل بیت علیهم السلام بود .

ساواک بارها وی را مورد بازخواست قرار داد که چرا وی به صورت غیر مستقیم و در پوشش از شاه به عنوان یزید نام می برد و امام خمینی قدس سره را همچون امام حسین علیه السلام می ستاید .

شهید حجة الاسلام دانش ، برای آگاهی مردم از ظلم و ستم خاندان پهلوی ، به شیوه های مختلف متوسل می شد . هنوز برخی از جوانان دزفول ، اولین نمایشنامه مذهبی اجرا شده در مسجد نجفیه را به یاد دارند ، که در آن «سعید بن جبیر» چگونه به رویارویی با ظالمانی همچون «حجاج» پرداخته ، جان خود را در راه عقیده و جهاد ، نثار دین کرد .

فرزند شهید دانش خاطرات خود را مبارزه پدر چنین بیان می کند : پدرم در دوران انقلاب در مسجد جامع شوش مشغول سخنرانی بود . نیروهای امنیتی در بیرون از مسجد مستقر شده بودند . منتظر بودند سخنرانی وی تمام شود و او را هنگام خروج دستگیر کنند . وقتی سخنان شهید به پایان رسید ، همه مردم او را احاطه کردند و عمامه و عبا را از تنش درآوردند و از در پشتی مسجد به صورت ناشناس او را خارج کردند . رئیس ساواک دزفول ، همواره از او به عنوان مبارزی نام می بود که پرونده اش سیاه است^{۶۴}.

این شهید با جزو شهدای ۷۲ تن انقلاب اسلامی ایران است .

^{۶۴} گلشن ابرار .

ایه الله ملاعلی کنی معاصر شیخ انصاری

با پدید آمدن فراموشخانه (فراماسونری) در ایران در عصر ناصرالدین شاه! ، علماء و روحانیون متعهد بپا خواستند و بر ضد آن به افشاگری و مبارزه دست زدند و جنبش ضد فراماسونری در ایران را هدایت کردند . رهبر این خیزش ، مرجع بزرگوار و مجتهد با نفوذ ، حاج ملا علی کنی بود . او در ابتدا در نامه‌ای خطاب به ناصرالدین شاه ، خطر ملکم و افکار انحرافی فراموشخانه او را گوشزد کرد . و سپس در اقدام شجاعانه دیگری حکم به تکفیر «ماسون ها» داده ، حمله به مرکز ماسونها را رهبری کرد و مردم مسلمان نیز به دستور ایشان ، فراموشخانه - آن مرکز استعماری - را با شور و هیجان بسیار به آتش کشیدند و شاه را وادار به تعطیل و انحلال آن لانه فساد کردند .

مبارزه با امتیاز رویتر

در هیجدهم جمادی الثانی ۱۲۸۹ ق . قراردادی میان ناصرالدین شاه و نماینده بارون ژولیوس دورویتر - سرمایه دار انگلیسی - به امضا رسید که در صورت اجرا تسلط کامل اقتصادی و به دنبال آن تسلط سیاسی انگلستان بر سرتاسر ایران برقرار می شد . این امتیاز که کشور را در اندک زمانی تحت استعمار بریتانیا قرار می داد ، از نمونه‌های فوق العاده‌ای بود که می توان آن را کودتای اقتصادی نامید .

کارگردان اصلی و بانیان پشت پرده در اعطای امتیاز ، دو روشنفکر بی خرد بودند که به موجب غرب باوری و مطامع شخصی خویش ، کشور را به سراسیمگی هلاکت و سقوط کشاندند . این دو خائن میرزا حسین خان سپهسالار

(مشیر الدوله) و میرزا ملکم خان ناظم الدوله بودند که با اخذ رشوه کلان، زمینه اعطای تمام ثروت و منابع طبیعی و اقتصادی کشور را به یک سرمایه دار خارجی فراهم کردند.

به موجب این قرارداد امضا شده، تاسیس راه آهن از دریای خزر تا خلیج فارس علاوه بر حق تصرف کلیه زمینهای واقع در مسیر، دایر کردن راه آهن شهری، بهره برداری از همه معادن، از جمله زغال سنگ، نفت و آهن و سرب، بهره برداری از جنگلهای ملی در سراسر مملکت و وصول انحصاری حقوق گمرکی و به طور خلاصه کلیه منابع ثروت ملی ایران به رویترواگذار شد.

«لرد کرزن» این امتیاز را چنین توصیف می کند: ... موقعی که متن قرارداد منتشر گردید، نفس اروپا از حیرت بند آمد، زیرا تا آخر تاریخ در صحنه معاملات بین المللی چنین امری سابقه نداشت که پادشاهی تمام ثروتهای زمینی، زیر زمینی و کلیه منابع طبیعی و پولی و اقتصادی کشورش را بدین سان مفت و دربست در اختیار یک سرمایه دار خارجی گذاشته باشد.

«لس یر» سیاستمدار فرانسوی می نویسد: برای شاه جز هوا چیزی باقی نگذاشته اند!

از سویی دیگر، سران روسیه تزاری با خشم و نفرت از امضای این قرارداد، از اینکه از قافله امتیازگیران عقب مانده بودند بشدت اعتراض کردند.

حاج ملا علی کنی با رهبری مبارزه علیه امتیاز رویترا ، افکار عمومی مردم را در جهت لغو امتیاز رویترا ، افکار عمومی مردم را در جهت لغو امتیاز هدایت کرد . نامه اعتراض آمیز و کوبنده او به شاه ، سند زنده تیزبینی و آگاهی آن مرجع شیعه بوده و قدرت تشخیص و توانایی درک مسائل پیچیده سیاسی او را بر همگان روشن می‌سازد نفوذ کلام و اقتدار مردمی حاجی کنی ، خیزش و حرکت مردم پایتخت را به دنبال داشت . سیل خروشان ملت ، آماده عمل به دستور مرجع شجاع خویش شدند و برای انجام تکلیف از هیچ گونه جانفشانی و مجاهدت دریغ نورزیدند . لغو امتیاز و بر کناری محمد حسین خان سپهسالار از صدر اعظمی دو خواسته‌ای بود که علماء و مردم بر آن اصرار داشتند ، بدان حد که پس از بازگشت ناصر الدین شاه از سفر اروپا و به محض پیاده شدن از کشتی و ورود به بندر انزلی ، استقبال کنندگان درباری ، بیداری و خیزش مردم به رهبری روحانیون را گزارش داده ، به او فهماندند که اگر صدر اعظم همراه شما وارد تهران شود ، شورش عظیمی در پایتخت بر پا خواهد شد . به این سبب شاه در مرحله نخست سپهسالار را از مقام صدراعظمی عزل کرد و او را در رشت قرار داد و خود رهسپار تهران گردید و سپس در دهه آخر رمضان ۱۲۹۰ ق . بطلان قرارداد به طور رسمی اعلان شد و سرانجام تلاش عالمانی چون ملا علی کنی و حمایت و حضور مردم وظیفه شناس دجامه عمل پوشید و ورق زرین بر تاریخ پرافتخار مرجعیت شیعه و پیوند امت با روحانیت افزوده شد و اقتدار علمای متعهد را عیان ساخت^{۶۵}.

آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای کوچک)

ارزشمندترین فعالیت سیاسی آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی ، رهبری انقلاب بزرگ عراق در ۱۹۲۰ بود .

آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی که ساکن کربلا بود . روح مبارزه با انگلستان را در کالبد مسلمانان دمید . خود نیز شجاعانه برای به دست آوردن حقوق پایمال شده عراقیان قیام کرد ، و فتوای تاریخی و حماسی خویش را که غیرت وطنی و دینی مردم عراق را به جوش آورد ، صادر کرد و مردم عراق را برای جهاد مقدس در مقابل

بریتانیای تجاوزگر مهیا نمود . در پی صدور این فتوا ، انقلابی ملی و اسلامی به نام «انقلاب عشرين» یا انقلاب بزرگ عراق تبلور یافت که سرانجام به رهایی عراق از تسلط انگلستان منجر شد .

در یکی از روزها وقتی آیه الله شیرازی برای خواندن نماز به صحن مطهر امام حسین علیه السلام می رفت ، با تعداد زیادی از جنازه های شهدا که از جبهه های جنگ آورده شده بود ، مواجه شد . این صحنه اثر نامطلوبی بر وی گذارد به طوری که آشکارا می شد نشانه های درد و ناراحتی را در چهره اش مشاهده کرد . این آخرین روزی بود که وی برای ادای فریضه نماز از منزلش خارج می شد . چون وضعیت مزاجی وی بعد از آن رو به وخامت گذاشت و به بستر بیماری افتاد و چیزی نگذشت که دعوت حق را لبیک گفت .

آیت الله سید مرتضی طباطبایی درباره کیفیت وفات میرزا می گوید :

«انگلیسیها با نیرنگ و حيله به ميرزا سم دادند و او را به قتل رساندند . اين كار توسط يكي از كارگزارانشان كه تظاهر به تدین و تقدس می کرد و به شغل عطاری مشغول بود صورت گرفت . ۶۶ .

امام موسی صدر

او خود می گفت :

چقدر تعجب آور است ! اسلام طلب علم را فریضه (واجب) بداند و بیسوادترین مردم مسلمانها باشند . یا اینکه نظافت را از ایمان بشمارد ، در حالی که کثیف ترین کوچه و بازار ، کوچه ها و بازارهای ما مسلمانها باشد دعوت صحیح اگر توأم با عمل نباشد و وضع اجتماعی دعوت کننده یا هم مذهبان او بد باشد ، دعوت کم اثر خواهد بود . اصولاً یکی از بزرگ ترین دلیلهای برای بطلان ادعای هر دعوت کننده ، همان وضع اجتماعی اوست . آخر چطور ممکن است مردم ادعای مسلمانی را که اسلام را ضامن سعادت دنیا و آخرت می داند باور کنند ، در حالی که فقر ، جهل ، مرض و عدم بهداشت آنها را فراگرفته است ؛ اخلاق تجار ، روش جوانان ، کردار زنان و رفتار سیاستمداران همه فاسد و منحرف باشد؟! این خود سند بی اعتباری مدعای هر دعوت کننده ای است .

او با توجه به همه این ریزه کاریها و برای حل نابسامانیها ریشه دار در ابعاد مختلف ، به سنگر مسجد و فعالیت در دبیرستانها و دانشگاهها اکتفا نکرد و اقدام به تأسیس مراکز اساسی تری نمود از جمله :

۱ . مدرسه صنعتی جبل عامل

اولین موسسه‌ای که وی در شهر صور بنیان نهاد «مدرسه صنعتی جبل عامل» بود . هدف او از ایجاد این مرکز آن بود تا فقر و جهل را که سالها سایه شوم خود را بر

سر این مردم افکنده بود از میان بردارد .

۲ . تأسیس جمعیت برّ و احسان

این مرکز که به شکل تعاونی و به ابتکار و همت سید موسی ایجاد گردیده است دارای پنج کمیسیون جداگانه به نامهای «تفتیش ، برنامه ، مالی ، تبلیغاتی و مجالس مذهبی» است ، که هر کدام فعالیتهای خاص خود را دنبال می‌کنند . این جمعیت در نخستین سال تأسیس خود ، تنها بیش از یکصد و بیست نفر فقیر دوره گرد را از کوچه و بازار جمع کرد و علاوه بر کمکهای مالی ، برای هر یک شغل آبرومندی ایجاد نمود .

۳ . تأسیس خانه دختران

زنان و دختران علاوه بر فعالیت در بخش بانوان «جمعیت برّ و احسان» در سه موء سسه مهم دیگر که باز به همت سید موسی صدر ، برای آنان راه اندازی

شده بود ، به کار و کوشش پرداختند . یکی از آنها مدرسه‌ای به نام «بیت الفتاة» (خانه دختران) بود . در این مکان به دختران بی‌سرپرستی و فقیر هنرهای دستی دیگر آموزش می‌دادند .

۴ . آموزشگاه پرستاری

وی مرکز دیگری نیز برای بانوان دایر کرد به عنوان «آموزشگاه پرستاری» . در این آموزشگاه دخترانی که مدرک دیپلم گرفته بودند ، پذیرفته می‌شدند و زیر نظر استادان با تجربه آموزش پرستاری می‌دیدند و پس از فارغ التحصیل شدن به مراکز بهداشتی ، درمانی و بیمارستانها اعزام می‌شدند و در عین حالی که برای خود و خانواده مایه امید و زندگی بودند در آن مرکز در خدمت محرومان و بیچارگان قرار می‌گرفتند .

۵ . مرکز پزشکی

این مرکز به نام «مدینه الطب» شهرت یافته و تا به حال اقدامات وسیع و مهمی را در خصوص امور بهداشتی و درمانی به انجام رسانده و در بسیاری از قصبه‌های جنوب لبنان که سالها مردمش از همه چیز محروم بودند ، درمانگاه و مرکز بهداشتی دایر نموده است .

۶ . موعسه قالیبافی

این مرکز آموزشی یکی از مراکز سرنوشت ساز برای بانوان و دیگر محرومان به حساب می‌آمد و به موجب همین اهمیت ، زیر نظر شهید بزرگوار دکتر

مصطفی چمران اداره می‌شد و بیش از ۳۰۰ دختر از منطقه جبل عامل در این مرکز آموزشی مشغول یادگیری قالبیابی بودند .

۷. حوزه علمیه

یکی دیگر از حرکت‌های مهم و ماندگار سید موسی صدر ، راه اندازی مرکز فعال دیگری به نام «معهد الدراسات الاسلامیه» (مرکز بررسی‌های اسلامی) بوده است .

البته موء سسات و مراکز مختلفی را که به همت و رهبری سید موسی صدر ساخته شده ، نمی‌توان در همین هفت مورد خلاصه کرد ، چنانکه دو موء سسه مهم دیگر به نامهای «دارالایتام» و «سازمان زنان» هم در نتیجه تلاشها و جانفشانیهای او به ثمر رسیده است . که توضیح و تفصیل این همه مجال دیگری را مطلب می‌کند .

تدبیر تاریخی

مردم شیعه لبنان که جمعیت اکثر آن کشور را تشکیل می‌دادند ، احتیاج به مرکز سازماندهی قانونی برای خود داشتند ، تا از حقوق طبیعی و شخصیت انسانی آنان بخوبی حراست نماید .

سید موسی صدر برای گرفتن حقوق قانونی شیعیان رهسپار بیروت شد و مبارزه وسیعی را در این خصوص آغاز نمود . وی تمام نیروی خود را به کار گرفت تا یک

مجلس قانونی برای شیعیان آن کشور تشکیل دهد . در حرکت نخست ، موضوع را به طور جدی با شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مذهبی شیعه و غیر شیعه لبنان در میان گذاشت و هدف خود از تأسیس این مرکز را برای آنان توضیح داد . در این میان مخالفت‌ها و کارشکنی‌هایی از طرف دولت‌های عربی و برخی از شخصیت‌های داخلی آغاز گردید . ولی او هیچ وقت از پای ننشست و به تلاش‌های پیگیر خود ادامه داد .

تشکیل مجلس و انتخاب رهبر

با وجود کارشکنی‌ها و مخالفت‌های گوناگون ، سرانجام تلاش‌های مخلصانه سید موسی صدر به نتیجه رسید و نمایندگان شیعیان در مجلس شورای لبنان ، به پیشنهاد وی یک طرح قانونی را تقدیم مجلس کردند که این طرح در روز سه شنبه ۶ صفر ۱۳۸۷ ق . به تصویب مجلس و امضای رئیس جمهور لبنان رسید

بر اساس این طرح قانونی شیعیان اجازه داشتند مجلسی را به نام «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» برای دفاع از حقوق حقه خود تأسیس نمایند . پس از گذراندن مراحل قانونی ، در تابستان سال ۱۳۸۹ ق . مجلس اعلای شیعیان در لبنان به طور رسمی و قانونی شروع به فعالیت کرد و باز با دست‌های پرتوان سید موسی صدر صفحه درخشان دیگری بر مبارزات تاریخی مردم شیعه لبنان اضافه شد .

سازمان «جنبش مستضعفان»

سید موسی صدر شخصیتی بود که دهها سال از زمان خود جلوتر بود و حوادث و مشکلات را قبل از وقوع شناسایی کرده، در پی علاج و پیشگیری برمی آمد. او در مدت چند سال اقامت خود در لبنان به این نتیجه رسیده بود که جوانان این کشور زمینه‌های مساعدی برای فداکاری و سلحشوری در راه تحقق آرمانهای مقدس اسلامی دارند از این رو برای سازماندهی، تربیت و تشکل نیروهای بالقوه آنان و آگاهی هر چه بیشتر و بهتر جوانان از جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی، اقدام به تأسیس سازمانی به نام «حرکة المحرومین» نمود، تا برای مبارزه اساسی با دشمنان اسلام در منطقه، از نیروهای کارآمد، با ایمان و جان برکفی برخوردار باشد.

شهید بزرگ دکتر مصطفی چمران که از طرف امام موسی صدر به مسئولیت سازماندهی این جنبش منصوب شده بود

این سازمان برای اولین بار طلسم وابستگی را شکست و با شعار «نه شرقی، نه غربی» حرکت خود را آغاز کرد و با الهام از معارف ناب اسلامی در کوتاه مدت، کادرهای با ایمان، زبده و نمونه‌ای را تربیت نمود که هر یک در میدانهای مختلف علمی، صنعتی، نظامی، اخلاقی و... الگو و سرآمد بودند.

در واقع می‌توان این بخش از فعالیت «تأسیس حرکة المحرومین» از سوی امام موسی صدر را دومین مرحله از سری مراحل سازماندهی شیعیان لبنان به حساب آورد. زیرا اولین مرحله آن را وی با تأسیس مرکزی بزرگ به نام «مجلس اعلای شیعیان» شروع کرده بود.

سازمان نظامی «امل»

پس از آنکه سازمانهای اداری ، تشکیلاتی و عقیدتی با موفقیت کامل راه اندازی شد و با استقبال پرشور مردمی روز به روز پایه هایشان استوارتر گردید ، نوبت به مرحله سوم سازماندهی رسید .

لذا در پی ایجاد امنیت داخلی و خارجی کشور لبنان ، تأسیس یک سازمان نظامی قوی ، ضروری به نظر می رسید . سازمانی که افراد آن با داشتن آگاهیهای سیاسی ، مذهبی و نظامی ، پاسدار مرزهای عقیده و نظام باشند . از این تاریخ بود که پایه های یک سازمانی نظامی به نام «افواج مقاومت لبنان » (امل) پی ریزی گردید .

چهار بار دشمنان و مزدوران آنها نقشه کشیدند تا وی را ترور کنند ولی هیچ که موفق نگردیدند . در یکی از این عملیات ناموفق چند جوان شیعه عضو حزب کمونیست «جبهه شعبیه » به رهبری «جرج حبش » که فریب خورده و مأموریت یافته بودند تا امام موسی صدر را به شهادت برسانند ، با «آرپی جی » بر سر راه وی کمین می کنند تا ماشین او را هدف قرار دهند . اما به خواست خدا ، امام موسی صدر مدتی زودتر از همان راه گذشته بود .

پس از گذشت ساعاتی از این حالت جوانان امل منطقه را محاصره کرده و آنها را دستگیر می کنند و همه شان به مأموریت خود اعتراف می نمایند . سپس آنان را به حضور امام موسی صدر می برند . او نیز بلافاصله دستور آزادی آنان را صادر می کند .

نزدیک به بیست سال تلاش مداوم و حیرت انگیز امام موسی صدر در لبنان ، تحول عجیبی را در خاورمیانه پدید آورد . وی علاوه بر فعالیتهایی در لبنان

مسافرتهاى بسيارى به كشورهاي آفريقا ، مصر ، اروپا و . . . انجام داد و با شرکت در کنگره‌های مختلف اسلامی با مسلمانان دنیا و رهبران دینی ، مذهبی و سیاسی آنان ارتباط فکری برقرار کرد . او با سخنرانیهای جذاب و روشنگرانه‌اش در دل اکثر توده های مردم کشورهای اسلامی و غیر اسلامی به طور شگفت آوری برای خود و افکار و اندیشه هایش جای باز گرد و در تلاش بود تا شالوده یک حکومت و امت واحده اسلامی را در سرتاسر جهان پایه ریزی کرده ، مسلمانان را از چنگال استعمارگران غارتگر رهایی بخشد . و این درست در حالی بود که صدای نسیم صبح رهایی (انقلاب اسلامی ایران) از کوچه‌های ماتم گرفته شهر نجف به آسمان بلند شده بود و مردم ایران و مسلمانان جهان را به طلوع خورشیدی بی‌غروب بشارت می‌داد و منشاء همه گرفتاریهای ملل مسلمان و محروم را به دولت ستمگر آمریکا ، روسیه و انگلیس معرفی می‌کرد .

امام موسی صدر هر روز هیجده ساعت و گاه بیشتر کار مفید انجام می داد . فعالیتش را از شهر صور در جنوب لبنان آغاز می کرد و آخر شب در طرابلس و حومه آن در شمال لبنان، به پایان می رساند . او هر روز ساعت ۷ از خانه خارج می شد و دو نیمه شب برمی گشت . گاهی که نزدیکان به او اعتراض می کردند، می گفت: «چاره ای ندارم . نمی توانم مشکلات مردم را ببینم و بی تفاوت باشم.» گاهی به خاطر مسافرتهاى پی در پی خانواده اش دو ماه تمام او را نمی دیدند و برخی اوقات لب به اعتراض می گشودند . ولی امام موسی صدر می گفت: «اگر من حق این جامعه را ادا کنم، حق خانواده ام را هم به جا

آورده ام، ولی اگر تنها حق خانواده ام را ادا کنم، حق جامعه به جا آورده نشده است. امروز مسئولیت این مردم با من است و نمی توانم خانواده ام را بر آنها ترجیح دهم.»

پیش از هجرت وی به لبنان (۱۳۳۸ ش) مردم بر اثر نفوذ استعمار فرانسه هویت

اصیل و مستقل خود را از دست داده، به ملتی سلطه پذیر تبدیل شده بودند و جوانان به دلیل احساس حقارت، شیعه و مسلمان بودن خود را انکار می کردند و حتی مرده هایشان را هم در قبرستانهای مسیحیان دفن می کردند. اما با سالها تلاش دلسوزانه امام موسی صدر کار به جایی رسید که مسیحیان برای کسب هویت به اسلام و تشیع تمسک می جستند.

از جمله خدمت های امام موسی صدر می توان به تاسیس جمعیت بر و احسان، خانه دختران بی سرپرست، آموزشگاه قالی بافی، مرکز بهداشتی درمانی، مدرسه صنفی جبل عامل و حوزه علمیه اشاره کرد. و نیز در میان خدمات سیاسی اش به شیعیان به تشکیل «مجلس اعلای شیعیان» اشاره نمود. او در بخش فعالیتهای آزادی بخش و نظامی هم جنبش مستضعفان و سازمان امل را تاسیس کرد.^{۶۷}

وقتی ندای شورانگیز قیام الهی امام خمینی سلام الله علیه، در سرتاسر جهان طنین افکند امام موسی صدر جزو نخستین شخصیت هایی بود که به دعوت این

۶۷. امام موسی صدر، امید محرومان، ص ۲۹۵ و ۱۳۴

صدای آشنا پاسخ مساعد داد و در ضمن مقاله‌ای در اوایل شهریور ۱۳۵۷ ش . (یک هفته قبل از ناپدید شدن) در روزنامه «لوموند» به طور رسمی از انقلاب اسلامی به عنوان ادامه حرکت انبیاء نام برد و امام خمینی رضوان الله علیه را یگانه رهبر بزرگ این انقلاب ، به دنیا معرفی کرد .

از نخستین روزهای جایگزین شدن امام موسی صدر در لبنان ، دولت و رهبر لیبی یکی از سر سخت ترین دشمنان وی به شمار می‌رفت . در مرداد ماه ۱۳۵۷ امام موسی صدر قصد سفری به کشور لیبی داشت . به دنبال آن تماسهایی حاصل شد و بلافاصله از طرف دولت لیبی دعوتی رسمی از امام موسی صدر برای سفر به آن کشور به عمل آمد . روز نوزدهم رمضان ۱۳۹۸ ق . وی وارد کشور لیبی شد .

در یکی از این نشستها امام موسی صدر با عقاید جنون آمیز قذافی که خود را «جانشین خدا در زمین» می‌خواند بشدت مخالفت کرد و با شهادت ، پیامدهای شوم این طرز تفکر انحرافی را به وی گوشزد نمود .

بعد از یک هفته اقامت در لیبی امام موسی صدر تصمیم گرفت روز بیست و پنجم رمضان ۱۳۹۸ ق . (۹ شهریور ۱۳۵۷ ش / ۳۱ اوت ۱۹۷۸ م) آن کشور را به قصد لبنان ترک گوید تا ساعت ۲ و سی دقیقه بعد از ظهر همین روز ، وی در جلو هتل محل اقامت خود مشاهده گردیده ولی بعد از آن با دو تن از همراهان خود «شیخ محمد یعقوب» و «عباس بدر الدین» ناگهان ناپدید شده است .

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رضوان الله علیه پس از اطلاع از ربوده

شدن امام موسی صدر بشدت ناراحت گشته ، بی درنگ تلگرامی بدین شرح خطاب به یاسر عرفات مخابره کردند :

بسم الله الرحمن الرحيم

«جناب آقای یاسر عرفات رئیس کمیته اجرائیه سازمان آزادیبخش د فلسطین

از سلامت جناب حجه الاسلام آقای سید موسی صدر رئیس مجلس شیعیان لبنان هیچ گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی این جانب است . از جناب عالی تقاضا دارم که هر چه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده و این جانب را از سلامت ایشان آگاه گردانید .

توفیق جناب عالی را در اهداف اسلامی خواستارم .

روح الله الموسوی الخمينی

شهید آیت الله صدوقی

در سال ۱۳۲۰ رضاخان در راه خروج از ایران در اطراف قم ماشینش خراب می شود و بدون اجازه وارد باغ ایشان می شود و آیت الله صدوقی با بی توجهی و اعتراض او را از باغ بیرون می کند این شجاعت و جسارت ایشان به محمد رضا پهلوی می رسد و در زمان سلطنت روزی در عبور از یزد قصد انتقام گرفتن از ایشان را داشت اما خدا نخواست و او از نفوذ آن روحانی تلاشگر یزد هراسید و از این کار صرف نظر کرد .

مقام معظم رهبری فرمودند :

بنده از تبعید برمی گشتم از طریق یزد آدمم رفتم مسجد ایشان (آیت الله صدوقی) دیدم مثل اینکه اینجا جزء محیط اختناق کشور ایران نیست توی مسجد اعلامیه هایی زده بودند خیلی آزاد همه می آمدند می خواندند... و یا طریقه ساختن کوکتل مولوتف یا نارنجک دستی که اینها زده بودند پشت شیشه مسجد نیروی انتظامی جرأت نمی کرد برود اینها را بکند. در منبرها به طور صریح بر علیه مقامات سخن می گفتند. این روحیه شجاعانه آیت الله صدوقی مردم یزد را هم شجاع کرده بود

سازمان منافقین در راستای هدف پلید از بین بردن نخبگان نظام ترور آیت الله صدوقی را در دستور کار قرار دادند. آنها چندین بار او را مور سوء قصد قرار دادند. بار اول شخصی که خود را در لباس طلبگی در آورده بود قصد ترور ایشان را داشت که مأموران او را با اسلحه و مواد منفجره دستگیر کردند. مرتبه دوم موتور سواری در تهران به آقا حمله کرد که با محافظان شهید صدوقی درگیر شد و با تیراندازی پاسداران از مهلکه گریخت. مرتبه سوم در تهران به اتومبیلش یورش بردند و ناکام ماند.

در آخرین روزهای حیات آقای که ۷۵ سال سن داشت، ضعیف و رنجور شده بود. روزی می گفت: آیت الله مدنی را شهید کردند، آیت الله دستغیب را شهید کردند ولی می ترسم من در بستر بمیرم و توفیق شهادت را نیابم مدتها بود در تعقیبات نمازها از خداوند طلب شهادت در راه خودش را می نمود.

از چندین هفته قبل از شهادت آقا جوانی در حدود ۲۵ ساله با لباس بسیجیان در مسجد آقا پیدا شده بود و زاهدانه به مسجد رفت و آمد می نمود این برخورد او باعث می شد کسی به او مشکوک نشود . روز دهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۰ با روز جمعه همزمان شد . آیت الله صدوقی غسل جمعه نمود و به طرف مسجد ملا اسماعیل حرکت کرد . خطبه های نماز جمعه را خواند و سپس به نماز ایستاد چون نماز تمام شد یکی از پاسداران آقا کفشهای آقا را جلو پایش جفت کرد و قبل از اینکه آقا پایش را در کفش کند یکباره همه چیز عوض شد . جوان منافق از پشت سر به آقا هجوم آورد و گردن آقا را گرفت و سخت به عقب کشید . ناله ای از آقا برخاست و ناگاه صدای انفجار مهیبی در فضای مسجد پیچید! شور و غوغا هم مسجد را فرا گرفت ، آقا از پشت به زمین افتاد ، پهلوی و کمرش دریده و متلاشی شده و بدینسان پیر خسته دل ۷۵ ساله جام وصال نوشید «ای خوشا با نعش خونین در لقای یار رفتن .

روز شنبه بر جنازه آیت کبیر نماز خواندند و در میان انبوه جمعیت تشییع جنازه انجام گرفت و در خانه ابدی خویش قرار گرفت . حضرت امام در پیام تسلیت ایشان فرمودند :

اینجانب دوستی عزیز که بیش از سی سال با او آشنا و روحیات عظیمش را از نزدیک درک می کردم از دست دادم و اسلام خدمتگذاری متعهد را و ایران فقیهی فداکار و استان یزد سرپرستی دانشمند را از دست داد . .^{۶۸}

آیت الله ربانی شیرازی

آیت الله ربانی از سال ۱۳۴۹ ش. با مطرح شدن حکومت اسلامی از ناحیه امام خمینی رحمه الله در صدد برآمد تا با سازماندهی روحانیون انقلابی و فرستادن آن ها به نقاط مختلف کشور به پرورش کادرهای لازم برای شرکت در یک قیام همگانی و به دست گرفتن پستهای کلیدی در حکومت آینده بپردازد. طولی نکشید که ثمره این فعالیتهای فرهنگی - سیاسی به صورت هیئت ها، جمعیت ها، جلسات، انجمن های مختلف اسلامی در سراسر کشور ظاهر شد و حتی برخی از آنها، برای تشکیل حکومت اسلامی دست به اسلحه بردند و با زبان گلوله با رژیم شاه سخن گفتند.

گروه انقلابی ابوذر

یکی از گروههای فعالی که با آیت الله ربانی در تماس مستقیم بودند و پایگاه مرکزی آنها در شهر نهاوند قرار داشت گروه ابوذر بود. افراد این گروه فعالیتهای - سیاسی انقلابی خود را تا جایی پیش بردند که در شهر قم - در حین خلع سلاح مأمور شهربانی - که منجر به درگیری شد اعضای اصلی گروه دستگیر و هر شش نفر به اعدام محکوم و حکم صادره در ۵۲/۱۱/۳۰ به اجرا درآمد.

دستگیری آیت الله ربانی

در رابطه با گروه ابوذر و دستگیری کادر مرکزی آن؛ منزل آیت الله ربانی در قم به

محاصره ساواک قم در آمد و سپس به داخل خانه ایشان هجوم بردند و او را با خشونت تمام دستگیر و در حضور همسر و فرزندان او را زیر ضربان مشت و لگد و قنداق تفنگ و ... به شهربانی بردند .

پس از انتقال وی به شهربانی ، ماءموران تا ساعت دو بعد از نیمه شب تمامی خانه را زیر و رو کردند و چون مدرکی دال بر همکاری ایشان با گروه ابوذر نیافتند به ناچار به ضبط کتابهایشان پرداختند و همه آنها را به ساواک انتقال دادند . آیت الله ربانی در خصوص برخورد ماءموران ساواک در اولین لحظات دستگیریش می گوید :

حدود دو ساعت با انواع مختلف مرا شکنجه می کردند . اول با شلاق ، گاهی با باطوم برقی زمانی با سیگار ... اما من استقامت کردم . وقتی دیدم دست از شکنجه بر نمی دارند ، پیش خود گفتم خود را به بیهوشی می زنم شاید موءثر باشد . خود را به بیهوشی زدم هر چه شلاق زدند تکان نخوردم . با باطوم برقی از بالا تا پایین بدنم کشیدند و من حرکت نکردم . خودم هم تعجب می کردم که چگونه توانستم از هر گونه حرکتی خودداری کنم ... چون دیدند فایده ندارد ، یک لیوان آب به صورتم پاشیدند ، تکان خوردم فهمیدند که به هوش آمده ام ؛ دوباره شروع کردند به شکنجه و من همچنان خداوند را در نظر گرفتم و مطمئن بودم که به من کمک خواهد کرد . برای اینکه ما برای او حرکت کرده بودیم و در آن لحظات با تمام وجود یاری خداوند را احساس می کردم . حدود یک ساعت دیگر به شکنجه ادامه دادند که بار دیگر تصمیم گرفتم خودم را به بیهوشی بزنم و در مقابل هیچ چیز ، عکس العمل نشان

نهمین همین کار را هم کردم و هر چند انواع شکنجه ها را بر روی من امتحان کردند ، تکان نخوردم تا بالاخره دست برداشتند و گفتند بپریدش بیمارستان ، بی هوش است

وی دوازده بار دستگیر و روانه زندان شد و بیست روز قبل از ورود امام و با اوج گرفتن نهضت از زندان آزاد شد

سرانجام ایشان بعد از عمری مجاهدت در راه خدادار تاریخ ۶۰/۱۲/۱۷ که برای شرکت در جلسات شورای نگهبان از شیراز عازم تهران بودند ، در بین راه دلیجان و محلات ، اتومبیل ایشان پس د از ترکیدن لاستیک آن توسط گلوله ؟! از جاده منحرف و واژگون شد . هنوز ساعاتی از انتقال ایشان به درمانگاه نگذشته بود که خبر رسید روح پاکش از محنت آباد دنیا پرواز کرد .

پیام امام خمینی رض در رحلت ایشان :

بسم الله الرحمن الرحيم

با کمال تأسف رحلت غم انگیز جناب حجة الاسلام و المسلمین مجاهد عزیز آقای ربانی شیرازی را به اسلام و اولیای معظم اسلام بویژه حضرت بقیه الله ارواحنا فداه و به ملت شریف و حوزه های علمیه و اهالی محترم فارس و بازماندگان این فقیه سعید تسلیت عرض عرض می کنم .

در طول تاریخ مدعیان فضیلت و مجاهدت و شجاعت و تعهد به حق و دین بسیار بوده و هستند تنها در سختی ها و گرفتاریها و حق گوییها در مقابل

قدرت‌های شیطانی است که مدعیان لاف زن از متعهدان بی‌سرو صدا و خالصان فداکار از مغشوشان و متمایز شوند .

مرحوم مجاهد سعید ارزشمند ربانی شیرازی که اکنون در جوار حق آرمیده و ما از برکت وجودش محروم شدیم از این اقلیت بود . او در طول زندگانی شرافتمندانه خود ، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن در مقابل باطل و باطل‌ها ایستاد و از خودش نرمش نشان نداد . او در حبس‌ها و زجرها و ناملایمات با قامت راست انسانهای متعهد ایستادگی کرد و تسلیم نشد او که خدایش رحمت کند و به جوار قرب حضرتش بپذیرد با روحی ملایم در مقابل دوستان و موء منان و مقاوم در برابر دشمنان خلق به لقاءالله پیوست و ما عقب ماندگان که احتیاج به این مردان حق داریم از آن کمال و جمال محرومیم . از خداوند متعال توفیق خدمت برای همگان و سعادت و صبر در این مصیبت برای دوستان و بازماندگان ایشان را خواستارم .

روح الله الموسوی الخمینی^{۶۹}

آیت الله حیدری ایلامی

زمانی ایشان در روء یا ، محضر دوازده امام معصوم را در حالی درک می‌کند که وجود مقدس ائمه هدی با جمعی از مردم و دانش آموزان بر او وارد می‌شوند بقچه ای را که به همراه داشته ، باز کرده و قبایی را از آن خارج

می‌کنند و بر تن او می‌پوشانند و عصایی به دستش می‌سپارند؛ آنگاه به او امر می‌کنند که این جمله را به مردم بیاموزد :

ولایه علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذایی

وی از خواب بر می‌خیزد و چون قلم و کاغذ در دسترس نبود؛ زغالی را از بخاری بیرون می‌آورد و این حدیث قدسی را بر دیوار منزل می‌نگارد؛

آیت الله حیدری نخستین کسی است که دادگاه عدل اسلامی را به همین نام شش ماه قبل از پیروزی انقلاب در منزل خود بنیان نهاد و به شکایات و اختلافات مردم رسیدگی می‌کرد و نیز اولین کسی است که حدود اسلامی را قبل از پیروزی انقلاب - بدون اعتنا به تهدیدهای ساواک و شهربانی وقت در مسجد جامع ایلام در برابر دیدگان مردم - جاری ساخت .

وی پس از انقلاب، فرماندهی امنیتی و حراستی استان ایلام را به دست گرفت و با تشکیل ستادهای مقاومت و هسته‌های ضربت در تمام نقاط استان راه را بر سودجویان و ضد انقلابها بست .

در پیش گرفتن روش پدران و گفتگو محرمانه با کارمندان دولت و حتی نیروهای نظامی و انتظامی برای جذب آنان همزمان با خروش مقدسش بر علیه دستگاه ستم شاهی - نه تنها نشان از هوشمندی سیاسی و فردانگری او داشت بلکه همین بر خورد باعث گشت تا با پیروزی انقلاب اسلامی ، بافت اداری استان با حفظ اسناد و مدارک در خدمت انقلاب باقی بماند .

هشدار او به نیروهای زرهی کرمانشاه و دستور او مبنی بر روشن کردن آتش بر قله ها و تپه ها در شبهای انقلاب ، رعب و وحشت را در دل‌های نیروهای اعزامی از پادگان کرمانشاه (در زمان طاغوت) دو چندان ساخت .

فریاد او در مسجد جامع در عکس العمل تهدید ساواک مبنی بر دستگیری طلاب اعزامی با این بیان :

اگر طلبه‌ای را بگیرند ، کافی است تونل را ببندیم . با همین امکانات که داریم ، توان آن را داریم که ماها با طاغوت بجنگیم .

شوری وصف ناپذیر در مردم ایجاد کرد و کوره انقلاب را تا روز ۱۲ بهمن شعله ورتر نمود .

ایه الله حیدری خود تعریف می کند: وقتی در هنگام تدوین قانون اساسی، اصل ولایت فقیه مطرح شد ، بنی صدر که در صندلی جلوی من نشسته بود ، به عقب برگشت و گفت : آقای حیدری ولایت فقیه دیگر چیست ؟

من به او گفتم تو نمی فهمی یعنی چه !

سخنان شجاعانه وی در این مجلس در مقابل منادیان ولایت طاغوت و برخورد لفظی او با بنی صدر آغازگر رویارویی این دو بود که نقطه پایان آن را نیز در صالح آباد ایلام توسط جوانان حزب الهی نهاد .

آیه الله حیدری با شجاعت در انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد : بنده که حیدری باشم به ایشان رأی نخواهم داد .

و این سر آغاز حرکتی شد که منجر به ممانعت مردم از ورود بنی صدر در هنگام تصدی ریاست جمهوری به شهر گشت. بنی صدر که ورود به شهر را به جهت خشم مقدس مردم به صلاح خود نمی‌دید، تصمیم به رفتن بر مزار شهدای ایلام در ۴۵ کیلومتری شهر گرفت که در آنجا نیز با یورش خانواده‌های شهدا و حزب الله ایلام روبرو گشت که به سمت هلی کوپتر حمله ور شدند و با پاشیدن خاک بر روی او و سردادن شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» «فرمانده کل قوا خمینی روح خدا» او را مجبور به فرار می‌کنند.

عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا از سوی امام خمینی در شامگاه همان روز بعد از این واقعه، نقطه عطف و مدالی پرافتخار بر سینه مردمی است که پیرشان را در این حرکت مطیع و فرمانبردار بودند.

به جرأت می‌توان گفت آیت الله حیدری اولین مجتهدی است که با به صدا در آمدن ناقوس جنگ به لباس رزم قامت بست. وی بی‌درنگ در ساعات آغازین جنگ و پس از سقوط شهر مهران، فرمان تشکیل خط پدافندی در تنگه «گنجانچم» را صادر کرد و با پوشیدن لباس رزم و فراخوانی مردم، جوانان و عشایر به مسجد جامع با سخنرانی پرشور خویش فرمان بسیج مردمی را صادر کرد. و پس از پایان سخنرانی به همراه جوانان ایلامی به سمت مهران حرکت کرد.

در این هنگام نیروهای ارتش که با خیانت بنی صدر و عدم پشتیبانی او تا منطقه گلان عقب نشینی کرده بودند با آیت الله حیدری و نیروهای مردمی روبرو شدند. آیت الله حیدری با تهدید نیروها به تشکیل دادگاه صحرائی در

صورت عقب نشینی ، خط پدافندی را به منطقه گنجانچم یعنی بیست کیلومتر جلوتر از ارتش انتقال دادند . و آنگاه با مأمور کردن برخی در جهت ثبت نام و مسلح کردن عشایر ، به جبهه حال و هوایی دیگر بخشید که همین جذب نیروهای مردمی بنای آغازین لشکر مقتدری به نام امیرالموء منین علیه السلام گشت که در طول تاریخ دفاع مقدس حماسه هایی درخشان در دفتر مقاومت این مرز و بوم به ثبت رساند .

آیت الله حیدری نخستین کسی است که ستاد جذب و هدایت کمکهای مردمی را شکل داد . او مسئولیت این امر خطیر را از ساعتهای نخست جنگ تا پایان عمر پربارش بر عهده داشت . در طی سالهای دفاع مقدس و آوارگی مردم در کوه و دشت با تشکیل ستادی مرکزی و تقسیم کردن آن به سه محور ، به کمک مردم جنگ زده پرداخت .

در عملیات پیروزمند فتح میمک که نخستین عملیات نیروهای اسلام به شمار می رود و با هماهنگی ارتش و نیروهای عشایری ایلام صورت گرفت ، آیت الله حیدری فرماندهی محوری آنرا بر عهده داشت . از این رو می توان او را یکی از پایه گذاران جنگهای چریکی دفاع مقدس بر شمرد .

سرانجام این مرد سنگر و محراب این زاهد و همقدم امام در نیمه شب یازدهم دی ماه ۱۳۶۵ ش . از این جهان رخت برداشت و رخ بر بست و استان ایلام ، رزمندگان اسلام و حزب الله را در سوگ خود نشانده^{۷۰} .

۷۰. گلشن ابرار

آیه الله شهاب الدین نجفی مرعشی

یک روز جلو آب انبار سید عرب که هنوز هم هست یک افسر شهربانی (از عوامل رضاخان) آمده بود تا چادر زنی را از سرش باز کند، آن بانو هم از ترس متواری شد و روی پله های آب انبار افتاد و نزدیک بود تا انتها سقوط کند، اما نجات یافت. آیه الله مرعشی وقتی این وضع اسفبار را مشاهده نمود، به شدت متغیر گردید و رگ غیرتش به جوش آمد. همان جا نام مبارک امام زمان علیه السلام را بر زبان آورد و از ساحت آن فروغ امامت استمداد طلبید و سیلی محکمی به گوش آن افسر نواخت و فرار کرد. چون به مدرسه آمد و برای دوستانش ماجرا را باز گفت، آنها هشدار دادند که به زودی از سوی مأموران رضاخان به شدت مجازات می شوی، اما ایشان باتوکل به خداوند نگرانی به خویش راه نداد و خاطر نشان ساخت کار شخصی نبود که بترسم، می خواستم نهی از منکر کنم و از دین و حرمت بانوان دفاع کنم. آن افسر شب بعد، موقع نظارت بر بازار از سوراخ سقف بازار قم سقوط نمود و به هلاکت رسید.^{۷۱}

شیخ مرتضی انصاری واعظ

مرحوم حاج انصاری واعظ در مبارزه با کانون ظلم و ستم و نیز علیه مظاهر فساد و فحشا و منکرات بسیار فعال بود که به یک نمونه آن اشاره می شود:

^{۷۱} گنجینه شهاب، ج اول، ص ۴۷۶

در زمان متفقین (۱۳۲۱ ش) چند باب مغازه شراب فروشی در مجاورت آستانه وجود داشت و از طرفی به علت خشکسالی، مردم قم به ویژه اغلب کشاورزان از داشتن آب محروم و در مضیقه بودند. در همین راستا، آب رودخانه قم توسط مردم محلات و نیم آورد به پشتیبانی قدرت نخست وزیر وقت، صدر الاشراف محلاتی، به کلی به روی مردم قم بسته شد. اعتراضات مردم قم هم به جایی نرسید. به ناچار مردم به ویژه کشاورزان قم به ستوه آمدند و با تهیه ماشینهای متعدد برای در هم شکستن بندهای سدّ آب رودخانه بر آن شدند تا راهی محلات شوند. درگیری و زد و خورد طرفین قطعاً منجر به کشته شدن افراد می گردید.

حاج انصاری واعظ با درک موقعیت خطیر و برای جلوگیری از فتنه بزرگ، بر فراز منبر رفت و آیات شریفه سوره واقعه را قرائت و به تفسیر و توضیح آن پرداخت.

آیات مبارکه عبارت اند از: «أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحَرُّثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ... أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ»^{۷۲}

(۶۳) آيا ، آنچه را کشت می کنید ،

(۶۴) آيا شما آن را می رویانید و به ثمر می نشانید يا ما رویاننده و به ثمر نشاننده آنیم ؟

^{۷۲} واقعه / ۶۴ - ۶۳ و ۷۰ - ۶۸

۶۸) آیا، این آبی که می آشامید،

۶۹) آیا شما آن را از ابر فرود آورده اید یا ما فرودآورنده ایم؟

۷۰) اگر بخواهیم آن را شور می گردانیم؛ پس چرا سپاس خدا نمی گزارید؟

آن گاه فریاد برآورد: «ای مردم! چرا جماعتها را به هم می زنید؟ اگر می خواهید انقلاب کنید که نتیجه بگیرید، پس بریزید شراب فروشیه را به هم بزنید که در این شهر دینی و مذهبی، علیه قرآن و مقدسات مذهبی اشاعه منکرات نکنند. شما در این مغازه ها را ببندید، من از آسمان به شما آب می دهم! جنگ کردن لازم نیست.»

مردم بعد از استماع سخنان تأثیرگذار آن واعظ آبرومند، به خیابانها ریختند و با در هم شکستن مشروب فروشیه و آتش زدن مراکز فحشا و منکرات، محیط خیابانهای اطراف آستانه مقدسه را پاک سازی نمودند. شگفت آنکه به قدرت الهی، عصر همان روز ابرهایی در آسمان پدیدار شد و باران شدید باریدن گرفت و سیلی در رودخانه قم جاری گردید و تمام باغات و زراعات قم و اطراف آن به برکت این نعمت خدادادی سیراب شد.^{۷۳}

ایه الله محمد تقی فلسفی

مبارزه ی بی امان

^{۷۳} پیام حوزه، نشریه شورای عالی حوزه علمیه قم، ش ۲۳ م ص ۲۵۵

«یک روز در اتاق خودم مشغول مطالعه بودم که دو ساعت مانده به ظهر گفتند سرلشکر علوی مقدم رئیس کل شهربانی و سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران بدون خبر قبلی در زده و آمده اند در اتاق بیرونی نشسته و منتظر من هستند. پیشخدمت گفت همین که در را باز کردم آن ها داخل آمدند. من لباس پوشیدم و به بیرون آمدم. آن ها گفتند: «آقای فلسفی، ما الان حضور اعلیحضرت بودیم؛ امر فرمودند که ما دو نفر با هم به این جا بیاییم و به شما ابلاغ کنیم که از امروز به بعد دیگر درباره ی بهایی ها صحبت نکنید!»

من گفتم: «نمی شود، مگر این که شما یکی از این چهار کار را در صورتی که می توانید، انجام دهید: اول این که پخش رادیویی سخنرانی مرا از مسجد متوقف کنید. دوم این که الان مرا بگیرید و زندانی کنید. سوم این که بر روی منبر بگویم امروز سرلشکر علوی مقدم و تیمسار بختیار به منزل آمدند و از طرف اعلیحضرت پیام آوردند که دیگر راجع به بهایی ها حرفی نزنم. این را بگویم که از رادیو پخش شود و خلق الله بدانند.» گفتند: «نه، این به نام اعلیحضرت نوشته می شود. اعلیحضرت فرمودند چیزی نگوئید. به نام اعلیحضرت هم نمی شود گفت.» گفتم: «عجب! اگر بگویم اعلیحضرت گفته اند، به ایشان اهانت می شود؛ اما اگر اسلام و مسلمانان و آیت الله بروجردی و من مورد اهانت واقع شویم، مانعی ندارد؟ صریحا به شما بگویم به اعلیحضرت بگوئید که این کار مصلحت نیست. پخش رادیویی را می خواهید قطع کنید، من را می خواهید بگیرید، وگرنه حتما باید تا آخر ماه مبارک رمضان ادامه بدهم.»

این سخن برایشان گران تمام شد؛ چون خیال می کردند که اگر دو نفری بیایند، من دیگر تسلیم خواهم بود!! خلاصه، آن ها رفتند و ما هم به مخالفتمان با بهایی ها در منبر ادامه دادیم.^{۷۴}

شیخ مجتبی حاج آخوند کرمانشاهی

حاج آخوند از علمای کرمانشاه در شناساندن امام خمینی به مردم، به عنوان مرجعی کامل و رهبری آگاه به مسائل زمان، بسیار تلاش کرد. تلاش های او در معرفی شخصیت علمی و سیاسی امام خمینی (قدس سره) تنها به سخنرانی ها و ملاقات هایش با مردم و خواص محدود نمی شد؛ بلکه از خطیبان زبردست و آگاه سراسر ایران نیز به همین منظور دعوت کرد که از جمله اند: آیه الله طالقانی، آیه الله خزعلی، شهید سید علی اندرزگو؛ همان طور که عالمان شهر نیز در این راستا به روشنگری مردم می پرداختند.

بینش و خط مشی حرکت های سیاسی آیه الله حاج آخوند، برگرفته از رفتارها و موضع گیری های اصولی امام خمینی (قدس سره) در عرصه های مختلف سیاسی بود؛ چه اینکه امام راحل در شکل گیری شخصیت علمی و معنوی وی نیز نقش اول را در بین استادان بزرگ او ایفا می کرد.

او بر سه اصل «رهبری مرجع آگاه»، «وحدت، خصوصاً در بین خواص و عالمان»

و «تدین مردم و آگاهی آنان از دین و دنیای خود» تأکید فراوان داشت. به همین دلیل پس از ورود به کرمانشاه، در راستای تحقق این سه اصل، اقدامات جدی و چشم گیری انجام داد که در صفحه ۲۱ پرونده وی در ساواک به این جهات اشاره شده است. مضمون آن چنین است:

«شیخ مجتبی حاج آخوند که مدت ها در ایام تحصیل در قم زندگی نموده و ایام تعطیل در کرمانشاه اقامت می کند، اخیراً برای همیشه قم را ترک و قصد دارد در کرمانشاه اقامت کند. وی با بعضی از عالمان شهر ملاقات و اظهار می کند: آقای خمینی به من پیغام داده است تا به شما بگویم: در هفته یک یا دو جلسه تشکیل و در آن جلسه ها، فعالیت های دولت را که مخالف با دین و شئون روحانیت است، افشاگری کنید.»^{۷۵}

امام محوری

حاج آخوند در شناساندن امام خمینی به مردم، به عنوان مرجعی کامل و رهبری آگاه به مسائل زمان، بسیار تلاش کرد. تلاش های او در معرفی شخصیت علمی و سیاسی امام خمینی (قدس سره) تنها به سخنرانی ها و ملاقات هایش با مردم و خواص محدود نمی شد؛ بلکه از خطیبان زبردست و آگاه سراسر ایران نیز به همین منظور دعوت کرد که از جمله اند: آیه الله طالقانی، آیه الله خزعلی، شهید سید علی اندرزگو؛ همان طور که عالمان شهر نیز در این راستا به روشنگری مردم می پرداختند. در پرونده حاج آخوند در ساواک چنین آمده است:

۷۵. پرونده ش ۵۲۰۷ ساواک، ص ۲۱

موضوع: تبلیغ به نفع خمینی

شیخ مجتبی آخوند (روشن) فرزند حسن متولد ۱۳۰۸ شماره شناسنامه ۱۰۴ کرمانشاه و شیخ عبدالخالق عبداللهی فرزند محمد علی متولد ۱۳۰۵ شماره شناسنامه ۱۴۲۱۰ و شیخ محمد حسین زرنندی فرزند علی اکبر متولد ۱۳۱۱ زرنند شماره شناسنامه ۱۸ ساوه و حسین معطری فرزند جواد متولد ۱۳۰۶ کرمانشاه شماره شناسنامه ۴۴۵۳ در پاسخ سؤالی که مردم در مورد تعیین جانشینی آیه الله حکیم می نمایند، اظهار می دارند: «خمینی مرجع تقلید می باشد.»^{۷۶}

و نیز آمده است:

شیخ مجتبی روشن از روحانیون طرفدار خمینی و دارای پرونده می باشد و اغلب مشاهده شده کلیه طلاب مخالف که از شهرستان های دیگر به کرمانشاه وارد می شوند، دور وی جمع و اقدام به صحبت های خلاف می نمایند.»

و باز آمده است:

شیخ مجتبی روشن فرزند حاج آخوند، پیشنماز مسجد حاج شهبازخان یکی از وعّاظ متعصّب و ناراحت و طرفدار خمینی بوده و کراراً نیز به ساواک استان هدایت شده است.»

منشأ عشق حاج آخوند به امام خمینی

^{۷۶} همان، ص ۱۸

ریشه این علاقه به اولین برخورد وی با امام در قم بر می گردد. وی می گوید:

«ر اوایل طلبگی که تازه به لباس روحانیت ملبّس شده بودم، روزی قصد زیارت امام کردم. دیدم جلوتر از من، یکی از شخصیت های مهمّ مملکتی دستگاه حاکم طاغوتی به قصد ملاقات با امام، وارد بر امام شد. امام با حالت عادی با وی برخورد کرد و جلوی پای او بلند نشد و من در حالی که این عمل امام را نظاره گر بودم، به محضرشان رفتم، دیدم امام با کمال تواضع جلوی پای بنده بلند شد و دستی بر سرم کشید و اظهار محبت و شفقت کرد. در آنجا، آن چنان صحبت امام در دلم نشست که مرا تاابد شیفته خود نمود؛ چه اینکه من را که طلبه ای بیش نبودم، بر بالاترین مقام های دنیوی ترجیح داد.»

این عشق و علاقه حاج آخوند به امام باعث شده بود که او را سربازی فداکار و تابع محض ایشان قرار دهد. او بارها می گفت: «من در تمام ابعاد در امام فانی بودم.»^{۷۷}

وی در خاطراتش گفته است:

به اتهام طرفداری از «خمینی(قدس سره)» ساواک کرمانشاه مرا دستگیر و مورد بازجویی قرار داد. رئیس ساواک وقت کرمانشاه به من گفت: بیا، نه کار با خمینی داشته باش و نه با شاه؛ ماهم با توکاری نداریم. گفتم: برو یک

^{۷۷} مکاتبه با محمد مهدی حاج آخوند، ص ۸

چاقوی تیز بیاور! گفت: برای چه؟ گفتم: برای آنکه عملاً به تو بفهمانم چقدر به خمینی علاقه مندم. گفت: به فرض چاقو را آوردم، چگونه اثبات می کنی؟ گفتم: می خواهم شاه رگم را بزنم تا ببینی در تک تک گلبول هایم عشق به خمینی است و قطره های خون من همه شهادت به عشق زیاد من به خمینی می دهند. از این رو، من نمی توانم از او دست بردارم. رئیس ساواک با تعجب بسیار به من نظاره می کرد و بعد از مدتی، مکث دستور داد تا مرا آزاد کنند.»

آیه الله حاج آخوند بارها به اتهام طرح مرجعیت و رهبری امام خمینی و انتقاد از برنامه ها و سیاست های حکومت پهلوی، به ساواک احضار شد و چون این احضارها و تذکرات ثمری نمی بخشید و از مواضع خود دست برنمی داشت، طرح محدودیت و تضعیف موقعیت اجتماعی وی در استان کرمانشاه از طرف ساواک پیشنهاد می شود. (سند شماره ۱)

اسارت به جرم آزادگی

آیه الله حاج آخوند با آگاهی و ایمان به هدف مقدس خود، هر روز بیش از پیش با توکل بر خداوند متعال بر فعالیت ها و اقدامات روشنگرانه خود بر ضد نظام ستم شاهی پهلوی افزود، تا جایی که تاب و تحمل ساواک مرکز (تهران) نیز به پایان رسید و به قصد خاموش کردن نوای آگاهی بخش و انقلابی او، دستور بازرسی منزل و دستگیری وی را به ساواک کرمانشاه ابلاغ کرد. (سند شماره ۲)

بالاخره وی در تاریخ ۱۲ / ۸ / ۱۳۵۲ ش. به دستور ساواک مرکز (تهران)

دستگیر و بعد از سه روز بازداشت در ساواک کرمانشاه محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد و در تاریخ ۱۳۵۲ / ۸ / ۱۵ ش. به کمیته ضد خرابکاری ساواک تهران تحویل و به زندان اوین انتقال داده شد و بارها مورد شکنجه قرار گرفت. همسر وی گفته است: «در یکی از ملاقات ها با همسرم در زندان اوین، متوجه شدم که ناخن های وی را کشیده اند.»^{۷۸}

فعالیت های بعد از آزادی

آیه الله حاج آخوند با کوشش عالمان کرمانشاه و قم بعد از شش ماه، از زندان آزاد شد و به کرمانشاه بازگشت. وی بعد از آزادی از زندان، نه تنها از مواضع خود دست برنداشت، بلکه بیش از پیش به فعالیت های سیاسی خود افزود؛ آگاه کردن مردم نسبت به ظلم حاکم طاغوتی و برنامه های ضدّ دینی آن و اعلام مرجعیت امام خمینی و امثال آن، از جمله این فعالیت هاست. از این رو، ساواک برنامه تضعیف وی را به مرحله اجرا گذاشت که گوشه ای از آن در پرونده ایشان در ساواک آمده است.^{۷۹}

ایه الله عبدالخالق عبداللهی از علمای کرمانشاه

ایشان از اولین مبلغان مرجعت امام خمینی در کرمانشاه بوده و حتی هم اکنون نیز بسیاری از متدینین شهر شناخت خود را از امام خمینی به واسطه

^{۷۸} مکاتبه با محمد مهدی حاج آخوند، ص ۲۶

ایشان می دانند. تهیه و انتقال رساله های توضیح المسائل امام خمینی به کرمانشاه و پخش آن در میان مردم آن منطقه به رغم ممنوعیت آن از سوی رژیم پهلوی و برخوردها و تهدیدهای دستگاه اطلاعات و امنیت رژیم با ایشان هنوز در ذهن و خاطره مردم متدین آن منطقه باقی است. مأمورین دستگاه ساواک شاه چندین مرتبه با مراجعه به منزل ایشان و تفتیش آن در پی یافتن عامل توزیع رساله های امام خمینی بودند. در مواردی ایشان مجبور بودند رساله های امام خمینی را برای آن که از چشم مأمورین رژیم مخفی بماند درون زیر زمین و یا پشت بام همسایگان مخفی نمایند. فعالیت های مبارزاتی و سیاسی در دوران انقلاب، آیه الله عبداللهی همراه با دیگر اعضاء جامعه روحانیت کرمانشاه (آیه الله نجومی، مرحوم آیه الله حاج آخوند، شهید محراب آیه الله اشرفی اصفهانی (ره)، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد رضا کاظمی، حجه الاسلام زرنندی) به تبیین اندیشه های امام خمینی و انشار بیانیه هایی بر ضد نظام و دعوت مردم برای شرکت در جلسات و راهپیمایی ها پرداختند. ایشان در تشکیل جلسا علما و اعضاء جامعه روحانیت چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن نقش بسزایی داشته، عامل اصلی تشکیل جلسات ایشان بودند. و به همین جهت اداره ساواک در موارد متعددی ایشان را دستگیر و زندانی نمودند. عوامل ساواک که نسبت به ایشان حساس بودند در مواردی تحمل سخنرانی های ایشان را نداشته و ایشان را از وسط منبر پایین کشانیده و زندانی نمودند. آیه الله عبداللهی در سخنرانی مراسمی که از طرف علما به مناسبت چهلمین روز رحلت مرحوم کافی در مسجد آیه الله بروجردی برگزار شده بود و شبستان بزرگ مسجد و خیابان مقابل مسجد مالا مال از

جمعیت بود، در تمجید از امام خمینی خطاب به دستگاه پهلوی کرده و میگویند: «... رساله های امام بدون نام چاپ می شود، شما از نام خمینی خوف دارید در حالیکه خدا اسم و محبت ایشان را در دلهای جوانان قرار داده است؛ در اصفهان بچه ها وقتی میخواهند از پله بالا روند، یا علی و یا خمینی می گویند....». همین سخنرانی موجب تحریک مردم شده، و در پی آن راهپیمائی بر علیه شاه صورت میگیرد و مردم در مقابل استانداری تجمع می کنند. آیه الله شهید اشرفی اصفهانی پس از سخنرانی دست ایشان را گرفته و از ایشان تمجید مینماید و میگویند ما همه جوهره آماده حمایت از شما هستیم. فردای آن روز زمانی که ایشان قصد داشتند از نماز جماعت صبح به منزل عزیمت نمایند مأمورین ساواک ایشان را به بهانه رسانیدن سوار بر خودرو میکنند و تا در منزل میرسانند. عده ای دیگر از مأموران نیز از قبل منزل را تحت نظر گرفته و سپس با تفتیش منزل ایشان را دستگیر و عازم تهران نمودند و در سلول انفرادی زندان نمودند. ایشان از خاطرات این زندان نقل می نمایند که «وضعیت این سلول به گونه ای بود که حتی نفس کشیدن در آنجا برایم مشکل بود و گاه مجبور می شدم برای تنفس بهتر صورتم را به زمین گذاشته و از زیر در نفس بکشم» به دنبال دستگیری ایشان جوانان انقلابی کرمانشاه در چند نقطه شهر دست به تحرکات و ناآرامی هایی زده و عده ای نیز در منزل آیه الله شهید اشرفی اصفهانی تحصن نموده و خواستار آزادی ایشان شدند. ساواک با دیدن این تحرکات و از ترس گسترش آن سریعا ایشان را آزاد نموده و با هواپیما به کرمانشاه منتقل نمودند. از آنجا که ساواک میدانست عامل برخی از تحرکات بر علیه شاه آیه الله عبداللہی است،

زمانی که شاه قصد داشت به کرمانشاه سفر کند از چند روز قبل ایشان را دستگیر و روانه زندان میکند تا مبادا ایشان موجب تحرک مردم شده و حرکت و آشوبی در شهر بر علیه دستگاه شاه رخ دهد.^{۸۰}

ایه الله سید مرتضیٰ نجومی

ایشان که از علمای کرمانشاه هست خود در خصوص فعالیت‌های دوران انقلاب چنین نگاشته‌اند: «بعد از بازگشت از نجف اشرف تا شروع انقلاب مقدس اسلامی دیگر مجال نوشتن کتابی یا استنساخی پیدا نشد و به کارهای معمولی و وظایف مقرر روحانیت مشغول شدیم. تا اوان انقلاب اسلامی که جوانان عزیز و سرباخته، دستگاه تکثیر و چاپ اعلامیه‌ها را مخفیانه به منزل ما آوردند، به‌طوری که خود آقایان روحانیون محترمی که کاملاً در جریان انقلاب بودند نمی‌دانستند که اعلامیه‌ها کجا تکثیر می‌شود، حتی گاهی جلسه آقایان علما منزل ما بود و در همان وقت جوانان عزیز در زیر زمین مشغول تکثیر و چاپ اعلامیه‌ها با انشاء این حقیر بودند.»

در کوران درگیری‌های انقلاب در ۹ مهر ماه ۵۷ داماد ایشان، جناب آقای صادق صابون‌پز در درگیری با عوامل رژیم شاه به شهادت رسید و به عنوان اولین شهید انقلاب اسلامی در کرمانشاه تقدیم به امام و انقلاب شد.^{۸۱}

ایه الله شیخ حسین زرنندی امام جمعه سابق کرمانشاه

ایشان از علاقمندان و ارادتمندان حضرت امام خمینی (ره) بودند و در آغاز نهضت حضرت امام با عشق و علاقه وافر همگام با آن حضرت، در نهضت اسلامی شرکت نمود. در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی پس از تبعید حضرت امام خمینی به ترکیه مدت کوتاهی در قم بازداشت گردید و پس از آزادی از محبس، با تشویق و اصرار برخی از بزرگان و علماء محلی، به منظور تبیین و ترویج احکام نورانی اسلام و رسالت انقلابی، به شهر کرمانشاه عزیمت و در همانجا ازدواج نمودند. پس از ادامه مبارزه و روشن کردن ماهیت رژیم منحوس پهلوی در سال ۱۳۵۳ به مدت سیزده ماه توسط ساواک دستگیر و به جرم طرفداری از امام خمینی (ره) و ترویج راه ایشان در زندانهای رژیم ستمشاهی محبوس بودند.^{۸۲}

ایه الله محمد رضا کاظمی عضو مجلس خبرگان کرمانشاه

آیه الله کاظمی در پیشبرد نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در غرب کشور سهم بزرگی داشت و با تشویق مردم به راهپیمایی و همبستگی مردم با رهبر کبیر انقلاب فعالیت های خود را آغاز کرد. حضور مستمر در تظاهرات ها علیه رژیم فاسد پهلوی و انتشار اعلامیه های مختلف در تایید امام راحل و نهضت اسلامی و افشا نمودن باطن کثیف شاه و عمال او و حضور پر رنگ ایشان در کنار سایر علماء، گوشه هایی از فعالیت های انقلابی آن مرد آسمانی بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم افزون بر روشنگری، هدایت و ارشاد و همراهی با مردم همواره در همه صحنه های انقلاب از جمله هشت سال دفاع مقدس حضوری بسیار تاثیر گذار داشتند.^{۸۳}

^{۸۲} <http://www.irna.ir/kermanshah/fa/News/81233096>

آیه الله سید محمود طالقانی

او برای اسلام به منزله ی ابوذر زمان بود. زبان گویای او، چون شمشیر مالک
اشتر بود. برنده بود و کوبنده.

یکی از شخصیت‌های تاثیر گذار در انقلاب اسلامی ملت عظیم ایران، آیه الله سید
محمود طالقانی صاحب تفسیر {پرتوی از قرآن} بوده است. افکار ایشان بر مبنای
مبارزه با طاغوت و نجات ملت ایران بود لذا از ابتدای انقلاب اسلامی با امام امت (رض)
همراهی نمود و تا آخرین لحظات عمر خود در خط نظام اسلامی و تبعیت از امام راحل
حرکت نمود.

روزشمار مبارزات ایه الله طالقانی

1318: آغاز مبارزه علیه حکومت طاغوت، دستگیری و حبس به مدت شش ماه .

1320: تشکیل کانون اسلام، انتشار مجله‌ی دانش آموز، همکاری با گروه‌های مبارز .

1327: آغاز فعالیت در مسجد هدایت (پایگاه مبارزان) و امام جماعت شدن در آن

مسجد .

1330: همکاری و حمایت از گروه‌های مختلف مبارز مثل «جبهه‌ی ملی» و «فدائیان

اسلام»

1334: پیوستن به نهضت مقاومت ملی

1336: پناه دادن به تحت تعقیب قرار گرفتگان گروه «فداییان اسلام» و زندانی شدن در همین رابطه

مسافرت به مصر به نمایندگی از طرف آیت‌الله بروجردی و رساندن پیام ایشان به شیخ شلتوت که شیخ دانشگاه الازهر و مفتی مصر بود، شرکت در کنگره‌ی اسلامی دارالتقريب قاهره، ملاقات با جمال عبدالناصر: ۱۳۳۸ .

1339: تشکیل جلسات به منظور افشار و تحلیل مسائل اجتماعی کشور به همراه آیت‌الله مطهری .

1340: سفر به بیت‌المقدس به منظور شرکت در برنامه‌ی مؤتر الاسلامی، آشنا شدن با مشکلات و رنج‌های مردم آواره و ستم‌دیده فلسطین .

1340: تأسیس نهضت آزادی به همراه مهندس بازرگان، دکتر سحابی و ...

1341: بهمن 3 بازداشت توسط مأموران شاه در منزل

1342: شرکت در قیام مردمی پانزدهم خرداد، انتشار اعلامیه‌ی معروف و مهیج و افشا کننده‌ی «دیکتار خون می‌ریزد!» دستگیری مجدد ایشان .

1346: آبان 9 آزادی از زندان

1350: تبعید به زابل و بافت به مدت یک سال و نیم به علت حمایت از مردم فلسطین .

1354: لو رفتن توسط افراد گروهک سازمان مجاهدین، دستگیری مجدد ایشان .

1357: آبان 8 آزادی از زندان قصر

1357: سازماندهی و راه‌اندازی راهپیمایی میلیونی تاسوعا و عاشورا، عضویت در شورای انقلاب

تلاوت قرآن در زیر شکنجه

یکی از هم سلولهای مرحوم طالقانی گفت: شبی در زندان در حالیکه از هر سلول ناله‌ای استغاثه‌آمیز به گوش می‌رسید. یکی آه می‌کشید و دیگری از درد شکنجه به خود می‌پیچید و خدا را به یاری می‌طلبید و شخص دیگری در آتش تب می‌سوخت و در هذیان، عزیزانش را بنام می‌خواند، صدای ملکوتی قرآن از مرحوم طالقانی بگوش می‌رسید که می‌فرمود:

والنازعات غرقاً (قسم به فرشتگانی که جان کفار را به سختی بگیرند).

والناشطات نشطاً (قسم به فرشتگانی که جان اهل ایمان را با راحتی بگیرند).

ناگاه دژخیمان زندان وارد شدند و مرحوم طالقانی را بردند و بعد از مدتی در حالیکه تن شریفش در زیر تازیانه آنان سیاه شده بود او را برگرداندند. اما باز صدای قرآنش بگوش رسید: والسابحات سبحاً (قسم به فرشتگانی که با سرعت فرمان خدا را انجام می‌دهد). فالسابقات سبقاً (قسم به فرشتگانی که در نظم عالم از همه پیش جسته و قسم به مؤمنانی که در جهاد با کفار به امر خدا از هم سبقت می‌گیرند).

باز صدای زندانبان شنیده شد که آمدند و مرحوم طالقانی را بردند و او را شکنجه کردند و برگرداندند. مجدداً صدای قرآن او بلند شد و باینکه هم سلولیهایش از او خواهش کردند که از ادامه قرآن چشم‌پوشد، زیرا زندانبانان اهل ترحم نبودند ولی مرحوم طالقانی در جواب گفت: امشب دلم گرفته و هوای تلاوت قرآن را کرده است و شکنجه آنان تأثیری در من ندارد. آنگاه خواند: فالمدبرات امراً (قسم به فرشتگانی که تدبیر کننده عالم خلقتند) باز در سلول باز شد و پیکر او را کشانکشان به شکنجه گاه بردند. هنگامی که او را آوردند دیگر وقت خروس خوان صبح بود. واز جای تازیانه‌ها خون می‌چکید.^{۸۴}

^{۸۴} دیدار با ابرار ص ۵۷

ایه الله سید محمد باقر درچه ای استاد ایه الله بروجردی

امتناع از دیدار با سردار سپه و تبعات آن

با دخالت‌ها و نفوذ استعمار انگلیس در ایران به ویژه در اواخر سلطنت سلسله‌ی قاجاریه و دوران سلطنت احمدشاه و ایجاد اغتشاش و هرج و مرج، زمینه‌های ایجاد حکومتی کاملاً سرسپرده به نفع دولت بریتانیا، فراهم گردید و رضاخان با مقدماتی که از قبل فراهم شده بود بخصوص با کودتای اسفندماه ۱۲۹۹ شمسی حاکمیت نظامی را در دست گرفته بود و پس از مدّتی سردار سپه، رئیس‌الوزرا شد. این چهره‌ی سرسپرده استعمار که از موقعیت اصفهان به عنوان پایگاه برجسته‌ی فقاقت ایران مطلع بود و نیز از قیادت، مرجعیت و عظمت آی‌الله سید محمدباقر درچه‌ای خبرداشت در صدد برآمد تا به کنترل علما و فضلاء این حوزه مخصوصاً آیت‌الله درچه‌ای بپردازد. در این راستا با بهره‌گیری از عوامل و سرسپردگانش به اصفهان آمد و قصد دیدار با علامه سید محمدباقر درچه‌ای را داشت اما پرهیز آقا سید محمدباقر از این دیدار باعث گردید تا سردار سپه هدایایی را تهیه و به وسیله‌ی برخی از نمایندگان و افراد خود جهت علامه درچه‌ای بفرستد علامه از ملاقات به سردار سپه سر باز زد و هدایای آنان را نپذیرفت، حتی زمانی که یکی از بستگان ایشان، اصرار داشت حداقل قرآن وی را بپذیرند، علامه درچه‌ای از این مطلب نیز امتناع نمود.

وقتی رضاخان در قضیه ارسال هدایا شکست خورد، تصمیم گرفت با کمک و همراهی عده‌ای روحانی‌نما و افراد جاهل طوری عمل کند که هم از موقعیت سید محمدباقر و هم از محبوبیت وی کاسته شود و هم شاگردان حوزه‌ی درس او، به انحای مختلف پراکنده شوند، از جمله موارد آن اشغال جایگاه تدریس علامه در مسجد نو بازار اصفهان و یا ترویج شایعاتی در مورد آیت‌الله درچه‌ای و نظریات وی بود. در این ایام که مأموران رضاخانی از دور و نزدیک علامه را زیر نظر داشتند و می‌خواستند ایجاد رعب کنند و در حقیقت علامه و اطرافیانش به خصوص شاگردانش را بترسانند، مردم اصفهان خصوصاً جوانان کاملاً مواظب آیت‌الله درچه‌ای بودند و وقتی او راهی مسجد و حوزه‌ی درس می‌شد، تعدادی از مردم علاقه‌مند اطراف ایشان بودند و هنگامی که با اعتراض او مواجه می‌شدند در فاصله‌ی دورتری او را همراهی می‌کردند، در ماه‌های آخر عمر سید محمدباقر درچه‌ای تقریباً همه‌ی اصفهان و حومه و بلکه شهرهای نزدیک و هم‌چنین تهران از زیر نظر بودن مرحوم علامه باخبر شده بودند، و با این که محصوریت ایشان خیلی شدید نبود، ولی همین مختصر از دید مردم بزرگ

شده و مسأله‌ی روز گردیده بود. آنچه که به دست می‌آید این است که مدّتی قبل از رحلت آیت‌الله سیّد محمدباقر درّچه‌ای رفت و آمدهای برخی مأمورین با لباس‌ها و عناوینی مختلف در اصفهان و درّچه، و در محلّدرس، محله و مکان سکونت و یا در مسجد هنگام اقامه جماعت زیاد شده بود.

مخالفت با رضاخان

رضاخان در اوایل سال ۱۳۴۲ هجری قمری، طی سفر رسمی، با ساز و برگ تشریفاتی و رسوم آن زمان وارد اصفهان شد و در کاخ چهل ستون مستقر گردید. سپس، عوامل وابسته به او، چه در قشر بازاری و اداری و چه در سلک روحانی که ساکن اصفهان بودند، در سطح شهر به تلاش و تکاپو برخاستند تا شخصیت‌های معروف و سرشناس اصفهان را به ملاقات با رضاخان و دیدار از او در کاخ چهل ستون تشویق و دعوت نمایند. تا چندین روز صبح و عصر، افراد سرشناس به دیدار رضاخان می‌رفتند، اما بعضی از بزرگان روحانی از دیدار با رضاخان امتناع کردند. رضاخان پس از تبادل نظر و مشورت زیاد با افراد خاص خود به این نتیجه رسد که امکان ندارد علامه به دیدار او بیاید.

سرانجام تصمیم گرفتند، آقای سعید که در آن زمان رییس ثبت احوال اصفهان بود و تقریباً از شخصیت‌های روحانی و معمر و موجه به شمار می‌رفت، با چند نفر از افراد ظاهر الصلاح و معمر به حضور علامه بروند و از او برای رضاخان وقت و اجازه ملاقات بگیرند.

آنان به عنوان هدیه و پیش‌درآمد، به دستور رضاخان با یک «قرآن» نفیس، یک انگشتر قیمتی که به نگینش یکی از آیات قرآن مزین بود، و مبلغ دو هزار تومان پول سکه، به حضور علامه مشرف شدند.

قاصدان و حاملان این هدایا در روز معین و ساعت مشخص که برای ورود به حجره مناسب بود، با هماهنگی یکی دو نفر از روحانی نمایان که بدقت از وضع و حال و وقت علامه خبردار بودند، وارد مدرسه شدند.

آنان برای اینکه مبدا علامه غفلتاً بلند شود و برای انجام کاری خارج شود و یا خود را با کاری، از جمله مطالعه سرگرم کند، خیلی سریع وارد حجره شدند.

ابتدا در نهایت ادب، سلام گرم رضاخان را همراه با هدایا تقدیم داشتند.

سپس عرض نمودند: «حضرت آقا! از آنجا که سردار سپه به مبانی دینی و اصول اسلامی بی‌اندازه

پایبند و به علمای اعلام و روحانیون عالی مقام و مراجع عظام بسیار علاقه مند است و به شخص حضرت تعالی که در مقام مرجعیت شیعه و مورد اعماد همه اهالی کشور هستید، به شکل قابل توجه ارادت و اخلاص بی شائبه دارد، آرزومند است که حضرت تعالی لطفی کرده، ارادتمند خود را برای چند دقیقه ای به حضور بپذیرید. تعیین وقت و ساعت آن با شماست تا برای اوقات شریف وقت گرنهایتان مزاحمتی ایجاد نشود. خاطر نشان می سازد که جناب سردار سپه بی اندازه مشتاق است که خدمت شما شرفیاب شود.»

فرزند بزرگ علامه که ناظر و شاهد جریانات بود، موضوع را چنین نقل کرد که علامه، در پاسخ به صحبت های آنان، با همان لحن خشن و بلند و تندی که داشتند، فرمودند: «اولاً من وقت برای آمدن افراد و این قبیل کارها ندارم و شبانه روز من بدقت تنظیم شده است، حتی همین چند لحظه که شما هم آمدید، به برنامه من لطمه زدید، چه رسد به اینکه بخواهم برای دیگری هم برنامه را به هم بزنم.»

آنان اظهار داشتند: «پس لا اقل هدایا را بپذیرید.»

علامه در جواب فرمودند: «من قرآن های متعدد دارم، با خط های مختلف، بروید به کسی قرآن بدهید که قرآن ندارد.»

عرضه داشتند: «این قرآن، قرآن نفیسی است، گرانبیست و بی نظیر.»

علامه فرمودند: «از گرانبیست و نفیس بودن آن نگوئید. اگر این قرآن با قرآنها دیگر، یک آیه زیادتیر یا یک کلمه کمتر، تفاوت داشته باشد، ناقص است و به درد من نمی خورد.»

عرض کردند: «قرآن کامل و دقیق است»

علامه فرمودند: «همه قرآنها من کامل و دقیق هستند. و اما انگشتتر، من به اندازه لازم و ثوابهایی که برای انگشتتر مترتب است، انگشتتر دارم. حتی یکی از انگشتترهای خود را اضافه می دانم و اگر کسی بخواهد، برای ثواب در دستش کند، به او می دهم.»

در همان حال یک انگشتتر نشان دادند و فرمودند: «این است. اما در مورد پول، من نیازی ندارم. آن را به کسانی بدهید که نیازمند هستند.»

علامه این چند کلمه را به طور خلاصه و مفید فرمودند و بلافاصله سر را روی کتاب انداختند و مثل اینکه اصلاً کسی در حجره نیست و کسی نیامده و سخنی گفته نشده، غرق مطالعه گردیدند. آنان وقتی حالت علامه و شروع مطالعه او را مشاهده کردند، نگاهی به یکدیگر انداختند و با اشاره به هم رساندند که خداحافظی کنیم و مرخص شویم. سپس چنین کردند و از حجره خارج شدند.

وفات مشکوک آقا سید محمدباقر

از جمله برنامه‌های منظم علامه، استحمام وی بود. او همیشه صبح روز جمعه برای نظافت و غسل جمعه به حمام می‌رفت. این برنامه آن قدر منظم تکرار شده بود که اهالی محل و منطقه درچه و شاید تمام آشنایان مطلع بودند. آن روز نیز علامه درچه ای طبق روال همیشگی به حمام رفت و ناگهان در خزانه‌ی آب بین‌الطلوعین، بدون مقدمه وفات نمود و از اولین لحظات مردم اصفهان و سایر بلاد گمان داشتند از غش یا سکته بوده است، اما با توجه به حضور طبای حاذق که به عیادتش رفتند مسلم گردید که آن مرجع وارسته جان به جان‌آفرین تسلیم کرده است. و با توجه به قرائن می‌توان گفت ایشان را به شهادت رسانیده‌اند.^{۸۵}

شیخ محمد خیابانی

شیخ محمد خیابانی (۱۲۵۹ خامنه - ۱۲۹۹ تبریز)، از فعالان سیاسی در دوره انقلاب مشروطه ایران بود.

او در مجلس دوم به وکالت رسید و بعد از دوره دوم و در حین جنگ جهانی اول به تبریز رفت و قیام کرد و اقدام به تشکیل دولت آزادستان نمود. عاقبت با ورود والی جدید مخبرالسلطنه در تبریز شهید شد.^{۸۶}

میرزا کوچک خان جنگلی

۸۵

http://isfahan.ir/ShowPage.aspx?Page_=dorsaetoolsfame&lang=1&sub=48&PageID=700&PageIDF=0&tempname=ISFInternal
86

<https://fa.wikipedia.org/wiki>

حجه الاسلام یونس استادسرایی (۱۲۵۷-۱۱ آذر ۱۳۰۰)، مشهور به میرزا کوچک خان جنگلی، طلبه مبارزو مبارز انقلاب مشروطه، رهبر جنبش جنگل، و صدر جمهوری جنگل، انقلابی ایرانی و از سرداران معروف گیلک از اهالی رشت بود او که در جوانی به تحصیل دینی اشتغال داشت جزئی از نیروهای انقلابی بود که در جریان نهضت مشروطیت موفق به فتح تهران شدند. سپس او به گیلان بازگشت و رهبری گروهی را بر عهده گرفت که قصدشان آزادسازی این ایالت ایران از اشغال روسیه بود، نهضتی که به نهضت جنگل مشهور شد. کوچک خان گروه‌های مختلفی از نیروهای سیاسی و مردمی مستضعف را گرد خود جمع کرد. او موفق شد انقلاب را از مشروطه خواهی به حکومت اسلامی سوق دهد و در ژوئن ۱۹۲۰ یک جمهوری شورایی در گیلان به پا کرد. او موفقیت‌های بزرگی کسب کرد ولی بعلت خیانت بعضی از یارانش و کمبود منابع مالی، اختلافات درونی و حمله نظامی نیروهای دولت به رهبری سردار سپه و انگلستان منجر به سقوط این حکومت شد، کوچک خان در حال عقب‌نشینی بر اثر یخ زدگی در کوه‌های تالش بشهادت رسید.^{۸۷}

ایه الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی

اولین مرحله مبارزه دسته جمعی مراجع عالیقدر اسلام با رژیم پهلوی در جریان لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی بروز و ظهور پیدا کرد که در سال ۴۱ اتفاق افتاد، از این پس بود که آیت الله گلپایگانی همگام با دیگر مراجع و امام وارد صحنه مبارزه با رژیم ستمشاهی شدند. این مرجع شجاع از آغازین روزهای مبارزه برای تحقق انقلاب اسلامی، همواره در گفتارها و نوشتارهای خویش به تخطئه حکومت پهلوی پرداخته و به دفاع از کیان اسلام و مسلمین مشغول بود. اگر اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، پیام‌ها و تلگراف‌های آیت الله گلپایگانی را که از آغاز نهضت اسلامی تا پیروزی آن و پس از آن تا آخرین لحظه‌های حیاتش است، در مجموعه‌ای گردآوری کنیم، کتابی قطور خواهد شد. آیت الله گلپایگانی در مقابل رژیم طاغوت به اقداماتی نظیر امتناع از ملاقات با شاه و نخست وزیران و فرستادگان دربار، تحریم برنامه اوقاف و اعلامیه علیه معاملات و همکاری با سازمان اوقاف وقت، قطع شهریه کسانی که با اوقاف همکاری می‌کردند، حرام شمردن خرید و فروش و مصرف و توزیع گوشت‌های وارداتی از خارج و عدم قبول وجوهات فروشندگان آنها، اعتراض شدید و پیام کوبنده علیه تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی، مخالفت صریح با حزب رستاخیز و تحریم شرکت

مسلمان ها در آن، مخالفت قاطع با طرح امتحان دولت از طلبه ها و انکار صلاحیت آنها برای این کار که موجب عقب نشینی دولت وقت و مصون ماندن حوزه از این طرح گردید، اعتراض شدید علیه گسترش بی بندوباری و فساد و فحشا و رواج منکرات و ارسال نامه به شاه پهلوی و دادن تذکر نسبت به عواقب وخیم آن، مخالفت و اعتراض علیه تاج گذاری محمدرضا شاه پهلوی و انتخاب ولیعهد، پیام در جهت تجلیل از مقام شهید سعیدی و اعلام ختم برای ایشان در مسجد امام، تجلیل از مقام حاج آقا مصطفی خمینی و تشکیل دو مجلس ترحیم در مسجد اعظم و شکستن سدّ رعب و ممنوعیت برپایی مجالس بزرگداشت و مطرح شدن نام امام خمینی در آن مراسم، حمایت از مقام و موقعیت امام خمینی و به خصوص در مقابل اهانت روزنامه اطلاعات به امام خمینی و تأکید بر مقاومت روحانیت و پیگیری اعتراض ها و راهپیمایی ها و صدور اعلامیه های روشنگرانه و کوبنده، در لحظات حسّاس و دلجویی و تأیید علمای مبارز شهرستان ها اشاره کرد.^{۸۸}

ایه الله العظمی شیخ محمد علی اراکی

حضرت آیت الله اراکی دیگر عالم ارزشمندی بود که دارای خدمات بی شماری به امت اسلام است، ایشان به علمای مجاهد عشق می ورزید و احترام زیادی برای آنها قائل بودند و تجلیلشان از حضرات آیات سید نورالدین اراکی و سید محمدتقی خوانساری بر همین اساس بود. وی بارها به اتفاق آیت الله خوانساری، پیشنهاد قیام و مبارزه علیه طاغوت را با آیت الله بروجردی در میان گذارده بودند و همچنین نسبت به فدائیان اسلام به رهبری شهید نوّاب صفوی، نظر مساعد داشتند زیرا آیت الله خوانساری نیز از آن ها حمایت می کرد. این فقیه روشن ضمیر، از ابتدای نهضت امام خمینی در سال ۴۱ همواره از ایشان حمایت می کردند و این پشتیبانی و حمایت تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، همیشه از نظام اسلامی پشتیبانی و حمایت می کردند.^{۸۹}

ایه الله العظمی شهاب الدین مرعشی نجفی

آیت الله مرعشی نجفی همواره از نهضت امام خمینی حمایت کرد و بارها اعلامیه داد و به افشاگری پرداخت و در پی دستگیری امام خمینی در سال ۴۲، با ارسال اعلامیه شدید اللحنی به رژیم پهلوی، خواستار آزادی امام خمینی شدند.

حضرت آیت الله مرعشی نامه‌ها و تلگراف‌های فراوانی در جهت حمایت از امام خمینی برای مراجع تقلید شیعه مقیم ایران و عراق می‌فرستاد. معظم له پس از تبعید امام خمینی به ترکیه در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌ها این عمل رژیم پهلوی را محکوم می‌نمود و برای شهدای ۱۵ خرداد، مجلس یادبود برپا ساخت، همچنین پس از شهادت آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی در سال ۵۶، برای وی مجلس ترحیمی در حسینیه خویش برپا می‌کند، که پایان این مجلس به سر دادن شعارهای کوبنده علیه رژیم پهلوی و دستگیری شماری از مردم پیوند می‌خورد. آیت الله مرعشی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همواره از نظام جمهوری اسلامی حمایت کرد و در مناسبت‌های مختلف با ارسال پیام‌ها به تقویت نظام پرداخت.^{۹۰}

آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی

یکی دیگر از فقهای بزرگ و نامدار قرن چهاردهم آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی است که از نظر جامعیت در مسائل فرعی فقهی، کم‌نظیر است و در مواجهه با استعمارغرب، فتوای جهاد صادر کرد. در هنگامی که دولت ایتالیا قوای خود را برای اشغال لیبی در شمال آفریقا به حرکت درآورده بود و مملکت ایران نیز از سوی همسایه شمالی در اشغال نیروهای روس و از جنوب مورد هجوم استعمار انگلیس بود، آن مرحوم فتوای جهاد صادر کرد.

همکاری سید با شیخ فضل الله نوری

سید کاظم یزدی هم سو با شیخ فضل الله نوری به دنبال تحقق مشروطه مشروعه بود و زمانی که شیخ به حرم حضرت عبدالعظیم (در شهر ری) پناهنده شد، سید مجدانه به حمایت از اهداف او برخاست. نامه ای که شهید نوری در محرم ۱۳۲۷ (هشت ماه پیش از اعدام خویش، و نزدیک به یک ماه پس از ترورش به وسیله کریم دواتگر) به مرحوم سید نگاشته، گواه پایمردی آن دو

بزرگوار در دفاع بی امان از ساحت اسلام و تشیع است. در این نامه شیخ از دل جویی های سید تشکر کرده، می نویسد

مرقومه شریفه مبنی بر اظهار محبت و تفقدات صمیمانه، دو هفته رفته زیارت گردید... از این که ... شرحی مندرج، صدمات وارده بر وجود شریف بود، نهایت تأسف و تحصر حاصل گردید. البته خاطر شریف بهتر از همه کس مسبوق است که در طی این مراحل که جزء ایام الله معدود است، جهاد اکبری است از امثال حضرت تعالی در اعلائی کلمه حقّه. بدیهی است صدمات و لطماتی هم دارد که باید تأسیاً بالأسلاف تحمل نمود و رنج را برای بزرگی مطلب و مقصد، راحت شمرد

نامه ارسالی سید به شیخ در دسترس نیست؛ ولی از جواب شیخ به روشنی پیداست که سید نیز همانند شیخ در معرض انواع آزار و اذیت قرار داشته و احتمالاً شرحی از رنج های وارده را برای شیخ نوشته بود

شواهد تاریخی گواهی می دهد که مرحوم سید از کجروی های عناصر به اصطلاح مشروطه خواه، متألّم و متأثر بوده و به عنوان مرجع تقلید و عالم شیعی نمی توانست مفاسد مشروطه در مقابله با شریعت و مسخ آن را نادیده بگیرد. وی سرانجام، بر اساس وظیفه الهی، سکوت خود را شکست و در حمایت از مواضع شیخ فضل الله نوری در فضایی پر از خطر و ترور، دست به اقداماتی زد

نخستین بیانیه وی در ۲۳ جمادی الاول سال ۱۳۲۵ به آخوند ملا محمد آملی در تهران مخابره شد و در روز یکشنبه هفدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم چاپ و منتشر گردید. در این بیانیه، انگیزه سکوت پیشین خود و شکستن آن را در این زمان اعلام داشت

سید در تلگرافی دیگر که به سیدحسین قمی (یکی دیگر از علمای متحصن در عبدالعظیم) به تاریخ ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵ می نویسد، از وضع نابسامان روزنامه ها در نشر مطالب کفرآمیز، ابراز نارضایتی کرده و همگان را به حفظ دین اسلام و نگهبانی از عقاید مسلمانان فراخوانده و غم و اندوه خود را از مهاجرت علما به آستان حضرت عبدالعظیم و اذیت و آزار نمایندگان خود در یزد ابراز می دارد...^{۹۱}

آیت الله حاج سید محسن طباطبائی حکیم

یکی دیگر از فقهاء و مراجع مبارز شیعه در اعصار اخیر، آیت الله حاج سید محسن طباطبائی حکیم است که نخستین بار هنگامی که دولت انگلستان به قصد استعمار عراق لشکر خود را در دهانه فاو در خلیج فارس پیاده کرد و هواپیماهای آن دولت، بر سر مردم بی پناه عراق بمب می ریختند، استاد او آیت الله سید محمد سعید حبوبی، فرمان جهاد صادر کرد و خود او شخصا به جبهه ناصریه قدم گذاشت.

آیت الله حکیم نیز همراه استاد و در التزام او قدم به جبهه جنگ نهاد و شهادت و استقامت عجیبی از خود نشان داد، او در کمک به جنبش های آزادی بخش اسلامی فعال بود و در همین ارتباط، مسلمانان را به کمک و پشتیبانی از برادران مسلمان تشویق می کرد و اعلامیه های متعدد و مهمی در ارتباط با مساله فلسطین و وحدت مسلمین جهان برای نجات مسجد الاقصی صادر نمود. او همچنین موضع دولت عراق را در قبال تظاهرات مردم در محکومیت تجاوز سه گانه سال ۱۹۵۶م علیه مصر به شدت محکوم کرد و از برگزاری نماز جماعت امتناع ورزید تا آنکه پادشاه وقت، مجبور به عذر خواهی شد.^{۹۲}

شهید ایه الله سید محمد رضا سعیدی

آیت الله سعیدی ضمن ادامه تحصیل و تدریس طلاب به مسافرت های تبلیغی نیز می رفت و همان روزها یکبار در آبادان به خاطر سخنرانی افشاگرانه و ضد رژیم به زندان افتاد اما در اثر تلاش آیت الله العظمی بروجردی (ره) از زندان آزاد شد.

**مبارزه

پس از آن ماجرا، گروهی از ایرانیان مقیم کویت برای تبلیغ اسلام، خواستار عالم صالح و مبلغ توانایی شدند. این مأموریت و رسالت به آیت الله سعیدی واگذار شد. با فرا رسیدن سال ۱۳۴۱ و شکل گیری نهضت روحانیت، ایشان به همراه بسیاری دیگر از روحانیان، به گرد شمع وجود حضرت امام خمینی (ره) پروانه وار به گردش در آمدند و در راه نیل به اهداف متعالی آن پیشوای بزرگ، از فدای جان دریغ نورزیدند. پس از آنکه حرکت روحانیت رشد یافت و در رأس همه، سخنان و اعلامیه های حضرت امام (ره) در همه جا شور و هیجان و قیام و انقلاب به وجود آورد، رژیم شاه به ناچار آن مرجع و رهبر عظیم الشان را دستگیر نمود و در پادگان عشرت آباد، تحت نظر گرفت. پس از این واقعه، شاگردان امام راحل حوزه های درسی را تعطیل کردند و در منزل مراجع تحصن اختیار کردند.

این تجمع با سخنرانی ها و مشورت ها منجر به اتخاذ تصمیمی از جانب علما و فضلا و مراجع تقلید قم و سایر شهرستانها مبنی بر هجرت به سوی تهران و اعتراض همه جانبه علیه دستگیری حضرت امام شد و در سایه همین اتخاذ و تصمیم راسخ بود که رژیم شاه به هراس افتاد و پس از مدتی امام خمینی (ره) را آزاد ساخت.

نهضت امام خمینی (ره) راه پرمخاطره ای در پیش داشت و آن یگانه رهبر بیدار دل و شجاع مصمم بود که تا پای جان از اسلام عزیز دفاع کند و از هیچ مانعی ترس و بیم به خود راه ندهد. آیت الله سعیدی از تصمیم و اراده راسخ امام (ره) و قدرت عجیب و عظیم ایمان و توکل آن بزرگوار، نیرویی تازه گرفت و راه سراسر رنج و مبارزه و خطر را با میل و اشتیاق انتخاب کرد. آیت الله سعیدی درباره دمیده شدن این روح امید و مبارزه در خود، ملاقاتی را که با امام خمینی (ره) داشته است، مؤثر دانسته و عامل اصلی معرفی می کند. آن شهید بزرگوار درباره چنین می گوید:

'هنگام نماز مغرب و عشا به منزل امام رفتم، می خواستم با ایشان مذاکره کنم، امام آماده نماز بود، وقتی منظورم را فهمید اندکی نماز را تاخیر انداخت. به عرض رساندم: آقا! طبق برداشتی که من کرده ام، از این به بعد شما در مبارزات خود، یاوران کمتری خواهید داشت. امام فرمود: 'سعیدی! چه می گویی؟! به خدا قسم اگر تمام جن و انس پشت به پشت هم بدهند و در مقابل من بایستند، چون من این راه را حق یافته ام، از پای نخواهم نشست'.

****جهاد تا شهادت**

آیت الله سعیدی پس از این شنیدن سخنان جانبخش امام (ره) می گوید: 'با سخنان امام چنان دلگرم شدم که روح تازه ای در وجودم دمیده شد و ایمان بیشتری به قیام و حرکت امام پیدا کردم'.

آیت الله سعیدی از تصمیم و اراده راسخ امام (ره) و قدرت عجیب و عظیم ایمان و توکل آن بزرگوار نیرویی تازه می گیرد و راه سراسر رنج و مبارزه و خطر را با میل اشتیاق انتخاب می کند. وی به دنبال تلاشهای پیگیری که جهت معرفی حضرت امام (ره) و نهضت پربرکتش داشت، هجرتی به عراق کرد و در آنجا جلساتی تشکیل داد و نهضت امام خمینی (ره) و شخصیت والای روحانی او را تشریح نمود و تلاش و خدمات او بود که زمینه های استقبال از امام را فراهم ساخت.

آیت الله سعیدی پس از بازگشت با صلاحید حضرت امام (ره) به امام جماعت مسجد موسی بن جعفر (ع) در تهران برگزیده شد و این مسجد بود که به صورت سنگری برای مبارزه آن شهید سعید درآمد جوانان به گرد او جمع شدند و در سایه فعالیت های علمی وی با معارف اسلامی آشنا شدند.

ساواک وقتی تبلیغات مؤثر آیت الله سعیدی را مشاهده کرد، او را ممنوع المنبر کرد، اما آیت الله سعیدی دست از فعالیت نکشید و از محل خود خارج شده و به محلهای دوردست و روستاهای اطراف تهران می رفت و به کار خویش ادامه می داد.

آیت الله سعیدی در سال ۱۳۴۵ درباره جنایات اسرائیل سخنرانی مهمی کرد و همین سخنرانی باعث شد او را دستگیر کنند و ۶۱ روز در حبس نگهدارند. در اردیبهشت ۱۳۴۹ بعد از اینکه رژیم با تصویب کاپیتولاسیون سرسپردگی کامل خود را به اثبات رسانید از سرمایه گذاران آمریکایی دعوت به عمل آورد تا باصطلاح در ایران سرمایه گذاری کنند و در واقع در یک حرکت استعماری اقتصاد ایران را به طور کامل در اختیار آمریکایی ها قرار دهد. به دنبال این حرکت، علمای حوزه علمیه قم، در ۱۱ اردیبهشت همان سال، با انتشار اطلاعیه ای، مردم را از این خطر بزرگ آگاه ساختند.

در این میان آیت الله سعیدی نیز ساکت نماند و علیه استعمارگران دست به فعالیت های شدید زد و با انتشار اعلامیه ای به زبان عربی خطاب به علمای کشورهای اسلامی، آنها را دعوت به قیام و مخالفت کرد.

رژیم شاه که از حرکت پرخروش آیت الله سعیدی به وحشت افتاده بود او را دستگیر و در قزل قلعه زندانی کرد. و تحت شدیدترین شکنجه ها، در روز چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ آن عالم مجاهد را به شهادت رسانید.

پیکر آن مرد بزرگ فردای شهادتش تحویل فرزند ارشدش شد و سرانجام به طور مخفیانه در قبرستان وادی السلام قم به خاک سپرده شد.

****پیام شهید درباره حضرت امام خمینی (ره):**

آیت الله سعیدی علاقه و ارادت خاصی نسبت به حضرت امام خمینی (ره) داشت. درباره امام (ره) گفته بود: «به خدا سوگند اگر مرا بکشید و خونم را بر زمین بریزید، در هر قطره خونم نام مقدس خمینی را خواهید یافت».

بیانیه حضرت امام درباره آیت الله سعیدی:

«این تنها سعیدی نیست که با این وضع اسف انگیز در گوشه زندان از پای در می آید بلکه چه بسا افراد مظلوم و بی گناه به جرم حقگویی در سیاهچال های زندان مورد ضرب و شتم و شکنجه های وحشیانه و رفتار غیر انسانی قرار می گیرند. اینجانب کرارا خطر دولت اسرائیل و عمال آن را به ملت گوشزد کردم که باید مقاومت منفی کنند و از معامله با آنها احتراز جویند. اکنون راه را برای

مصیبت بزرگتری باز کرده اند و ملت را به اسارت سرمایه داران می خواهند، درآوردند. من قتل فجیع این سید بزرگوار و عالم فداکار را که برای حفظ مصالح مسلمین و خدمت به اسلام جان خود را هدیه نمودند، به ملت ایران تعزیت می گویم و از خداوند متعال رفع شر دستگاه جبار و عمال کثیف استعمار را مسألت می نمایم^{۹۳}.

شهید ایه الله حسین غفاری

آیة الله غفاری شخصیتی بزرگوار، مبارزی بی باک و نستوه و عالمی پرهیزگار بود. وی در سالهای قبل از ۱۳۴۱ (هـ ش) در قالب تبلیغ و ارشاد دینی و آگاه سازی مردم در نقاط مختلف کشور مشغول به فعالیت و مبارزه بود، در سال ۱۳۴۲ در جریان نهضت عمومی علما شرکت داشتند و همچنین سخنرانیهای را علیه تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی ایراد کردند.

ایشان همچنین به همراه سایر علمای تهران در تحریم انقلاب سفید اعلامیه‌هایی را صادر کرده و پس از وقایع مدرسه فیضیه قم و مدرسه طالبیه تبریز در فروردین سال ۱۳۴۲ سخنرانیهای شدید اللحنی را در مسجد الهادی (ع) ایراد نمود.

به دنبال همین فعالیتها در دی ماه ۱۳۴۳ دو روز پس از سخنرانی پر شور و افشاگرانه اش در مسجد خاتم الأوصیاء توسط مأموران شهربانی دستگیر و زندانی می‌شود وی در زندان هم به فعالیتهای علمی تبلیغی خود ادامه می‌داد و سعی می‌کرد ۸ ساعت مطالعه کند و ۴ ساعت هم نهج البلاغه و قرآن، فقه و تاریخ به برادران درس می‌داد.

سندی از آیت الله حسین غفاری در بایگانی ساواک

پایگاه اطلاع رسانی سازمان اسناد انقلاب اسلامی سندی از آیت الله حسین غفاری در بایگانی ساواک را منتشر نموده است که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید

.....
مقایسه حکومت شاه با بنی امیه

تاریخ: ۵۳/۷/۱

شماره: ۵۰۱ ستاد بزرگ ارتشتاران

الف - مشخصات متهم: غیر نظامی حسین غفاری، فرزند عباس، دارای شناسنامه شماره ۲۹۲۵ صادره از آذر شهر متولد ۱۲۹۹، شغل امام جماعت مسجد الهادی، مسلمان، تبعه ایران، متأهل، ساکن تهران، بدون پیشینه کیفری، بازداشت از تاریخ ۵۳/۴/۱۸ تاکنون.

ب- موضوع اتهام: اقدام علیه امنیت کشور

ج- نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام: برابر محتویات پرونده نامبرده بالا به اتفاق فرزندش هادی غفاری در منابر مختلف مطالبی علیه مصالح کشور ایراد و ضمن سخنرانی ها در مساجد تهران و شهرستان ها و طرفداری از روحانیون مخالف دولت اقدامات و اصلاحات کنونی کشور را با زمان معاویه مقایسه نموده و چنین نتیجه گرفت که در حال حاضر وضع فعلی حکومت ایران با زمان معاویه تفاوتی ننموده و احتیاج است که از طرف جوانان افرادی چون امام حسین(ع) به پا خاسته و وضع امور کشور را به دست گیرند. نام برده به همین مناسبت توسط مأمورین انتظامی دستگیر و با قرار تأمین بازپرسی شعبه ۵ دادستانی ارتش بازداشت می گردد. متهم در تحقیقات معموله بیان داشته که مطالب حاد را شخصاً ترجمه و عیناً ایراد نموده است.

کشف کتب و اعلامیه های مضره در برگ ۴- 2 دلایل اتهام: ۱- اعتراف متهم در برگ ۴۴ پرونده نظریه ضابط در برگ ۴۷-3 پرونده

د- نوع بزه و انطباق آن با قانون: بزه از درجه جنحه محسوب و عمل ارتكابی از ناحیه متهم منطبق است با ماده ۵ قانون مجازات مقدمین علیه استقلال و امنیت مملکتی مصوب خرداد ماه ۱۳۱۰ که به استناد ماده مذکور کیفر متهم مورد تقاضا است.

هـ تاریخ و محل وقوع بزه: ۵۳/۴/۱۸، تهران دادیار دادستانی ارتش، سرگرد قضایی یدالله قیاسی
۵۳/۶/۳۱

.....

محبوبیت شهید غفاری نزد زندانیان

در یکی از روزهای سرد زمستان مسؤولان زندان برای آزار و اذیت زندانیان پتوهای آنها را بردند و به هر کدام یک پتو دادند که هم زیرانداز بود و هم روانداز. هیچ کس نمی توانست از شدت سرما در آنجا بخوابد.

ساعت ده شب شهید غفاری به پشت در زندان رفت و در را محکم زد. چپی ها و مجاهدین هم ایستاده بودند و هیچ کس جرأت اعتراض نداشت تا اینکه مسؤولان زندان حاضر شدند. شهید غفاری به آنها گفت: این آقایان سردشان است پتوهای آقایان را بدهید

مسؤول زندان برای آنکه نفاق ایجاد کند گفت: آقای شیخ! شما دیگر چرا از این منافقین و کمونیست ها دفاع می کنید

شهید غفاری در جواب گفت: هر چه هستند کمونیست ها با مسلمانها فرق نمی کنند یا این آقایان را ببرید بکشید یا اگر قرار است زنده بمانند پتوهایشان را بدهید، هوا سرد است... اگر شما فکر آنها را قبول ندارید من هم قبول ندارم ولی انسان باید از شرایط انسانی برخوردار باشد پتوهایشان را بدهید.

مسؤول زندان باز گفت: آقای شیخ بگو پتوی من را بدهید تا پتوی تو یک نفر را بدهیم

شهید غفاری گفت: ما اگر می خواستیم « من » باشیم اینجا نمی آمدیم اینجا که آمدیم برای آن است ما « بودیم من سردم نیست بدنم سالم و قوی است آقایان سردشان است اگر پتوها را ندهید » که همگی اعتراض می کنند و جنجال به راه خواهیم انداخت سپس ما همه شروع می کنیم به نماز خواندن آقایانی هم که خود را مارکسیست نشان می دهند نماز خواهند خواند. حالا پتوها را می دهید یا زندان را به هم بریزیم و درها را بشکنیم

مسؤول زندان گفت: آقای شیخ اگر جنجال راه بیندازی کتک مفصل خواهی خورد

کم کم صدای زندانیان در آمد و به تدریج صداها اوج گرفت و حیاط زندان شلوغ شد در نتیجه آنها مجبور شدند پتوها را برگردانند. پتوها که به داخل زندان آورده شد، صدای صلوات که سمبل بچه های مسلمان بود، بلند شد بعد از این واقع تعدادی از مارکسیست ها به او مراجعه کردند تا نماز بخوانند و شهید غفاری نماز را به آنها آموزش داد. آن شهید مجاهد در مباحثه با یکی از سران و رهبران مجاهدین به او گفت: « تو که سواد نداری و درس نخوانده ای تا رهبری فکری آنها را داشته باشی » او قبول کرده و مطالعات ابتدایی اسلام را شروع نمود

در اثر این مباحثه آن شخص دیگر در زندان به عنوان رهبر فکری شناخته نمی شد و بسیاری از چپی ها مسلمان شدند و تعدادی از مجاهدین از عقایدشان دست برداشتند از آن پس اذان گفتن نیز شروع شد و به دنبال آن نماز جماعت برپا گردید که شهید غفاری امام جماعت آن بود

آخرین ملاقات و وصایا

آخرین ملاقات خانواده شهید با او در زندان قصر انجام شد. در روزهای آخر زندان شهید غفاری در اثر شکنجه قادر نبود با پای خودش برای ملاقات حاضر شود دو نفر مأمور زیر بغل او را گرفته، در حالی که روی زمین می کشیدند برای ملاقات آوردند.

سر و صورت او نیز به شدت مضروب شده بود. وقتی سرش را بلند کرد تا خانواده اش را ببیند اولین کلمه ای که گفت این بود

این آخرین ملاقات من با شماست، من دیگر بعید می دانم بیش از این بتوانم مقاومت کنم. «
خانواده او گریستند و او نیز گریه کرد. خانواده اش به او گفتند گریه نکن ناراحت می شویم. او گفت نمی خواهم گریه کنم ولی بدنم خیلی درد می کند، بدنم را خرد کرده اند

سپس به همسرش گفت: کتک خوردن ارثیه ای بود که ما از امام موسی بن جعفر (ع) به ارث بردیم. این ارثیه را حفظ کنید. شما حتما هوای فرزندان را داشته باش

:و به فرزندش خطاب کرد

پسرم روحانیت را ول نکنی، من راضی نخواهم بود اگر شغل دیگری را انتخاب کنی، همین درس را که شروع کردی و به اینجا رساندی، همین را ادامه می دهی و مبادا از این راه برگردی و مواظب مادر باش

بیا به عنوان حامی دین و دفاع از امام . خیر دنیا و آخرت تو در آمدن به کسوت روحانیت است... صادق (ع) این راه را انتخاب کن

برو خدا را شکر کن که مردم وقتی ما را می بینند یاد « اللهم صل علی محمد و آل محمد » می افتند و این کلمات را می گویند و یاد فساد و فحشاء و دزدی نمی افتند. درست است که به مسخره می گویند اما وقتی چهره ما را می بینند صلوات برای آنها تداعی می شود و این خودش خیلی مهم است...

به جای تعقیبات نماز اگر بنشین و کتاب جبر و مثلثات را باز کنی و بخوانی، من به تو قول می دهم . که خداوند به عنوان تعقیب نماز صبح از تو قبول خواهد کرد

شهادت آیت الله حسین غفاری

ایشان بارها توسط ماموران رژیم ظالم سیستم شاهی دستگیر شدند، از جمله ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، هنگامیکه از سخنرانی برگشته بود، ماموران به خانه اش حمله کرده و او را دستگیر و زندانی و در زندان شهربانی مورد بازجویی و شکنجه قرار دادند. پس از آزادی، همچنان به مبارزه خود ادامه داد و بار دیگر توسط ساواک دستگیر شد.

آیت الله غفاری طی سالهای ۵۳-۱۳۵۰ به مبارزات خود شکل تازه ای داد و کمتر در میان آشنایان ظاهر می شد، در تیر ماه ۱۳۵۳، در تهران دستگیر شد و این آخرین دوران زندان این مبارز نستوه بود.

وی سرانجام در زندان بر اثر شکنجه و فشارهای وارده **(پای ایشان را در زندان اره کردند!)** در تاریخ ششم دی ماه ۱۳۵۳ به شهادت رسید. اداره ساواک دو روز پس از آن، در شانزدهم دی ماه خبر فوت ایشان را به خانواده وی اعلام و از آنان درخواست کرد که بی سروصدا و بی آنکه به کسی اما خانواده غفاری از امضای چیزی بگویند برای تحویل جنازه به دادستانی ارتش مراجعه کنند برگه فوت خودداری نمود و لذا اداره امنیت مجبور شد به منظور تدفین مخفیانه، جنازه او را شبانه به قم بفرستد.

به این ترتیب طلاب و مردم قم از موضوع باخبر شده و به طرز باشکوهی در تشییع جنازه او در صبح روز هفتم دی ماه شرکت کردند. در مسیر تشییع جنازه به سمت حرم حضرت معصومه (ع)، تعدادی از مراجع تقلید نیز به مردم پیوستند. حاضران در این مراسم شعارهایی نیز علیه حکومت سردادند که به دستگیری تعدادی از طلاب منجر شد.

چند روز بعد، آیت الله العظمی گلپایگانی مراسم ختم باشکوهی را برای مرحوم آیت الله شیخ حسین غفاری در مسجد اعظم قم برگزار کرد.

۱۳/۸/۵۷ بخشی از سخنان امام به مناسب شهادت ایشان

زجر ما این است که ما را حبس کردند یا زندان بردند یا زجر این است که پای بعضی از علماء را اره کردند (اشاره به آیت الله غفاری) آقا! توی روغن سوزاندند زجر ما این است که ۱۰ سال، ۱۵ سال، علمای ما در حبس هستند.

قطعه شعری از شهید غفاری

عاشق چو رو به کعبه صدق و صفا کند

احرام زکسوت صبر و رضا کند

در پیش ، راه بادیه گیرد غریب وار
ترک عشیره و بلد و اقربا کند
نگرزد از شداید و رنج مسافرت
در طی ره تحمل خار جفا کن^{۹۴}

شیخ علی اوسطی معروف به شیخ فلاخن انداز

از خداخواسته بود ۱۰ سال از عمرش را کم کند و به عمر امام خمینی (ره) بیفزاید "علاقه، اعتقاد و ایمان ایشان نسبت به امام خمینی (ره) و انقلاب ستودنی بود

هرگاه یادی از انقلاب و حال و هوای آن روزها می شود نام شیخ علی اوسطی یا شیخ سنگ قلاب به زبان جاری می شود

طلبه جوانی که از سال ۴۲ برای کسب علم به قم رهسپار شد اما طولی نکشید که آوازه نامش در سراسر قم یا حتی فراتر از قم پیچید و مثل بمب صدا کرد شیخی که نشانه گیری به هدف هایش بی عیب و نقص و بی بدیل بود. شیخ علی به تاسی از حضرت داود (ع) سنگ در قلاب می گذاشت و به سمت نیروهای طاغوت پرتاب می کرد او معتقد بود اگر ایمان باشد همان یک تکه سنگ کار خودش را می کند

شیخ علی اوسطی بعد از شرکت در قیام ۱۵ خرداد و تظاهرات و راهپیمایی و تحصن در فیضیه به مقر مبارزات و انقلاب و خون و شهادت یعنی چهار مردان، خیابانی که پیروزی انقلاب را از آن خود کرده است آمد

وقتی شیخ علی وارد چهار مردان شد با عمامه صورت خود را استتار می کرد و با سنگ قلاب یا فلاخنی که ساخته دست خود بود، سنگ ها را به هدف و نشانه پرتاب می کرد

این را محمد اوسطی فرزند شیخ علی اوسطی از خاطرات پدر بیرون می کشد و می گوید و در ادامه از اولین استفاده شیخ از سنگ قلاب می گوید: پدرم سنگ قلاب را برای اولین بار از قبرستان نو شروع کرد که از رودخانه روبروی قبرستان نو سنگ بر می داشت و به تانک های کماندوها که آن طرف

^{۹۴} <http://www.tabnakazarsharghi.ir/fa/news/32442>

مسجد اعظم ایستاده بودند پرتاب می کرد که یکی از افسرانی که بالای تانک ایستاده بود را با سنگ قلاب هدف گرفت و سنگ به صورت او اصابت کرد و به زمین افتاد، من و برادرم که در آن زمان ۱۶ و ۱۸ سال بیشتر نداشتیم همراه پدر بودیم اما به دلیل اینکه نکند نام پدر را به زبان بیاوریم ایشان می گفتند دنبال من نیایید یا اگر مرا همراهی می کنید نامی از من به زبان نیاورید.

وی بایان اینکه نشانه ها آن قدر دقیق بودند که هر جا را هدف قرار می دادند دقیقاً به هدف می خورد، می گوید: آقای روح الله حسینیان تعریف می کند زمانی که ما در زندان اوین زندانی بودیم یکی از افسران زندان آمد و از ما حلالیت طلبید و گفت مأموریت به قم دارد، دو ماه بعد با دست شکسته و آویزان به گردن به زندان بازگشت از او سؤال کردم چه خبر از قم؟ در پاسخ "...گفتند" یک شیخ سنگ قلاب به مچم زد و شکست

پسر شیخ علی اوسطی، پدر را حریف تن به تن کماندوها می داند و می گوید: کماندوها در زیر گذر خان می خواستند سید احمد خمینی (ره) را دستگیر کنند پدرم عبای خود را دوردستان می بندند و محافظ سید احمد می شوند و آن قدر کماندوها با چوب به دست ایشان می زنند و از قدرت و ایستادگی پدرم که یک روحانی بوده تعجب می کنند.

"این شربت را به نیابت شهادت می خورم"

وی از خاطرات شهادت پدر می گوید: در زمان انقلاب همیشه خیابان چهار مردان پر از کماندو و تانک های نظامی بود که به محض تظاهرات کماندوها وارد خیابان می شدند و شیخ با سنگ قلاب آن ها را مورد هدف قرار می داد و به آن ها آسیب می رساند به همین دلیل در حدود یک سال کماندوها دنبال ایشان بودند تا ترورشان کنند، ماه رمضان بود که به اتفاق خانواده رفته بودیم دربند شهر تهران، شب ها احیاء اعلامیه ها را در بین زنان و مردان پخش می کردیم یک روز قبل از عید فطر پدرم با مادرم به قم آمدند و روز عید فطر صبح به نماز عید به امامت آیت الله سید صادق روحانی می روند در راه برگشت به چهار مردان یکی از مبارزان زمان انقلاب بنام آقای شاه احمدی "سر کوچه ارگ به ایشان شربت می دهد پدرم می گوید "این شربت را به نیابت شهادت می خورم

در آن زمان دستور تیر زمینی را سرگرد ایمانی می داد، آن روز خود ایشان سوار ماشین در خیابان چهار مردان بودند که به محض دیدن شیخ علی اوسطی که در حال زدن سنگ قلاب به کماندوها بود، به ایشان شلیک می کنند و پدرم سر کوچه گذرخان به شهادت می رسد.

شهید شیخ علی اوسطی معروف به شیخ سنگ قلاب، مرد انقلابی و شجاع و باایمان زمانه مکرر به ۳ فرزند دختر و ۲ پسر خود نماز اول وقت، پیروی از ولایت، رعایت حق الناس و... را گوش زد می‌کند.^{۹۵}

شیخ جعفر شجونی

حجت الاسلام جعفر جوادی شجونی، معروف به جعفر شجونی در سال ۱۳۱۱ در گیلان به دنیا آمد. او به عنوان یکی از روحانیون مبارز طرفدار حضرت امام خمینی (ره)، از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۵۶ بارها توسط مأمورین شهربانی و ساواک شاه دستگیر شد.

وی در بازگویی خاطرات خود از آن روزها این گونه نقل می‌کند: «در سال ۱۳۵۲ چند وقتی بود که از طرف رژیم شاه به خاطر سخنرانی‌ها و مطالبی که در منبرهایم طرح می‌کردم ممنوع المنبر شده بودم. روزی آقای از من برای سخنرانی در مسجد حجت واقع در خیابان اتابک خیابان خاوران، روبروی پارک فدائیان اسلام (مسکرآباد سابق) دعوت کرد. با خودم گفتم اینجا کسی من را نمی‌شناسد، دعوت آن‌ها را قبول می‌کنم. سر وقت در مسجد حجت حضور یافته و بالای منبر رفتم. حدود نیم ساعت صحبت کرده بودم که ناگهان سر و کلاه مأمورین شهربانی پیدا شد، فهمیدم که برای دستگیری من آمده‌اند و به ناچار سخنرانی را نیمه تمام گذاشته و از منبر پایین آمدم. مرا دستگیر کرده و به پاسگاه هاشم آباد بردند و تا پاسی از شب در آنجا بودم. سپس یک عینک لاستیکی به چشمم زدند و دیگر جایی را نمی‌دیدم و مرا به کمیته مشترک ضد خرابکاری رژیم شاه... واقع در میدان توپخانه بردند...

روایت شجونی از قیام ۱۵ خرداد

حجت الاسلام جعفر شجونی به عنوان کسی که در ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲ حضور داشته، از خاطرات خود در آن روز اینگونه یاد می‌کند: «رئیس ساواک بازار، آشکارا می‌گفت شجونی روزی بدنه بازار را با سخنرانی به آتش می‌کشد. بنده آن زمان روزی ۱۰ تا ۱۲ بار سخنرانی داشتم ساعت ۱۲ شب ۱۵ خرداد همسر سید غلامحسین شیرازی به من زنگ زد که همسر مرا دستگیر کردند و مأموران

ساواک در هنگام دستگیری به شما فحاشی می کردند. تا لباس هایم را گم و گور کنم صدای زنگ خانه من به صدا درآمد تا مأموران موفق شوند در خانه مرا بشکنند من از دیوار همسایه پریدم و فرار کردم. البته تیمسار ساواک به همسر من گفت: "محمد تقی فلسفی، حاج اشرف کاشانی، شمس گیلانی را دستگیر کردیم به شوهرت بگو بیاید و خودش را معرفی کند به ما خوش می گذرد." چند وقتی که از قم فرار کردم در باغ های کرمانشاه پنهان بودم تا اینکه دوستانی را که دستگیر کردند بعد از سه ماه آزاد کردند. بعد از آنکه به ملاقات دوستان آزادهام رفتم مرا دستگیر کردند و بعد از یک روز، آزاد کردند»^{۹۶}.

آیه الله محمد یزدی

آیت الله یزدی با ورود به حوزه علمیه قم، مبارزه و درس را با هم شروع کرد و با شرکت در درس امام خمینی (ره) و جلساتی عمومی و خصوصی ایشان، توانایی و عزم خود را برای پی گیری جریانهای سیاسی و پیروی از خط مشی امام (ره) اعلام می دارد. ارتباط وی با امام با حاضر شدن در درس خارج اصول ایشان در مسجد سلماسی و پرسشهای علمی و سیاسی در پایان درس آغاز شد. در آن ایام، در عصرهای جمعه، بیشتر جوانان به سینما می رفتند و جو سینماها آکنده از فیلم های زشت و مبتذل بود. حضرت امام (ره) با توجه به این معضل، از تعدادی طلاب خواسته بودند که جلساتی را در عصرهای جمعه در شهرهای مختلف برقرار کنند. رساندن این پیام امام (ره) در برخی از شهرها، به عهده آیت الله یزدی قرار گرفت. جلسه معروف مسجد امام حسن عسگری (ع) واقع در قم نمونه ای از منبر و سخنرانی های وی است که هر یک از گویندگان به دستور امام راحل ده شب در آنجا به سخنرانی پرداختند. هنگامی که نوبت به آیت الله یزدی رسید، به جای ده شب، بیست شب آن جلسه را اداره کرد. عنوان بحث های وی در آن بیست شب، «انقلاب های تاریک و روشن» بود که امام (ره) نیز یک شب به آن محفل آمد و تا پایان جلسه هم حضور داشتند.

سخنرانی های ایشان در آن ایام، داستان هایی دارد که در کتاب خاطرات ایشان آمده که کسی محضر امام شکایت کرد و باعث شد امام خمینی (ره) ایشان را احضار فرماید و پس از نصیحت به شاکی فرمودند من در جریان مطالب منبرهای شما در مسجد امام هستم و شیشه عطری هدیه و

برای ایشان دعا کردند. ویژگی سخنرانی‌های آیت الله یزدی این بود که در سخنرانی خود ضمن بیان مکتب و روش اهل بیت(ع) و نیز خط مشی دشمنان آنها، واقعیات مبارزه و مصداق‌های کنونی دشمنی با اهل بیت(ع) را بیان می‌کرد؛ مثلاً در باره نهضت امام حسین سلام الله علیه سخن می‌گفت و بدی و پلیدی یزید و پیروانش را به مردم گوش زد می‌کرد. سپس حسینیان زمان و یزیدیان این دوره را با ویژگی‌های آنها و با انطباق با صدر اسلام بیان می‌فرمود. کتاب «حسین بن علی را بهتر بشناسیم» حاصل این سخنرانی‌ها بود که چند بار، ساواک آن را از بازار جمع‌آوری کرد.

ساواک که این گونه افشاگری‌ها را بر نمی‌تافت، آیت الله یزدی را بارها دستگیر و ممنوع المنبر کرد؛ از جمله دستگیری بعد از ۲۱ رمضان در مسجد جامع قم و پس از سخنرانی در منزل آیت الله العظمی گلپایگانی را می‌توان نام برد. ساواک بارها ایشان را تبعید کرد که طولانی‌ترین آنها پس از بندر لنگه و بوشهر، رودبار بود؛ اما آیت الله یزدی در دوره تبعید نیز دست از مبارزه برنمی‌داشت و بارها به طور مخفیانه به تهران و قم می‌آمد و در جریان امور قرار می‌گرفت و اعلامیه‌های امام را برای مردم و علمای شهرها می‌برد. ایشان در قم و تهران جلساتی را به صورت مخفی تشکیل می‌داد و با افراد و جریان‌های گوناگون به تبادل نظر می‌پرداخت که به جلسات زیرزمینی شهرت یافته بود.

از دیگر فعالیت‌هایی که در کارنامه سیاسی آیت الله یزدی می‌درخشد، پناه دادن به آن دسته از سربازان فراری بود که پس از دستور امام(ره) و پیش از پیروزی انقلاب، از ارتش گریخته و به مردم پیوسته بودند. منزل او در آستانه پیروزی انقلاب مرکز تلاش‌ها و نیز حل و فصل بسیاری از امور جریان‌های انقلاب بود. همان منزلی که امام(ره) پس از پیروزی انقلاب و مراجعت به قم، در آن ساکن شدند.^{۹۷}

آیه الله احمد جنتی

آیه الله احمد جنتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در سخنرانیها، اجتماعات عمومی و جلسات خصوصی همواره به افشای ماهیت پلید حکومت پهلوی و ضرورت براندازی این حکومت وابسته می‌پرداخت. او که خود سالها شاگرد مرجع عالی قدر شیعه، امام خمینی(ره) بود، همواره دیگران را

^{۹۷} http://jameehmodarresin.org/home/128-azae-jameeh/azae-kononi/yazdi-mohammad/75-zendegi-yazdi-mohammad.html

به پیروی از راه امام (ره) دعوت می‌کرد. از سوی دیگر در درون حوزه، ضمن ملاقات با علما و مراجع، آنها را از آخرین اخبار حرکت انقلابی امام و مردم با خبر می‌ساخت.

او با عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، به برنامه ریزی هماهنگ برای برپایی راهپیمایی‌ها، نوشتن اعلامیه‌ها و ارتباط با دیگر مراکز مرتبط با نهضت امام خمینی (ره) - همانند جامعه روحانیت مبارز - می‌پرداخت. آیه الله جنتی همواره ارتباط خود را با امام (ره) حفظ می‌کرد تا با الهام‌گیری از ایشان، از آخرین فعالیتهای مبارزاتی در قم، نجف و دیگر شهرها اطلاع پیدا کند.

او بارها در قم، رفسنجان و جزیره خارک مورد تهدید و تعقیب رژیم شاه قرار گرفت و چند بار در قم بازداشت شد. او سه نوبت به زندان رفت و مجموعاً سه ماه زندانی شد و یک بار هم دستگیر و به مدت سه سال به اسدآباد همدان تبعید شد.^{۹۸}

آیه الله علی مشکینی

زندگی آیت الله مشکینی سرشار از مبارزات و تلاش‌های سیاسی برای تحقق حکومت اسلامی است. وی از نخستین افرادی بود که به نهضت امام خمینی (ره) پیوست. مشکینی در جلسات مخفی مبارزان شرکت می‌کرد از این رو حدود چهار ماه در تهران متواری شده بود و سپس ایران را به مقصد عراق ترک کرد. با بازگشت به قم در همان روز اول دستگیر شد و ساواک از او خواسته بود تا ۴۸ ساعت بعد از قم خارج شود. از این رو به مشهد رفت و ۱۵ ماه در آنجا مشغول تدریس شد و بار دیگر به حوزه علمیه قم آمد و مبارزات را پی گرفت؛ اما پس از مدتی به همراه ۲۷ نفر از اساتید و فضلاء حوزه تبعید شد. از این رو به زادگاه خود رفت ولی پس از سه ماه ساواک وی را دستگیر و به ماهان کرمان و گلپایگان تبعید کرد. وی پس از دو سال نیز به کاشمر تبعید شد و در طول دوره تبعید نیز دست از مبارزه برنمی‌داشت؛ این گونه بود که ساواک او را به مکان دیگری منتقل می‌کرد...^{۹۹}

شهید آیه الله سید اسد الله مدنی

مبارزات آیه الله مدنی به دوران پیش از شکل‌گیری انقلاب اسلامی مربوط می‌شود آیه الله مدنی پیش از نهضت سال ۱۳۴۲ در ایران با فرقه‌های گمراه در ستیز بود. بذر بدفرجام بهائیت در کشورهای اسلامی که به وسیله استعمار انگلیس پاشیده شد و نهال آن در

^{۹۸} <http://www.akairan.com/biography/lider/20148723552.html>

^{۹۹} <https://www.farsnews.com/news/8605080617>

دامن کج اندیشان باصلاح روشنفکر پرورش یافته بود. در اندک مدتی توسط دستهای پنهان در ممالک اسلامی بویژه شیعه نشین ترویج یافته با ورود فرهنگ بیگانه و بازگشت روشنفکران غربزده از پرورشگاه خود، این کیش ضد مذهب به اوج خود رسید.

رضا خان و عاملان دیگر غرب در ایران برای کوبیدن اسلام خصوصا مکتب حیاتبخش تشیع به ترویج کنندگان مرام بهائی گری میدان داده بودند و این تفکر ضد دینی در سراسر ایران بویژه در آذربایجان بدون موانع در حال گسترش بود

آیه الله مدنی در چنین روزگار بود که از حوزه علمیه به زادگاهش بازگشت و مدتی در آنجا ماندگار گردید و از آن روز دوران مبارزات وی نیز شکل گرفت. وی در کنار نواب صفوی در مقابل افکار پوچ کسروی ها نیز مقاومت کرد. از همین رو وقتی شهید نواب مصمم به مبارزه شد در تهیه اسلحه وی را یاری کرد. در حوزه نجف در بین دوستان آیه الله مدنی معروف بود که ((اسلحه ای که نواب صفوی تهیه کرد با پول کتابهای آیه الله مدنی بود.))

در کنار امام خمینی

پس از کوچ کردن امام خمینی از ترکیه به عراق و اقامت در نجف آیه الله شهید مدنی از جمله کسانی بود که به موجب عشق و ارادت افزون به امام در سخت ترین روزها در کنار ایشان بود. آیه الله مدنی چه در نجف و چه در روزهایی که برای امر تبلیغ به ایران سفر می کرد از امام نیز سخن می گفت و رسالت و وظایف مؤ منین را در مقابل رژیم پهلوی بر ایشان گوشزد می کرد. و این بود که در سالهای ۵۱ - ۵۰ از جانب سازمان امنیت وقت کشور (ساواک) تحت مراقبت قرار گرفت و به جرم اختلال (!) در امنیت منطقه تبعید گردید. مدتی در نورآباد ممسنی (۲۲ ماه)، زمانی در گنبد کاووس (یازده ماه) و سرانجام به بنادر گرم جنوب و کردستان، همچنان این سید بزرگوار زندگی اش در تبعیدگاهها سپری گشت.^{۱۰۰}

شهید آیه الله سید محمد حسینی بهشتی

آغاز مبارزات سیاسی

هر چند که در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ در گردهمایی‌ها و نشست‌های سیاسی نهضت ملی شدن صنعت نفت در تهران و اصفهان شرکت می‌کرد، اما به گونه پیگیر تلاش‌های خود به رهبری روح‌الله خمینی را در سال ۱۳۴۱ و با تشکیل کانون دانش‌آموزان قم، با همراهی محمد مفتاح، آغاز کرد. پس از سخنرانی او در جشن روز مبعث در دانشگاه تهران، هسته‌ای پژوهشی برای پژوهش پیرامون حکومت اسلامی تشکیل شد. به دستور ساواک، از قم به تهران فرستاده شد و در آن‌جا با هموندان هیئت‌های موقوفه اسلامی ارتباط برقرار کرد. با پیشنهاد شورای مرکزی موقوفه، روح‌الله خمینی برای این گروه شورای روحانیت و فقاہت تعیین کرد که محمد بهشتی به همراه مرتضی مطهری، محی‌الدین انواری و مهدی مولایی تشکیل دهندهٔ آن بودند. در سال ۱۳۴۳ در اثر فشار ساواک از آموزش و پرورش منتظر خدمت شد.

در سال ۱۳۴۳ کار ساختمان مسجدی در هامبورگ که ساخت آن با حمایت سید حسین طباطبایی بروجردی و هزینه شاه آغاز شده بود، رو به پایان بود. به دلیل بازگشت محمد محقق (نمایندهٔ ایه الله سید حسین طباطبایی بروجردی) به ایران، مسلمانان هامبورگ از مراجع قم برای مسجد درخواست روحانی کردند. سید محمد هادی میلانی و حایری، بهشتی را برای این کار انتخاب کردند. از سوی دیگر به دلیل کشته شدن نخست‌وزیر حسن علی منصور به دست فداییان اسلام و نقش شاخهٔ نظامی هیئت‌های موقوفه در آن، دوستان بهشتی به دنبال خارج کردن او از کشور بودند. نخست ساواک از صدور گذرنامه برای این سفر جلوگیری کرد. اما با تلاش سید احمد خوانساری این مشکل برچیده شد و او در اسفند ۱۳۴۳ به آلمان رفت و در شکل‌گیری مرکز اسلامی هامبورگ و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (گروه فارسی‌زبانان) ایفای نقش کرد. در این مدت به سفر حج رفت و نیز سفرهایی به ترکیه، سوریه، لبنان و عراق برای آشنایی با تلاش‌های اسلامی و دیدار با موسی صدر و ایه الله روح‌الله خمینی انجام داد. در ۱۳۴۹ سفری به ایران داشت که در آن سفر از سوی ساواک ممنوع‌الخروج شد و اقامت ۵ سالهٔ او در آلمان پایان یافت.

پس از بازگشت به ایران، دوباره در آموزش و پرورش مشغول به کار شد و سپس به عنوان کارشناس ارشد در کتاب‌های علوم دینی در سازمان تدوین کتاب‌های درسی ایران اشتغال داشت و به همراه محمد جواد باهنر به گردآوری کتاب‌های درسی برای مدرسه‌ها پرداخت. وی همچنین از سوی وزارت فرهنگ به مأموریت‌هایی، از جمله به آبادان، فرستاده شد. علاوه بر آن در کنار کارهای علمی و تکمیل کتاب‌های در دست نگارشش و کارهای حوزه، جلسه‌های تفسیر قرآن را در

«مکتب قرآن» برگزار می‌کرد که دختران و پسران جوان در آن شرکت می‌کردند. نیز در مناسبت‌های گوناگون به سخنرانی می‌پرداخت. در فروردین ۱۳۵۴ به اتهام اقدام علیه امنیت ملی بازداشت شد و چند روزی را در زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری گذراند. پس از آن دیگر جلسات تفسیر ادامه نیافت. از سال ۱۳۵۵ در تلاش‌هایی برای ایجاد هسته‌های تشکیلاتی شرکت داشت که به ایجاد جامعه روحانیت مبارز انجامید. از سال ۱۳۵۶ با اوج‌گیری انقلاب بر دامنهٔ کوشش‌هایش افزود. در بهار ۱۳۵۷ سفری به اروپا و آمریکا داشت. هدف او در این سفر دیدار با دانشجویان و استادان دانشگاه و هماهنگی حرکت‌های سیاسی گروه‌های باورمند به رهبری ایه الله روح‌الله خمینی بود. پس از سفر امام خمینی به فرانسه نیز برای دیدار با او به پاریس رفت. در عاشورای ۱۳۵۷ پس از سخنرانی‌اش بازداشت شد و مدت کوتاهی را در زندان اوین و کمیتهٔ مرکزی بود^{۱۰۱}

شهید آیه الله مرتضی مطهری

استاد مطهری از همان اول یا حضرت امام(ره) هماهنگ و هم صدا بودند و روابط ایشان با حضرت امام برقرار بود و کارهای سری می‌کردند. وقتی امام در نجف بودند با ایشان روابط داشتند. وقتی هم امام در پاریس بودند ایشان به دیدن حضرت امام می‌رفتند. در پانزده خرداد ۴۲ وقتی امام را بازداشت کردند ایشان هم از کسانی بودند که بازداشت شدند.

شهید مطهری حلقه وصل و رابط امام با انقلابیون و مردم بود. در این مورد مرحوم حجت الاسلام موحدی ساوجی می‌گویند: در تهران آیت الله مطهری و چند نفر با امام مع الواسطه در ارتباط بودند و آن‌ها بودند که پیغام‌ها را به کل افراد انقلابی در سطح تهران می‌رساندند پیام‌ها معمولاً در قم گرفته می‌شد، اما یک سالی را که ترکیه بودند ارتباطی با خارج نداشتند. ولی در زمانی که در عراق بودند با پیروزی انقلاب و لو با واسطه ارتباط برقرار می‌کردند افراد می‌رفتند و پیام‌ها را شفاهی از امام می‌گرفتند و می‌آمدند و عمل می‌کردند و یا به وسیله مکاتبه و نامه ارتباط انجام می‌شد اما در واقع این ارتباط وجود داشت. بدون تشبیه بگویم دوران تبعید امام از ترکیه به عراق تا سال ۵۷ و بازگشت امام به ایران تقریباً غیبت صغری ولی عصر(روحی نه الفداء) بود که ملت ایران در میان خودشان امام را

نداشتند اما کسانی که نایب امام بودند وکیل و رابط بین امام و مردم بودند هر چند که این وکالت و نیابت نبود امام مردم می دانستند و می شناختند که این ها افراد مورد اعتماد امام هستند و از این طریق رهنمودها و پیام ها را می گرفتند و عمل می کردند

استاد شهید مطهری در مبارزات سیاسی دوران انقلاب تأثیرات عمیق و بنیانی داشتند. ایشان به مبارزات مردم و انقلابیون نظارت مستمر داشتند. به مبارزات انسجام می بخشیدند همچنین موجب انسجام و تقویت مبارزان می شدند.

در سال ۱۳۴۸ به خاطر صدور اعلامیه‌ای با امضای وی و علامه طباطبایی و سید ابوالفضل موسوی زنجانی مبنی بر جمع اعانه برای کمک به آوارگان فلسطینی و اعلام آن طی یک سخنرانی ضداسرائیلی در حسینیه ارشاد دستگیر شد و مدت کوتاهی در زندان تک سلولی به سربرد. از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱ برنامه‌های تبلیغی مسجد الجواد را زیر نظر داشت و غالباً خود سخنران اصلی بود، تا اینکه آن مسجد و به دنبال آن حسینیه^۱ ارشاد تعطیل گردید و بار دیگر مطهری دستگیر و مدتی در بازداشت قرار گرفت. پس از آن مطهری سخنرانی‌های خود را در مسجد جاوید و مسجد ارک و غیره ایراد می کرد. بعد از مدتی مسجد جاوید نیز تعطیل گردید. در حدود سال ۱۳۵۳ ممنوع‌المنبر گردید و این ممنوعیت تا پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ ادامه داشت.

ایشان ارتباط دهی به مبارزه را بر عهده داشتند و با سخنرانی ها و مقالات و حتی با کتاب های خود افکار مردم را آماده می کردند و شبکه ای را ایجاد می کردند که به هنگام نیاز بتوانند از آن استفاده کنند. علاوه بر این استاد هدایت عرصه مبارزه را بر عهده داشتند، مخصوصاً در تحصن دانشگاه تهران قبل از ورود حضرت امام(ره) به کشور ایشان نقش اساسی داشتند

شهید مطهری بدون شک یکی از ارکان مبارزه در هنگام اوج گیری آن در تهران بود و یکی از دو-سه نفر افرادی که امام نهایت اطمینان و اعتماد را در اداره قضایای ایران و تهران- که مرکز همه مسایل بود- به ایشان داشتند. (مقام معظم رهبری)

علاوه بر این که شهید مطهری از ارکان مبارزه بود. تشویق ها و مساعدت های فکری و رفع ابهامات مبارزان از دیگر تاثیرات استاد مطهری بود. شهید مرتضی مطهری نسبت به ابعاد مبارزه نامل و ژرف نگری داشتند و تصمیمات مبارزاتی را با قاطعیت اتخاذ می کردند. در جلسات روحانیت مبارز مثلاً پیرامون سخنرانی برنامه ریزی و صحبت می شد. از جمله از سال ۵۶

به بعد زمانی که شور انقلابی پیدا شد و شهادت آقا مصطفی پیش آمد و جلسات هفتم و چهارم گرفته شد و راهپیمایی در شهرهای مختلف انجام شد، در جلسه ها بحث و مذاکره صورت می گرفت و سرانجام به یک جمع بندی می رسیدند. کسی که معمولا در تصمیمات حرف آخر را می گفت معمولا شهید مطهری یا شهید بهشتی بود

استاد مطهری در تمام میدان مبارزه حضور فعال و جدی فعال داشته است. از پخش اطلاعیه ها تا شرکت در قیام ها صحنه گردان میدان بود. استاد ابتدا در پخش اطلاعیه ها تا شرکت در قیام سال ۴۲ نقش فعال داشتند. بارها از سوی عمال رژیم شاه بازداشت شده و زندانی شده بودند. اختلافات بین روحانیون را از بین می برد و مانع انفکاک در صفوف مبارزه می شد. استاد در جذب نسل جوان و روشنفکر به خصوص بعد از راه انداختن حسینیه ارشاد نقش فوق العاده ای ایفا کردند.^{۱۰۲}

وجود دانشمند مبارز، علامه مرتضی مطهری، خطر بزرگی برای استکبار جهانی بود لذا بدنبال ترور او بودند و این شخصیت بزرگ جهان اسلام را در اردی بهشت ۱۳۵۸ بشهادت رساندند.

شخصیت های مانند امام خمینی، آیت الله خامنه ای، از شخصیت مرتضی مطهری تجلیل کرده اند. برخی از این موارد عبارتند از:

امام خمینی: «اینجانب نمی توانم احساسات و عواطف خود را نسبت به این شخصیت عزیز ابراز کنم. آنچه باید عرض کنم درباره او این است که خدمت های ارزشمندی به اسلام و علم نمود و موجب تأسف بسیار است که دست جنایتکاران، این درخت ثمربخش را از حوزه های علمی و اسلامی گرفت.» «مطهری فرزندی عزیز برای من و پشتوانه ای محکم برای حوزه دینی و علمی و خدمتگزاری سودمند برای ملت و کشور بود. او در عمر کوتاه خود آثار جاویدی به یادگار گذاشت.» «که پرتوی از وجدان بیدار و روح سرشار از عشق او به مکتب بود

آیت الله سید علی خامنه ای: کمتر کسی و کمتر اندیشمندی را مانند استاد شهید مطهری می توان یافت که با این ظرفیت فکری و روحی مشغول به کار باشد. هر سخنرانی این شهید عزیز را می توان

یک کار تخصصی و پرمایه دانست. لذا شایسته است بر روی مبانی فکری و خط فلسفی ایشان کارهای زیادی بشود. آثار استاد شهید مطهری مبانی فکری نظام جمهوری اسلامی ایران است.^{۱۰۳}

آیه الله محمد امامی کاشانی

آیت الله امامی کاشانی از سال ۱۳۴۰ ش فعالیت های سیاسی خود را علیه رژیم با سخنرانی های خود در جلسات هفتگی و مساجد تهران آغاز کرد. هم زمان با سخنرانی های امام خمینی در قم و صدور اعلامیه های ایشان، وی نیز سخنرانی های خود را حول سخنان و بیانیه های امام آغاز کرد که برای رژیم مزاحمت هایی را دربرداشت. اوج این سخنرانی ها در پانزده خرداد بود.

آیت الله امامی کاشانی بعد از قیام پانزده خرداد، دستگیر و زندانی شد؛ زیرا وی را یکی از مسببین این جنبش مردمی می دانستند. در زندان به او گفتند که شما دین را در سیاست دخالت داده اید و اسلام را که دین سنتی است به صورت یک ایده و طرز تفکر معرفی می کنید.

رژیم چون هیچ گونه مدرکی علیه او نداشت، بعد از چند روز او را آزاد کرد. آیت الله امامی کاشانی به اتفاق آیات مهدوی کنی، شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتاح، حجج اسلام ملکی، هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری و مروارید در جلسات مخفی حضور پیدا می کردند و گاهی اوقات هم توسط مأمورین ساواک دستگیر می شدند. وی در تاریخ ۱۳۴۸/۹/۲۷ به اتفاق برخی از روحانیون در جلسه ای که در منزل حسین کاشانی تشکیل دادند، راجع به اعزام طلاب علوم دینی به شهرستان ها و روستاها برای سازمان دادن به فعالیت های سیاسی مردم تصمیماتی اتخاذ کردند. همچنین در تاریخ ۱۳۴۸/۱۱/۲۷ در منزل محمدعلی موحدی کرمانی، آیت الله محمد امامی کاشانی و جمعی دیگر از روحانیون جلسه ای تشکیل دادند و از ماهیت ضد دینی دو فیلم ساخته شده در آن زمان به نام های «گاو» و «دختر جنگل» انتقاد کردند.

آیت الله امامی کاشانی در سال ۱۳۴۹ به اتفاق جمعی از روحانیون و علما به مناسبت درگذشت آیت الله محسن حکیم، تلگراف تسلیتی به امام خمینی در نجف صادر کردند. وی در سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ ش سخنرانی های متعددی در مساجد تهران از جمله مسجد هدایت، علیه رژیم ایراد می کرد و ضمن روشنگری مردم، به فعالیت های ضددینی رژیم حول محورهایی مانند انفال، ثروت های

عمومی و تعلق آن به همه ی مردم ، انتقاد از استعمار و توطئه ی آن علیه اسلام سخنانی بیان می نمود.

در سال ۱۳۵۱ که ساواک فعالیت های سیاسی و سخنرانی های آیت الله امامی کاشانی را تحت نظر داشت، رادیو تلویزیون ملی ایران به او و شش نفر از وعاظ تهران از جمله مرتضی مطهری، دکتر جواد مناقبی، ناصر مکارم شیرازی، ابوالقاسم خزعلی و سید عبدالکریم هاشمی نژاد پیشنهاد کرد که هر کدام به مدت پنج شب سخنرانی نمایند. آنان به حيله ی رژیم پی بردند و هدف دستگاه از این توطئه را ایجاد تفرقه در میان روحانیون دانسته و از سخنرانی خودداری کردند. او در سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ شب ها در مسجد چهارراه کوکاکولای تهران جلسات سخنرانی داشت و امامت جماعت آن مسجد را نیز بر عهده گرفته بود. ظهرها هم در مسجد جلیلی تهران - که پیشنماز آن آیت الله مهدوی کنی بود - سخنرانی می کرد. وی یکی از سخنرانی های خود را در مسجد چهارراه کوکا کولا به تحلیل صلح امام حسن (ع) و پیروزی او علیه دیکتاتوری وقت اختصاص داد. هدف وی از این سخنرانی این بود که به مردم در مورد مبارزه با رژیم وعده ی پیروزی بدهد. پس از سخنرانی مزبور، ساواک وی را تهدید به تبعید کرد. آیت الله مهدوی کنی که در مسجد جلیلی سخنرانی می کرد، به گنبد تبعید شد. آیت الله امامی کاشانی هم قرار بود که تبعید شود و رژیم هم به گمان خود بنا را بر تبعید ایشان گذاشته بود. بنابراین پس از هجرت امام خمینی از نجف به پاریس، هنگامی که آیت الله امامی کاشانی به شهربانی رفت و تقاضای گذرنامه برای سفر به فرانسه نمود. در شهربانی پس از آگاهی از هویت واقعی او و از اینکه وی در تبعید نبود ابراز شگفتی کردند و از دادن گذرنامه به وی خودداری کردند. در

پرونده های شهربانی و ژاندارمری، مدارکی دال بر اقامت ایشان در تبعید درج شده بود. از زمانی که آیت الله محمد بهشتی از هامبورگ به ایران آمد، آیت الله امامی کاشانی، همراه ایشان و آیت الله مهدوی کنی و آیت الله عبدالکریم موسوی اردبیلی، هسته ی مرکزی روحانیت مبارز تهران را تشکیل دادند و مرتب علیه رژیم بیانیه صادر می کردند. آنها تهران را به چهار منطقه برای فعالیت های مبارزاتی خود تقسیم کرده بودند.

در سال ۱۳۵۶ روزنامه ی اطلاعات مورخه ی ۱۷ دی ماه به روحانیت و حضرت امام خمینی توهین نمود. آیت الله امامی کاشانی همراه برخی از روحانیون و علما، طی اعلامیه ای با اظهار تأسف از این اقدام گستاخانه ی رژیم، از اقدام مراجع عظام و طلاب در تعطیل کردن کلاس درس و اقدام مردم در تعطیل کردن کسب و کار تجلیل به عمل آوردند. در فروردین سال ۱۳۵۷ در بحبوحه ی

مبارزات ضد رژیم مردم، دستگاه حاکمه در شهرهای یزد، جهرم و اهواز به کشتار مردم دست زد. در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ آیت الله امامی کاشانی به اتفاق سایر همزمانش ضمن ابراز انزجار از این فاجعه، مردم را به شرکت در مراسم بزرگداشت شهدای حادثه ی مزبور در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۱ در مسجد جامع بازار تهران دعوت کردند. در شهریور ماه ۱۳۵۷ آیت الله امامی کاشانی همراه عده ای از روحانیون، طی اعلامیه ای، حادثه ی آتش سوزی در سینما رکس آبادان و کشتار مردم توسط مأمورین رژیم را محکوم کردند. در شهریور ۱۳۵۷ رژیم حادثه ی جمعه ی خونین را در میدان ژاله ی تهران آفرید و آیت الله امامی کاشانی در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۱۷ یعنی چهلمین روز شهادت مردم تهران، در تظاهراتی یاد شهدای مزبور را گرامی داشتند و روز دوشنبه ۱۳۵۷/۶/۲۴ را تعطیل و عزای عمومی اعلام کردند. ایشان در همان سال طی اعلامیه ای از مردم خواستند که در هنگام برگزاری جشن های نیمه ی شعبان از چراغانی و تبادل تبریک خودداری و به برگزاری مجالس آگاه کننده اقدام کنند.^{۱۰۴}

آیه الله مهدوی کنی

آیت الله مهدوی کنی (قدس سره) با ورود به حوزه علمیه و آشنایی با دیدگاههای حضرت امام خمینی (ره) و مشاهده ظلم و ستمی که در حق اسلام، علما و مردم می شود، روش سیاسی حضرت امام خمینی (ره) را به عنوان شیوه ای که می تواند باعث احیای تشیع گردد، برگزیدند. اولین دستگیری ایشان در ۱۸ سالگی (۱۳۲۸ شمسی) در اردستان بود که به شکنجه، تبعید و زندانی شدن ایشان و بعضی از طلاب و مبلغان همراه منجر شد. با رسیدن این خبر به قم، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به نخست وزیر وقت (اقبال) اعتراض نموده و عنوان کردند که چرا فرزندان مرا زده اید و دستگیر کرده اید.

آیت الله مهدوی کنی (قدس سره)، در داخل حوزه علمیه فعالیت سیاسی خود را شروع کردند. از جمله فعالیت های مهم ایشان عضویت در مجمعی سیاسی بود که افرادی چون آیات و حجج اسلام سعادت پرور (پهلوانی)، محمدی گیلانی، محفوظی، خادمی اصفهانی، شمس، سمندری، جنیدی، حاج شیخ عباس ورامینی و... در آن حضور داشتند. بخشی از فعالیت های این مجمع تحلیل فضای سیاسی کشور بود. همچنین اعضای این مجمع سعی می کردند با خرید کتب کمونیست ها و ماتریالیست ها، پس از مطالعه و مباحثه در برابر آنها پاسخ تهیه کنند و در جریانات سیاسی وقت حضور داشته

باشند.

از دیگر برنامه‌های ایشان، فعالیت در مجامع علمی و سیاسی با حضور برخی دوستانشان مانند حضرات آیات شهید مطهری، شهید بهشتی، موسوی اردبیلی و... بوده است. در این جلسات مباحثی مانند اقتصاد اسلامی و حکومت اسلامی مورد بحث و بررسی بوده است که در نهایت منجر به تأسیس هسته‌هایی مثل جامعه روحانیت مبارز تهران و تهیه اساسنامه مبارزاتی و دینی برای آن شد. فعالیت‌های آیت الله مهدوی کنی (قدس سره) در مسجد جلیلی، جنبه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی داشته است. اصرار معظم‌له بر طرح دیدگاه‌های حضرت امام (ره) و فعالیت‌های سیاسی ایشان منجر شد که پس از چندین بار دستگیری و بازداشت کوتاه مدت، هجوم به منزل و ایجاد محدودیت برای سخنرانی، منبر و تدریس، نهایتاً در رمضان سال ۱۳۵۳ شمسی ایشان بازداشت و به بوکان تبعید شوند. در ادامه، آیت الله مهدوی کنی (قدس سره) پس از روشن شدن نقش ایشان در پرونده دیگری که از پرونده عمومی طرفداری از حضرت امام (ره) سنگین‌تر بود، از بوکان به مهاباد و سپس به تهران اعزام می‌شوند و در کمیته مشترک ضد خرابکاری و ساواک مورد بازجویی و شکنجه‌های جسمی و روحی قرار می‌گیرند. بخشی از اتهاماتی که ساواک به ایشان وارد نمود، ارتباط با مبارزان ضد رژیم شاه و کمک مالی به خانواده زندانیان بود. معظم‌له به چهار سال زندان محکوم می‌شوند که پس از دو سال و همراه با فضای سیاسی سال ۵۵ به همراه برخی دیگر از زندانیان سیاسی آزاد می‌شوند.

مبارزات آیت الله مهدوی کنی (قدس سره) علیه حکومت طاغوت تا پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی زیر نظر حضرت امام (ره) ادامه می‌یابد.^{۱۰۵}

شهید ایه الله مفتاح

ایشان در حالیکه استادی بزرگ در قم بودند، پا به عرصه دانشگاه گذاشته و تا درجه دکترا ادامه تحصیل دادند. شهید مفتاح که توطئه استعمار در جدا نگاه داشتن دو قشر دانشگاهی و روحانی، از هم را با تمام وجود احساس کرده بود، ایجاد وحدت میان این دو قشر مهم جامعه را وجهه همت خود قرار داد و در کنار آموزش و تدریس و تربیت نیروهای جوان به مبارزه با رژیم پهلوی پرداخت. در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۴۲، سخنرانی‌های او در شهرهای مختلف در روشن ساختن مواضع

نهضت اسلامی و افشای چهره رژیم پهلوی بسیار مؤثر بود که با آگاهی ساواک این جلسات تعطیل و ایشان دستگیر و مورد آزار و اذیت ساواک قرار گرفت.

محبوبیت و مقبولیت شهید مفتاح در میان طلاب و دانش‌آموزان موجب شد که او را از آموزش و پرورش اخراج و در سال ۱۳۴۷، به نواحی بدآب و هوای جنوبی ایران تبعید کنند و بعد از سپری شدن مدت تبعید نیز از ورود ایشان به قم جلوگیری به عمل آمد و ایشان با اقامت در تهران به تدریس از دانشکده الهیات مشغول شد. ایشان به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان امامت جماعت مسجد دانشگاه را عهده‌دار شد. سخنرانی‌های ایشان در مسجد دانشگاه در ترغیب نسل روشنفکر و تحصیل کرده به اسلام اثر بسزایی داشت. شهید مفتاح همچنین در حسینیه ارشاد نیز به فعالیت‌های تبلیغی و علمی می‌پرداخت و پس از تعطیلی این حسینیه بوسیله ساواک، ایشان با قبول امامت مسجد جاوید در سال ۱۳۵۲، هسته دیگری از دانشجویان و روشنفکران را به دور خود جمع نمود. در آذر ۱۳۵۳ مسجد جاوید مورد هجوم ساواک قرار گرفت و شهید مفتاح نیز دستگیر و زندانی شد.

یاد و خاطره نماز عید فطر سال ۱۳۵۷ که در قیطریه تهران و با استقبال بی‌نظیر مردم تهران به امامت شهید مفتاح انجام شد در تاریخ انقلاب همیشه می‌درخشد. در خطبه‌های این نماز، شهید مفتاح برای اولین بار نام امام خمینی را آشکارا بر زبان جاری و رهبری امام را مورد تأکید قرار داد و روز پنجشنبه ۱۶ شهریور را به عنوان تجلیل از شهدای نهضت تعطیل اعلام کرد که زمینه‌ساز راهپیمایی ۱۷ شهریور و وقایع جمعه سیاه گردید.

شهید مفتاح با تشکیل شورای انقلاب از سوی امام به عضویت این شورا درآمد. سرانجام این شهید بزرگوار در روز ۲۷ آذر ۱۳۵۸، هنگام ورود به دانشکده الهیات، توسط گروهک فرقان هدف گلوله قرار گرفت و به فیض عظیم شهادت نائل آمد. این روز به مناسبت فعالیت و مجاهدت این شهید بزرگوار در راه تحقق وحدت میان حوزه و دانشگاه، روز وحدت روحانی و دانشجو نامیده شده است.^{۱۰۶}

ایه الله ابوالقاسم خزعلی

ایه الله ابوالقاسم خزعلی.. در اواخر دهه سی، یعنی حدود ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ ش. آیه الله ابوالقاسم خزعلی برای تبلیغ به رفسنجان رفت. یکی از ثروتمندان آن شهر، سینمایی تاسیس کرده بود که در

آن فیلم‌های مبتذل و فسادآوری به نمایش درمی‌آمد. خزعلی با قاطعیت تمام در برابر این انحراف و فساد اخلاقی ایستاد و در سخنرانی‌هایش به روشنگری و تبیین احکام اسلام پرداخت. سرمایه داران رفسنجان، نود میلیون تومان برای از بین بردن آیه الله خزعلی سرمایه گذاری کردند اما او همچنان مردانه در برابر آنان ایستاد و سرانجام بنا به خواست آن سرمایه داران و همکاری ساواک، آیه الله خزعلی به جرم مبارزه با شاه به گناباد تبعید شد و قرار شد سه ماه در گناباد به حال تبعید، به سر برد اما با اقدامات آیه الله بروجردی، این مدت کاهش یافت و نیز قرار بود که وی بعد از محاکمه در دادگاه نظامی، اعدام شود ولی مقاومت آیه الله بروجردی، نقشه‌ها را نقش بر آب کرد... تبعید آیه الله خزعلی، لطف امام خمینی به وی را بیشتر کرد.

مشارکت در قیام امام خمینی

از آغاز نهضت امام خمینی، آقای خزعلی از هیچ گونه مساعدتی در حمایت از وی دریغ نمی‌کرد. بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش. امام خمینی دستگیر شد اما در ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ ش. آزاد شد. روزنامه اطلاعات با شیطننت خاصی، در آن روز نوشت: «... روحانیت در رابطه با انقلاب سفید، با مردم همراه شد.» امام ناراحت شد و تصمیم گرفت که در روز ۲۱ فروردین، در مدرسه فیضیه در این باره سخنرانی کند. امام خمینی آیه الله خزعلی را به حضور طلبید و گفت: از جانب من، جواب این روزنامه را بده و گرنه خودم در منبر، همه چیز را بیان خواهم کرد. آیه الله خزعلی پاسخ داد: این که چیزی نیست اگر جان خود را نثار اهداف شما کنم، باز کاری نکرده‌ام. روز ۲۱ فروردین مردم در فیضیه با شور و احساسات فراوان جمع شدند آن قدر جمعیت زیاد و هیجان مردم بالا بود که هر کسی توانایی سخنرانی در آن جمع را نداشت به طوری که شخصی، بالای منبر رفت، اما نتوانست بر احساسات مردم غلبه کند و هر چه فریادش را بلندتر کرد، نتیجه‌ای نگرفت و سخنانش را ناتمام گذاشت و پایین آمد. امام منتظر بود و فرصت داشت از دست می‌رفت که آیه الله خزعلی بر منبر رفت و بعد از بسم الله و حمد الهی، با صدایی بلند گفت: الف ب پ ت ث ج ح خ... و تمام حروف الفبا را تا پایان به زبان آورد. مردم که تا به حال چنین چیزی را از یک سخنران نشنیده بودند، شگفت زده، سکوت کردند تا بفهمند که منظور سخنران چیست. آیه الله خزعلی پیروزمندانه ادامه داد: «مردم! ما هنوز در آغاز راهیم. ما تازه الفبای نهضت اسلامی را گفته‌ایم باید آماده باشیم تا نهضت را با موفقیت به آخر برسانیم.» آیه الله خزعلی سخنرانی مبسوطی کرد و در بین سخنرانی، باران، آرام آرام شروع به باریدن کرد و به تدریج، تند و تندتر شد. سخنران انقلابی که حضور مردم

را لازم می‌دید، با فنون گوناگون مردم را ترغیب به نشستن کرد و گفت: «ای باران رحمت ببار! تو بدن مردم را بشوی و ما روح آنها را...» و مطالبش را کمال و تمام بیان کرد و مردم همه مردانه تا پایان ایستادند. در پایان این مراسم، لبخندی شیرین بر لبان امام خمینی نقش بست

← تبعید به زابل

آیة الله خزعلی و یازده نفر از علمای قم در سال ۱۳۴۹ ش. اعلامیه‌ای را امضا کرد که در آن، مرجعیت امام خمینی مورد تاکید و تصریح قرار گرفته بود. به دنبال این واقعه وی به زابل تبعید شد. این تبعید، شش ماه به طول انجامید. آیة الله خزعلی تصمیم گرفت تا در دوره تبعید، قرآن را حفظ کند اما هوای زابل که بسیار گرم بود و گاه به بیش از پنجاه درجه سانتی گراد می‌رسید، مانع از اجرای این تصمیم شد. در سال ۱۳۵۲ ش. بار دیگر به علت امضای اعلامیه‌ای به حمایت از امام خمینی، آیة الله خزعلی به بندر گناوه تبعید شد. این تبعید نیز شش ماه طول کشید. بندر گناوه، آب و هوایی خشن تر از زابل داشت و مگس‌های آن جا، انسان را آزار می‌دادند اما مردم گناوه، بسیار با محبت بودند و به آیة الله خزعلی احترام می‌گذاشتند و بسیاری از آنان به منزل وی می‌رفتند و سؤال‌های دینی و سیاسی می‌پرسیدند. پس از شش ماه، وی بار دیگر رهسپار تبعیدی دیگر شد و این بار به دامغان تبعید گردید. مدت اقامت وی در دامغان، دو سال و نیم به طول انجامید. در این مدت وی جلسات دینی متعددی در آن جا بر پا کرد و برای مردم تفسیر قرآن بیان می‌کرد. افرادی متمایل به نهضت اسلامی، در شهربانی دامغان بودند که تا حدودی به آیة الله خزعلی کمک می‌کردند. امام جمعه دامغان، آقای سید محمود ترابی و بعضی دیگر از عالمان و فاضلان، خدمات و مساعدت‌های بسیاری در حق این استاد مبارزه حوزه کردند

در سال ۱۳۵۴ ش. آیة الله خزعلی از قم به تهران می‌رفت و در مسجد الجواد علیه السلام سخنرانی می‌کرد. او بعد از مدتی دستگیر و به زندان قزل قلعه برده شد. همان شب دستگیری، ماموران به منزل وی در قم هجوم بردند و تمام اسباب و کتابخانه اش را زیر و رو کردند و عکس امام خمینی را پیدا کردند. آیة الله خزعلی ۴۸ روز در یک سلول (اتاق ۲×۲ متری) به همراه جوانی ارمنی، زندانی شد. در این مدت، توفیق نصیب وی شد و گفتار و رفتارش در این جوان تاثیر مثبت گذاشت. وی گفت: به احترام هم سلولی بودن با شما، تا زنده‌ام دیگر شراب نمی‌خورم و بعد به تدریج به نماز و

عبادت روی آورد و سرانجام مسلمان شد. این جوان، با دختری مسلمان ازدواج کرد و ایمان و اعتقادش استوارتر شد و حتی درخواست عمومی ثروتمندش را برای رها کردن زن مسلمانش و ازدواج با دختری ارمنی نپذیرفت. او تا چند سال پیش زنده بود و با آیه الله خزعلی از طریق نامه ارتباط داشت. او در تهران زندگی می کرد

تبعیدی که انجام نشد ←

بعد از آزادی از زندان قزل قلعه، فعالیت های استاد خزعلی ادامه یافت و ساواک باز وی را تبعید کرد اما این بار دیگر چنین تبعیدی صورت نگرفت زیرا این دانشور مجاهد زندگی مخفیانه ای را در تهران برگزید و تبعید را نپذیرفت. در تاریخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۱ ش. کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی شهرستان قم، آقایان ناصر مکارم شیرازی، حسین نوری همدانی، محمد یزدی، ابوالقاسم خزعلی... را به عنوان محرکان اصلی واقعه ۱۹ دی ۱۳۵۶، به تبعید و اقامت اجباری به مدت سه سال در شهرهای دیگر محکوم کرد

بعد از قیام مردم تبریز، در ۱۳۵۶/۱۱/۲۹، به مناسبت چهلم شهدای تبریز در قم تظاهراتی بر پا شد و جوانان اقدام به پخش اعلامیه کردند. حسین خزعلی فرزند آیه الله خزعلی در این زمان و در حال پخش اعلامیه بر اثر تیراندازی ماموران ستم شاهی به فیض شهادت رسید. خانواده خزعلی داغدار و غمگین شدند اما صبر کردند و پدر شهید عالمانه و مؤمنانه گفت

به خدا! اگر حسین لباس دامادی پوشیده بود و به حجله زفاف می رفت، این قدر آرام نبودم که «
«الآن هستم چون آن چه پیش آمده، در راه خداست»

در مسجد لرزاده تهران، مراسم فاتحه خوانی برای شهید حسین خزعلی برگزار شد و مردم بسیاری شرکت کردند اما آیه الله خزعلی نیامد و بعد از پایان مراسم، مردم هیجان زده به سینماها حمله کردند و...

استاد خزعلی بعد از بیست روز از شهادت حسین، شبی در قم و در منزل خود، هنگام سحر و نزدیک اذان، در زمانی که بسیار خسته بود، شبیح حسین شهید را در برابر چشمانش دید و تا به خود آمد، شبیح رفته بود او تغییر حالی پیدا کرد و اشکی چشمانش را نمناک کرد و این شعر را سرود:

با یک سلامت بر زدی آتش به جانم... نازک پسر! ای نازنین سرو روانم

بعد از دو عشره، از پدر یادی نمودی... نا آمده، رفتی و نیرویم ربودی

گفتی که تاسوعا به دنیا آمدم من... یعنی که از بهر شهادت زاده‌ام من

نامم حسین و واجب آمد پاس این نام... باید که گردم با شهیدان جمله همگام^{۱۰۷}

شهید ایه الله فضل الله محلاتی

ایشان در دوران تحصیل در قم، همواره با کلیه شخصیت‌های علمی و مبارزان بر ضد رژیم پهلوی ارتباط نزدیک داشت و همین ارتباط و روحیه مبارزه با طاغوت، از او عالمی ساخت که تا آخر عمر گران بهایش هم تجسم تلاش و تحرک بود و هم مظهر عشق به امام و امت.

شهید محلاتی در سال ۱۳۲۶ به دنبال آشنایی با فدائیان اسلام و مرحوم "آیت‌الله کاشانی"، مبارزه خود را علیه رژیم آغاز کرد. او که در آن زمان جوان نوجوانی بود، با دعوت فدائیان اسلام برای اعزام به "بیت‌المقدس" و مبارزه با اشغالگران فلسطین، اعلام آمادگی و ثبت‌نام نمود. وی که از شور و نشاط زیادی برخوردار بود به هنگام انتخاب دوره هفدهم مجلس از طرف فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی برای تبلیغ به آذربایجان رفت تا به عنوان یک روحانی متعهد و آشنا به مسائل سیاسی، مردم را برای شرکت در انتخابات و حمایت از کاندیداهای فدائیان اسلام دعوت نماید، که در این مسیر از سوء قصدی که سلطنت‌طلبان به جان او کردند، جان سالم به در برد. شهید محلاتی در مأموریت دیگری که از سوی مرحوم "آیت‌الله العظمی بروجردی" به وی واگذار شد، با وجود اینکه بیش از ۲۲ سال نداشت، نقش مؤثر و فعالی را ایفا کرد و این نشان می‌داد که وی دارای ویژگی‌های شخصیتی و علمی خاصی است که مورد عنایت آیت‌الله العظمی بروجردی قرار گرفته است.

شیخ فضل‌الله محلاتی در رمضان سال ۱۳۳۲ به واسطه اینکه در بجنورد علیه کنسرسیوم نفت و کودتای ۲۸ مرداد سخنرانی آتشینی کرده بود، دستگیر و به مشهد تبعید شد و در سال ۱۳۴۱ به دنبال اعلام تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، همراه با نهضت حضرت امام خمینی(ره) سعی در آگاه نمودن مردم و تشریح نظرات مراجع و علمای قم کرد.

وی در آن زمان به عنوان رابط بین علمای تهران و قم نسبت به تبادل پیام‌ها اقدام می‌نمود و با تنظیم اعلامیه و طومار، توانست امضای ۱۲۰ تن از علمای تهران را بگیرد؛ که در آن زمان چنین اقدامی بی‌سابقه بود. پس از قیام عمومی مردم ایران در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، با همکاری هیات مؤتلفه، نسبت به چاپ و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام خمینی(ره) از هیچ کوششی دریغ نکرد.

پس از رحلت حضرت "آیت‌الله حکیم(ره)" و توطئه رژیم شاه جهت منحرف کردن اذهان عمومی از توجه به حضرت امام خمینی(ره)، به همراه تعدادی از روحانیون مبارز تهران تلگرام تسلیتی به حضرت امام خمینی(ره) مخابره و رحلت آن مرجع عالیقدر را تسلیت گفتند و جامعه را به تقلید از امام بزرگوار فراخواندند.

در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله با تنظیم نامه‌ای حاکی از درد و رنج مردم ستمدیده "زابل" و "سیستان و بلوچستان" و مخابره آن به نجف، پرده از حقایق تلخی که در کنار جشن‌های آنچنانی می‌گذشت، برداشت و ندای مظلومیت و محرومیت آن منطقه را به گوش جهانیان رسانید. به همین علت وی علاوه بر ممنوع المنبر شدن، از تهران نیز ممنوع‌الخروج گردید و سرانجام در سال ۱۳۵۱ دستگیر و روانه زندان شد.

وی چهره بسیار درخشانی در مبارزات سیاسی بود و برای پیشبرد اهداف نهضت از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و در این راه اهانت‌ها و زخم‌زبان‌های بسیاری شنید. از دیگر فعالیت‌های این شهید بزرگوار در این برهه، کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی بود.

وی یکی از شخصیت‌های بارزی بود که در امر تحصن روحانیون تهران و قم و دیگر شهرستان‌ها، که برای استقبال حضرت امام خمینی(ره) در تهران حضور داشتند، فعالیت می‌کرد. در آستانه ورود حضرت امام خمینی(ره)، شهید محلاتی یکی از فعال‌ترین اعضای کمیته استقبال از معظّم‌له بود.

آن شهید به فرمان حضرت امام خمینی(ره) پا به پای ملت در تسخیر مراکز قدرت رژیم شاه حرکت کرد و تلاش خستگی‌ناپذیری را برای به ثمر رسانیدن پیروزی انقلاب اسلامی انجام داد به گونه‌ای

که در حمله به مرکز رادیو، برای نخستین بار صدای انقلاب اسلامی توسط وی از رادیو بر سر تا سر عالم طنین افکند.^{۱۰۸}

شهید حجه الاسلام عبدالکریم هاشمی نژاد

از سال ۱۳۴۰، سید شهید هاشمی نژاد با برپایی جلسات تبلیغی و وعظ به آگاهی و بیداری مردم همت گماشت. پس از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به سفرهای تبلیغی محرم و صفر و رمضان، به شهرهای نیشابور، شهرری، چالوس و ... می رفت و با طرح مسائل جدید، به سؤالات و مشکلات علمی و اجتماعی مردم پاسخ می گفت و اذهان آنها را نسبت به حکومت جائز زمان، روشنی می بخشید. در این سفرها، مزدوران ساواک سایه به سایه او را تعقیب می کردند و در واقع بخش مهمی از پرونده شهید هاشمی نژاد را در ساواک، اسناد سفرهای تبلیغی فرهنگی - سیاسی او تشکیل می دهد. در شهر مشهد با تأسیس «کانون فرهنگی جوانان» آنان را با مسائل دینی و سیاسی آشنا کرد و در سال ۱۳۴۳ با همکاری سید حسن ابطحی «کانون بحث و انتقاد دینی» را جهت ارشاد نسل جوان بنا نهاد. آقای ابطحی عنوان مؤسس کانون را داشت و شهید هاشمی نژاد سخنگوی آن بود. این اقدام سبب شد تا دفاع از قلمرو دین و فرهنگ اسلامی از حالت یک جانبه و تدریس و تبلیغ منبری در سطح عامه بیرون آید و جنبه مباحثه و انتقاد در سؤال و جواب رای قشر خاصی جوانان تحصیلکرده را بخود بگیرد. کانون دو شعبه داشت که یکی قبل از ظهر روز جمعه و دیگری بعد از ظهر همان روز در محلهای مختلف تشکیل می شد. در سالهای بعد، یک شعبه مرکزی و یک کتابخانه نیز داشت. در سال ۱۳۴۴ ساواک به نقل از اساسنامه کانون در خصوص اهداف آن چنین گفته است: این کانون مجمعی مستقل و مذهبی است که با هیچیک از احزاب و جمعیتهای سیاسی بستگی ندارد و شرکت در آن برای عموم آزاد است. هدف از تشکیل آن پاسخ گفتن به شبهات دینی و پاسخ به سؤالات و پرسشهای اعتقادی است. اما به سال ۱۳۴۹ ساواک اعلام می دارد که «... بطور کلی وظیفه کانون در مورد پاسخ به سؤالات بهانه است، بلکه مرکز فعالیت مضره [سیاسی و ضد رژیم] می باشد.» اگر چه کانون بیشتر به موضوعات دینی، اجتماعی، اخلاقی، علمی و تاریخی می پرداخت. اما مسائل سیاسی روز هم از قبیل اسرائیل غاصب، آمریکا، جنایتهای رژیم وابسته و ... در کمال شجاعت و هوشیاری و با تحلیلهای دقیق و روشنگرانه سید شهید مورد بحث قرار می گرفت و این همان است که ساواک آن را «فعالیت مضره» نامیده است!

کانون بحث و انتقاد دینی از حمایت های غیر مستقیم معنوی و مادی مراجع و فقها و علمای بزرگ از جمله آیه الله العظمی میلانی برخوردار بود که خود موجب تحکیم این پایگاه علمی و دینی سیاسی می شد. به همین دلیل ساواک بصورت مداوم حرکات و فعالیتهای آن را تحت نظر داشت و از عوامل نفوذی خود برای این منظور استفاده می کرد. از فعالیتهای ارزشمند کانون، انتشار ماهنامه ای تحت عنوان «سؤال شما و پاسخ ما» بود که امتیاز و مجوز رسمی از سوی رژیم نداشت!

کانون بحث و انتقاد دینی حدود هشت سال از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۰ همچنان به فعالیتهای سازنده خود ادامه

می داد تا اینکه در سال ۱۳۵۱ ساواک شرکت و سخنرانی شهید هاشمی نژاد را ممنوع اعلام کرد. «بازگشت به ۵۱/۱/۲۹-۳۱۲/۶۸۰ نامبرده بالا (سید عبدالکریم هاشمی نژاد) احضار و به وی تفهیم گردید که حق شرکت و سخنرانی در کانون بحث و انتقاد نخواهد داشت.» فعالیت این کانون ابتدا به صورت مخفیانه و سیار در منازل اعضا برگزار می شود، و بعدها علنی گردید.

از دیگر مواد مبارزاتی و انتقادی وی، افشاگری و انتقاد از فروش گوشت خوک در کشور اسلامی ایران، اعتراض به هنر دروغین و وضع هنر پیشه های فاسد و تجلیل از هنرهای اسلامی، ردّ خرافه پرستی و تقلید از غرب، انتقاد از طرح آموزش جنسی در مراکز آموزشی و فرهنگی، تحلیل نظامهای سرمایه داری و کمونیستی و اعتراض به اختلافات طبقاتی بود.

یکی از حوادث مهم تاریخی و سیاسی زندگانی این شهید عالیقدر در طول پانزده سال مبارزه با طاغوت شرکت در قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ است که منجر به دستگیری و زندانی شدن او به مدت ۴۱ روز در تهران گردید. همزمان با دستگیری رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی (سلام الله علیه) در شب پانزده خرداد ۱۳۴۲ در قم، بسیاری از علما و روحانیون مبارز، سرشناس و طرفدار امام در دیگر شهرها دستگیر شدند که شهید هاشمی نژاد جزو آنان بود. این نخستین بازداشت وی توسط ساواک بود. سید در ایام عاشورای هر سال در تهران به منبر می رفت. چند روز قبل از ۱۵ خرداد، در مسجد مروی، هیئت یزدی ها، بازار سرای ملا علی و هیئت حسینی تهران به منبر رفته و سخنرانی های پرشوری علیه رژیم و در افشاگری و تحلیل ماهیت «اصلاحات شاه»، «تساوی حقوق زنان و مردان»، «وجود سانسور» و «کشتار طلاب مدرسه فیضیه» در دوم فروردین ۴۲ و ... ایراد کرده بود. در گزارش ساواک تهران در مورد سخنرانی او آمده است: «در ساعت ۲۰/۳۰ الی ۲۱/۳۰ لیل ۴۲/۳/۱۰ آقای هاشمی نژاد واعظ در مسجد مروی ... نسبت به دولت حمله نموده و اظهار داشت: ما امنیت نداریم. نسبت به کار یهودیها و بهائیهها رسیدگی می شود ولی راجع به مدرسه فیضیه قم رسیدگی نمی کنند.

مأمورین دولت عده‌ای از طلاب را کشته و مضروب کرده اند، ولی دستگاه دادگستری می گوید ما آنها را نمی شناسیم ... چرا دولت نمی‌رود تا دولت دیگر که به درد مردم برسد جای او را بگیرد؟ دستگاه ظالم یزید هم زیاد خودمختاری کرد، ولی یک روز سرنگون شد، چرا تیشه به ریشه اسلام می زنند؟... فردای آن شب نیز در همان مسجد، ضمن دعا، نابودی دشمنان روحانیت را از خدا خواسته و ذلت و خواری آنها را طلب کرده بود.

بدین ترتیب روشن می شود که مأموران ساواک پیش از حادثه ۱۵ خرداد، به دقت مراقب سخنرانیهای و فعالیت های شهید هاشمی نژاد بوده و پیوسته گزارش کارهای او را به مرکز می فرستاده اند. تبعیت و ارادت او نسبت به حضرت امام (سلام الله علیه) سبب گردید که همزمان با دستگیری رهبر، این روحانی جوان ۳۱ ساله نیز دستگیر گردد. او ضمن بازجویی در بیان علیت بازداشت خود گفته است: «... اما علت بازداشت ممکن است به علت قسمتی از انتقادات قانونی بوده که اینجانب در سخنرانی های خود نسبت به قسمتی از اوضاع فعلی‌ام داشته ام و اگر واقعاً علت بازداشت همان است که تشخیص داده ام، بسیار جای تأسف است!» در همان بازجویی و در پاسخ به اتهام ساواک مبنی بر اقدام بر ضد امنیت کشور اسلامی و تحریص مردم به اخلاص و اغتشاش می گوید: «هیچ مسلمانی بر ضد امنیت یک کشور اسلامی و تحریک مرد به اخلاص نظم و اغتشاشات و دعوت به تظاهرات اقدام نمی کند، چه رسد به اینجانب که سمت تبلیغ و رهبری مردم مسلمان را در حدود استعداد ذاتی خود به عهده دارم و اگر مأمورین دولتی اینجانب را به موضوعات فوق متهم نموده باشند، بسیار جای تأسف است ... اینجانب و هر مسلمان دیگری سخت از این تهمت بری و بیزاریم.»

بهر حال شهید هاشمی نژاد به مدت ۴۱ روز در زندان شهربانی کل کشور حبس گردید و پس از چند مرتبه تحقیق و بازجویی، از سوی سازمان اطلاعات و امنیت کشور، از ایشان رفع مظنونیت بعمل آمد و بالاخره در تاریخ ۱۳۴۲/۴/۲۴ از زندان آزاد گردید. وی همواره در طول مبارزات خود تا زمان پیروزی انقلاب، از حادثه بزرگ ۱۵ خرداد یاد می کرد و اذهان مردم را متوجه آن می ساخت.

پس از آزادی از زندان ساواک، مجدداً به مشهد بازگشت و به ادامه فعالیت‌های علمی و سیاسی پرداخت. در اوایل مهرماه سال ۴۲ به مناسبت شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها (ایام فاطمیه) در منزل خودش به منبر رفته و مسائل سیاسی و اجتماعی روز را بیان می کرد. در تاریخ ۴۲/۷/۲۱ برای سخنرانی به مسجد فیل دعوت شد و در این سخنرانی بود که به انتقاد شدید از دولت وقت پرداخت و به خیمه شب بازی انجمن های ایالتی و ولایتی، سخت اعتراض کرد. وی همچنین از خیانت های رضاخانی و کشف حجاب و مخالفت با اسلام، قتل، رشوه خواری و ... پرده برداشت. او در بخشی از

سخنان خود گفت: «... مجلسین [شورا و سنا] را ما قبول نداریم. آنها را هم خودش [دولت] انتخاب کرده است... من دولت را مسخره می‌کنم. چرا خمینی و قمی در زندان باشند؟ مگر خلاف شرع کرده اند! چرا مقاله های مکتب تشیع را قدغن کند و حال آنکه در آنها یک حرف هم از سیاست وجود ندارد... من می‌گویم تا مجلسین از هم پاشیده شود و دولت از این کار غلط خود برگردد والا مملکت رو به خرابی می‌رود. و دیگر چرا دولت از غیر خودش قرض بگیرد یعنی از آمریکا؟! و مالهای ایران را بفرستد برای یهودی ها که دنیا را از بین ببرند؟...» او که با صراحت و شجاعتی قابل تحسین به افشای ماهیت دولت دست نشانده می‌پرداخت، در خصوص تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی چنین گفت: «... انجمن های ایالتی و ولایتی که دولت تصویب نموده، به حکم علما و قانون اسلام، دولت آن را لغو نمود؛ چرا مجدداً عمل خود را انجام داد؟ این دولت [اسدالله علم] را استیضاح می‌کنم!...»

فردای آن روز یعنی بعدازظهر روز ۴۲/۷/۲۲ نیز در مسجد فیل، در حضور چند هزار نفر شرکت کننده مشتاق، هاشمی نژاد به منبر رفت و با صلابت تر و خروشان تر از شب گذشته به ایراد سخنرانی پرداخت: «... این اقدامات اخیر دولت و اینگونه مجلس قلابی کاملاً غلط است و مسخره اینجاست که هر وقت در مقابل مبارزات علماء واقع می‌شوند، فوراً اصلاحات ارضی را به رخ شما مردم ساده می‌کشند...» او کشف حجاب رضاخانی را بزرگترین خیانت به دین و قانون اساسی کشور قلمداد نمود و آن را جرمی بزرگ و خیانتی مسلم و فراموش نشدنی خواند که عواقب تلخ ۲۸ ساله آن از جمله افزایش قتل، شیوع فساد، رشوه خواری، خودکشی، گم شدن زنان و دختران و طلاق... هنوز دامنگیر جامعه ایران است.

این سخنان برای ساواک قابل تحمل نبود. آنها تصمیم داشتند که پیش از ایراد سخنرانی ۴۲/۷/۲۲ در صورت عدم موفقیت جهت دستگیری سید، او را بربایند. در سند آن روز ساواک خراسان می‌خوانیم: «... اگر به اسم به جناب آقای نخست وزیر [اسدالله علم] حمله کرده باشد، خیلی بی‌شرمی است. به هر حال دستور جلب وی داده شده، اگر نتوانستند تا امشب او را دستگیر کنند و خودتان هم طبق دستور عمل کردید و نتیجه ای حاصل نشد، سر حوصله او را باید ربود که در عین حال نه بزرگ بشود و نه سر و صدا ایجاد گردد...» بدین ترتیب در شب دوم، در حین سخنرانی سید عبدالکریم، مسجد فیل به محاصره نیروهای امنیتی و شهربانی در آمد و مأموران ساواک با لباس مبدل در مسجد حضور یافتند. گزارش ساواک حاکی از آن است که جمعیت حدود شش تا هشت هزار نفر بوده است. پس از سخنرانی، مردم که احتمال دستگیری سید را می‌دادند، حاضر به ترک مسجد نشدند و به او پیشنهاد کردند که در یک لحظه با خاموش کردن چراغهای مسجد، فراریش

دهند! اما سید با تأکید بر اینکه فرار کار آدم های زبون است اعلام می دارد که اگر هدف دستگیری اوست، خود را معرفی خواهد کرد: «... ساعت ۲۱/۱۵ برق مسجد خاموش شد تا از تاریکی استفاده شود و آقای هاشمی نژاد را فراری دهند ولی بلافاصله چند چراغ توری به وسیله مردم به مسجد آورده شد و خود آقای هاشمی نژاد هم حاضر به فرار نگردید و ایشان هم به اطلاع مردم رسانید که اگر هدف جلب و دستگیری هست، به کلانتری یا شهربانی خواهم رفت و خودم را معرفی خواهم نمود...» مأموران با دیدن این وضعیت به سید نزدیکتر شدند و از او خواستند تا سوار ماشین شهربانی شود! ناگهان مردم فریاد برآوردند که «می خواهند سید را ببرند!» و درصدد برآمدند تا مانع دستگیری او شوند. اما پلیس و نیروهای امنیتی با مردم درگیر شدند و دو نفر از مردم را کشتند و عده زیادی را مجروح و مصدوم کردند. فاجعه مسجد فیل، ساواک را بر آن داشت که به بی گناهی شهید هاشمی نژاد و سماعت مزدوران ساواک و شهربانی و رئیس کلانتری در کشتار اعتراف نماید: «... باید تصدیق کرد که مردم در حالی که در یک هیجان شدید [دستگیری هاشمی نژاد] می سوختند، از مقابل ۵۰ نفر پاسبان نخواهند گریخت، از طرفی خود جلب شده اعلام نموده که من خود را معرفی خواهم کرد، رئیس پلیس و بخصوص سرهنگ عسکری رئیس کلانتری ۴ [مشهد] در چنین موقعیتی قادر بود به این قضیه خاتمه دهد، مضاف به اینکه در شبهای مشابه بعد از ختم مجلس [جز] عده معدودی در حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر در اطراف آقای هاشمی نژاد باقی نمی ماندند و تا منزل او را همراهی می کردند، بدیهی است در چنین وضعی، پراکنده نمودن ۳۰ الی ۴۰ نفر به مراتب سهل تر از ۶ الی ۸ هزار نفر بود...»

با پیش آمدن فاجعه مسجد فیل، ساواک و شهربانی مشهد به هراس افتاده و بر آن شدند تا با التماس به مرکز و جلب حمایت آن، بر این جنابت بزرگ سرپوش گذارند. نامه دکتر «جناب» از خراسان به مرکز در این زمینه بسیار قابل توجه است: «... تیمسار معاونت ساواک هنگامی که به خراسان تشریف آورده بودند، و عده فرمودند که حتی المقدور وجهی جهت کمک به خانواده مقتولین و مصدومین حادثه مسجد فیل حواله فرمائید، اگر چنین مساعدتی انجام شود حیثیت ساواک از این نیز بیشتر خواهد شد. مستدعی است در صورت امکان مقرر فرمائید حواله شود ...»

بهر حال شهید هاشمی نژاد زندانی و ممنوع الملاقات گردید. حضرت آیه الله العظمی میلانی ضمن ارسال تلگراف از این حادثه ابراز تأسف نمود. در این واقعه شهید هاشمی نژاد بدون محاکم آزاد شد و پس از مدتی طی محاکمه ای به دو ماه زندان قابل خرید محکوم گردید!

البته از محتوای اسناد چنین بر می آید که دادستان برای وی تقاضای اعدام کرده بود و شهید هاشمی نژاد در یک تماس تلفنی با شهید محمد رضا سعیدی اذعان می دارد که پس از دور روز دفاع و چهار پنج ساعت صحبت، به اتفاق رأی دادند که «آقا نباید اعدام شود» و نهایتاً دو ماه زندان قابل خرید در نظر گرفتند که دادستان با اعلام مخالفت خود تقاضای تجدید نظر در حکم را نمود.

نقل کرده اند که پس از وقوع حادثه مسجد فیل در مشهد، رادیو بی بی سی چنین تعبیر نموده که شیر بچه ای در مشهد حادثه مسجد فیل را که از نادر حوادث شهر مشهد می باشد، بوجود آورده است.

حادثه دیگری که موجبات دستگیری و زندانی شدن او را فراهم آورد، اعتراض به کشتار طلاب قم و برانگیختن احساسات طلاب مدرسه میرزاجعفر و مدرسه آیت الله میلانی بود که منجر به انجام تظاهرات علیه رژیم پهلوی گردید. مأموران رژیم ۱۴ نفر از طلاب و روحانیون را دستگیر کردند که شیخ عباس واعظ طبسی و شهید هاشمی نژاد از آن جمله بودند. این حرکت که بنای آن در ایام فاطمیه ۱۳۵۴ شمسی ضمن مجالس عزاداری و روضه خوانی سید در منزل خود نهاده شده بود، دو سال حبس و بالاخره آزادی او را در تاریخ ۵۶/۳/۲۰ بدنبال داشت. در اول آبان سال ۵۶، با شنیدن خبر شهادت حاج آقا مصطفی خمینی به شدت برآشفته و بر شدت مبارزات خویش افزود.

در مشهد بدور از چشم مأموران به همراه حضرت آیه الله خامنه ای و آقای واعظ طبسی اتاقی اجاره نموده و با صدور اعلامیه های مختلف، مردم را به اعتصاب و راهپیمایی تشویق می کردند. این بود که ساواک دوباره به تکاپو افتاد و با حمله به خانه سید بالاخره او را دستگیر کرد. پس از آزادی، مأموران ساواک چند بار با مواد منفجره به جانش سوءقصد کردند که البته به نتیجه ای نرسید. و حیات طیبه این شهید بزرگوار و مبارزاتش تا پیروزی شکوهمند اسلامی ایران با افتخار ادامه یافت.

پس از بازگشت پیروزمندانه حضرت امام خمینی (سلام الله علیه) به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، شهید هاشمی نژاد از مشهد به تهران آمد و به قصد زیارت حضرت امام به سوی مدرسه علوی شتافت. در ۲۲ بهمن، فرصت طلبان قصد تعرض به پادگان و لشکر ۷۷ خراسان برای جمع آوری اسلحه را داشتند.

«هاشمی نژاد در حفظ و نظم شهر و حفظ پادگان نقش به سزایی داشت. او به اتفاق آقای واعظ طبسی توانستند پادگان مشهد و پادگان لشکر ۷۷ را از دستبرد افراد فرصت طلب دور نگهدارند و سلاحها را حفظ کنند و مشهد را آرام نگرفته و اداره نمایند.

سید شهید، به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی، به مبارزه علیه انجمن حجتیه و لیبرالها پرداخت؛ چرا که او معتقد بود بزرگترین انقلاب، انقلاب فرهنگی است یعنی درهم ریختن فرهنگی که غرب بر ما تحمیل نموده؛ وی همچنین سند اصالت انقلاب را خشم نسبت به سوسیال امپریالیسم و سرمایه داری بین المللی آمریکا می دانست. در ۴ آبان سال ۱۳۵۸ پرده از چهره منافقانه استاندار وقت خراسان برداشت. بعد از این سخنرانی، شرکت کنندگان به خیابانها ریختند و شعار «استاندار جنبشی اعدام باید گردد» سر دادند.

پس از این حادثه استاندار از سمت خود برکنار شد. شهید هاشمی نژاد در سنگر دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی مشهد خدمات شایسته ای جهت ارتقاء سطح آگاهیهای اعضا و جذب جوانان انجام داد. در خرداد ۱۳۵۸ به دو کشور لیبی و سوریه و در بهمن ۱۳۵۹ به کشورهای ژاپن و بنگلادش سفر کرد تا پیام رسان انقلاب خونین و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران باشد. در لیبی ضمن ملاقات با قذافی رئیس جمهور آن کشور گفت: آقا، موضع شما در برابر مسئله افغانستان چیست؟ قذافی جواب داد: در افغانستان یک انقلاب شده و ما خوشحالیم و از این انقلاب حمایت می کنیم. شهید هاشمی نژاد اظهار داشت: اگر یک نیروی اشغالگر بیاید کشور شما را اشغال کند و یک دست نشانده را بر سر کار بیاورد، این اسمش انقلاب است؟ ... این بحث مدت ۴۵ دقیقه به طول انجامید تا سرانجام قذافی در برابر منطق و استدلال ایشان سر تسلیم فرود آورد و گفت: شما درست می فرمائید. ما اشتباه کردیم و موضع خودمان را تصحیح خواهیم کرد! شهید هاشمی نژاد که در سفر و حضر منشأ خیرات و برکات زیادی بود، در دیدار با وزیر خارجه ژاپن نیز با صراحت لب به سخن گشود و چنین گفت: بنده به اینجا نیامده ام تا بگویم حال شما چطور است و شما هم اظهار خوشوقتی کنید. من آمده ام اینجا به شما بگویم: آقای وزیر خارجه ژاپن، عراق به ایران تجاوز کرده، ظلم کرده، خیانت کرده. چرا شما بی طرفید؟ شما اگر نمی دانید، باید تحقیق کنید، ببینید کدام کشور متجاوز است، او را محکوم کنید ... بی طرفی کار آدم عاقل و اهل فکر نیست.

وی با رأی قاطع مردم استان مازندران به مجلس خبرگان راه یافت و در تصویب قوانین حیاتی چون ولایت فقیه بیشترین رأی را ایفا کرد. «سید در قضایای جنگ تحمیلی یکی دو نوبت به همراه حضرت آیه الله خامنه ای به مناطق جنگی رفت. یک بار هم به اتفاق یکدیگر به اهواز سپس به دزفول رفتند و در آنجا در پشت جبهه خدمات ارزنده ای انجام داد. او همچنین در افشای خیانتهای بنی صدر و جبهه متحد لیبرالهای سلطنت طلب و منافقین سهم بسزائی داشت. پس از شهادت رئیس جمهور محبوب ملت ایران - محمد علی رجائی - با تلاشی پیگیر از مسئولین طراز اول کشور خواست تا شخصیتی از

روحانیت دلسوز، عهده دار این مقام باشد. پس از جلب موافقت مسئولین، اصرار داشت در این برهه خطیر، شخصیتی عالیقدر چون حضرت آیه الله خامنه ای عهده دار آن گردد که زیننده اوست. خبر موافقت حضرت آیه الله خامنه ای جهت شرکت در کاندیداتوری ریاست جمهوری او را در بی اندازه خوشحال نمود. سید اعتقاد داشت نباید آیه الله خامنه ای را تنها یک فرد مکتبی بدانیم. او را باید یک ایدئولوگ و مکتب شناس بدانیم.

نقشه ترور شهید هاشمی نژاد از درون سازمان منافقین طرح ریزی گردید. امیر یغمائی، معاون اطلاعات سازمان مذکور اظهار کرده بود که «چون طبسی در حال حاضر در مکه است و هاشمی نژاد فرد اول مشهد است، اگر او را ترور کنیم، کمر سیستم و رژیم می شکند.» در پنجم مهرماه ۱۳۶۰ زنگ تلفن به صدا درآمد و سید به مرگی سرخ تهدید شد. وی آن را پیغام شهادت تلقی کرد و به یاد رؤیای چند روز پیش خود افتاد: «با نزدیک شدن شعله های آتش به امام خمینی، تلاش سید برای خاموشی آتش فایده نبخشید. تمام لباسهای امام سوخت، اما جان امام سالم ماند.» او خطاب به برادرش با تعبیری عاشقانه گفت: «همه یاران امام که چون لباس وجود امام عزیز همچنان می تابند.» آقای سید حسن ابطحی ضمن مصاحبه ای بیان داشته بود که حضرت امام نیز قبلاً به او وعده شهادت داده بودند: «من با اجل طبیعی از این دنیا می روم، تو به فکر خودت باش.» در کتاب ویژه نامه جوانمرد فاضل صفحه ۱۱ نیز آمده است که شهید بهشتی در رؤیایی صادق به دیدار حجه الاسلام و المسلمین واعظ طبسی آمد و هاشمی نژاد را به ملاقات خصوصی دعوت کرد: «شهید مظلوم وارد مشهد شد و در صحن امام نشست با آقای هاشمی نژاد خیلی گرم و خصوصی مشغول صحبت گردید. وقتی آقای طبسی وارد شد تا با این دو به عنوان مهمان صحبت کند، ناگاه شهید مظلوم بهشتی با همان حالت تواضع و فروتنی و چهره باش جلو آمد و گفت: شما فعلاً تشریف داشته باشید. با شما کاری نداریم، بلکه با آقای هاشمی نژاد کمی کار خصوصی داریم.»

سید شهید، عروج خونین خود را امری محتوم می دانست و با رسیدگی به وضع زندگی خصوصی، خود را آماده می ساخت تا به گفته خویش در لحظه مرگ، گرفتاری شخصی نداشته باشد.

در روز هفتم مهرماه همزمان با شهادت حضرت جوادالائمه علیه السلام، سید عبدالکریم رأس ساعت ۷ صبح به مکان حزب جمهوری اسلامی آمد و در کلاسی که دانش پژوهان انتظار او را می کشیدند، حضور یافت. ساعت ۸ صبح هنگامی که در حال خروج از کلاس بود، یکی از منافقین در حالیکه ضامن نارنجک را کشیده بود، سید را از پشت در بغل گرفت و نارنجک را جلوی شکم او قرار داد و با شدت به صورت روی زمین خوابانید چند ثانیه بعد نارنجک منفجر گردید و شهید سید عبدالکریم هاشمی

نژاد با بدنی پاره پاره و دستهای قطع شده به خیل شهدا پیوست و پیکر پاکش در «دارالزهد» حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاک سپرده شد و سه روز عزای عمومی در خراسان اعلام گردید.^{۱۰۹}

آیه الله محمد محمدی گیلانی

وی از فعالان سیاسی پیش از انقلاب و پس از آن بوده است. او با حضور در جلسات جامعه مدرسین و امضای اعلامیه‌ها و نامه‌های آن و نیز سخنرانی‌ها و افشاگری‌ها سهم بسزایی در پیروزی انقلاب داشت.

پس از حمله مأمورین رژیم به حرم حضرت معصومه در بهمن ۱۳۴۳ و دستگیری جمعی از طلاب به جرم اعتراض به ادامه تبعید امام خمینی، نسبت به آن اعتراض کرد.

در ۲۲ آذر ۱۳۵۷ با صدور اعلامیه‌ای، ضمن محکومیت اقدام رژیم در سرکوبی تظاهرات مردم تهران در اول محرم و نیز به شهادت‌رساندن شهید ابوتراب عاشوری در بوشهر، اعلام کردند که روز جمعه ۲۴ آذر ۱۳۵۷ در مسجد اعظم مجلس ختمی به این مناسبت برگزار خواهند کرد. در پی حمله مأموران رژیم به اجتماع مردم اصفهان و نجف‌آباد در ۱۱ محرم ۱۳۵۷ ش همراه با روحانیت مبارز تهران و مدرسین حوزه علمیه قم در اعلامیه‌ای ضمن محکومیت رژیم ۲۷ آذر / ۱۷ محرم را عزای عمومی اعلام کردند. در ۲۵ آذر ۱۳۵۷ ش همراه با اساتید و فضلاء حوزه علمیه قم با صدور اعلامیه‌ای با اشاره به شهادت شیخ ابوتراب عاشوری دشتی در بوشهر در محرم ۱۳۵۷ ش، ضمن محکومیت آن اقدام رژیم، اعلام کردند که به مناسبت یادبود آن شهید، مجلس ختمی در جمعه ۱۴ محرم در مسجد اعظم قم برگزار خواهند کرد. در ۷ دی ۱۳۵۷ و در سالگرد قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم در اعلامیه‌ای مردم را به شرکت در تظاهرات در سالگرد آن حادثه دعوت کرد. در پی هجرت امام خمینی (ره) به پاریس در نامه‌ای به رئیس‌کاردستن رئیس‌جمهور فرانسه ضمن تجلیل از امام، خواستار احترام به امام خمینی (ره) از طرف آن دولت شد.^{۱۱۰}

شهید آیه الله علی قدوسی

^{۱۰۹} <http://mashhad.navideshahed.com/fa/news/395616/>

^{۱۱۰} <http://www.irdc.ir/fa/news/3135>

آیت الله شهید قدوسی پس از کودتای ۲۸ مرداد به دروس خود در حوزه ادامه داد. درس خارج را نزد آیت الله بروجردی و امام خمینی (ره) و دروس فلسفه را نزد علامه طباطبایی فرا گرفت. با پیش آمدن مسئله کاپیتولاسیون در ۴ آبان ۱۳۴۳ و سخنرانی کوبنده امام خمینی (ره) در اعتراض به این مسئله که منجر به دستگیری ایشان در ۱۳ آبان و تبعید به ترکیه شد، جامعه مدرسین با اعتراض شدید اقدام به انتشار اعلامیه‌ها و نشریات مخفی کرد.

نقش شهید قدوسی در مبارزات انقلابی

به علت شدت اختناق و فشار وارده از سوی رژیم استبداد، شاگردان دلسوخته امام خمینی (ره) از جمله شهید قدوسی تصمیم گرفتند کیفیت مبارزه را متناسب با وضع پراختناق تغییر دهند. این امر مقدمه تشکیل یک گروه سازمان یافته و مخفی از مدرسین و اساتید حوزه شد. این تشکیلات مخفی به بهانه بررسی و اصلاح امور حوزه برگزار می‌شد ولیکن به طراحی مبارزه با رژیم شاه شهید قدوسی از موسسین این تشکل بود از دیگر فعالان این تشکیلات می‌توان به .می‌پرداخت شخصیتی همچون رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای اشاره کرد.

در حدود سال ۱۳۴۴ این جمعیت توسط ساواک شناسایی و تمام روحانیونی که در آن بودند از جمله شهید قدوسی دستگیر و زندانی شدند. یکی از فصول درخشان شهید قدوسی تاسیس مدرسه حقانی بود که با همیاری جمعی از اساتید، همچون آیت الله جنتی، آیت الله مصباح و شهید آیت الله دکتر بهشتی انجام گرفت. تاسیس این مدرسه نه تنها یک حرکت صرفاً فرهنگی، علمی و تربیتی نبود بلکه همان طور که بعدها معلوم شد یک حرکت سیاسی دقیق و حساب شده‌ای بود که بعد از قیام ۱۵ خرداد و تبعید امام به وقوع پیوست.

وی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از اعضای فعال کمیته استقبال امام بود و به فرمان امام (ره) ماموریت پیدا کرد تا در دادگاه‌های انقلاب که در تهران تشکیل می‌شد حضور بهم رسانده و متصدی مقام قضاوت شد. پس از گذشت چند ماه از انقلاب دادگاه‌های انقلاب بی نظم و با مشکلات زیادی درگیر بود که این امر مسئولین را واداشت تا برای این وضعیت راه حلی بیابند. اولین قدم برای این مسئله قرار دادن مدیر دلسوز و مقتدر در راس دادگاه‌ها بود که طی حکمی از سوی امام (ره) شهید قدوسی به سمت دادستانی کل کشور منصوب شد.

مبارزه شهید قدوسی با گروهک‌های مسلح منافقین و ضدانقلاب

از اصلی‌ترین فعالیت‌های شهید پس از انتصاب به سمت دادستانی کل کشور، مبارزه با گروهک‌های مسلح منافقین و ضدانقلاب بود. او به همراه افرادی چون شهید آیت‌الله دکتر بهشتی و شهید لاجوردی توانست اقدامات موثری در سرکوبی جریانات ایجاد شده از سوی منافقین و ضدانقلاب انجام دهد. از جمله اقدامات شهید قدوسی در سرکوب منافقین و ضدانقلاب انتشار اطلاعیه‌ای در ۱۹ فروردین ۱۳۶۰ بود. این اطلاعیه شامل ۱۰ ماده بود که با امضای شخص آیت‌الله قدوسی منتشر شد

بر اساس مفاد این اطلاعیه، انتشار روزنامه بدون مجوز وزارت ارشاد، انجام جلسه‌های غیر قانونی و بدون مجوز وزارت کشور، مسلح بودن احزاب و گروه‌های مسلح غیر رسمی و... ممنوع اعلام شد. از مفاد دیگر این اطلاعیه تسلیم اسلحه‌های بدون مجوز در دست گروهک‌های ضد انقلاب و منافقین به دولت بود. بعد از این اطلاعیه، مقاومت سازمان منافقین در تحویل سلاح باعث شد به مرور نقاب از چهره آنان فرو افتد. سرانجام در ۱۴ خرداد ۱۳۶۰ پس از آخرین اخطار شهید قدوسی به منافقین مبنی بر تحویل سلاح به دولت و ممانعت آن‌ها، اقدام نظامی برای خلع سلاح منافقین صورت گرفت. طی این اقدام گروهک منافقین تصمیم به جنگ مسلحانه گرفتند. پس از این جریان اقدامات شهید قدوسی برای شناسایی و دستگیری عوامل نفوذی منافقین در ارگان‌های دولتی باری دیگر خشم منافقین را برانگیخت.

ماجرای انفجار دفتر دادستانی و به شهادت رساندن آیت‌الله قدوسی

سرانجام پس از رسیدگی شهید به پرونده جنازه‌سازی برای مسعود کشمیری در جریان انفجار دفتر نخست‌وزیری توسط منافقین و برخورد با محمد فخارزاده کرمانی، از اعضای نفوذی این گروهک، دستور انفجار دفتر دادستانی و به شهادت رساندن آیت‌الله قدوسی از سوی منافقین صادر شد. در این عملیات محمد فخارزاده با کار گذاشتن بمبی در سقف کاذب کتابخانه‌ای که در زیر اتاق دادستانی واقع شده بود، در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ آیت‌الله قدوسی را به شهادت رساند. پیکر شهید آیت‌الله قدوسی پس از تشییع در صحن مطهر حرم حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) در قم به خاک سپرده شد^{۱۱۱}

آیه الله محمد علی موحدی کرمانی

با آغاز نهضت امام خمینی(ره) علیه رژیم پهلوی، آیت الله موحدی کرمانی ابتدا در کرمان و سپس بنا به توصیه‌ی شهید باهنر به تهران رفت و در مسجد مسلم ابن عقیل تهران مشغول ارشاد و فعالیت‌های ضد رژیم شد. برگزاری جلسات به همراه افرادی چون "آیت الله محمدرضا مهدوی کنی"، "شهید مرتضی مطهری"، "شهید باهنر"، "شهید محلاتی"، "آیت الله هاشمی رفسنجانی" و ... موجب تشکیل جامعه روحانیت مبارز و فعالیت‌های منسجم‌تری علیه رژیم شد. وی هنگام اقامت امام(ره) در نجف اشرف از سوی جامعه روحانیت مبارز به ملاقات امام(ره) می‌رفت و سخنان و رهنمودهای ایشان و برنامه‌های جامعه روحانیت مبارز را با ایشان در میان می‌گذاشت.^{۱۱۲}

آیه الله سید حسن طاهری خرم آبادی

زندگی عالمان مجاهد در عصر ما، همواره با مبارزه با رژیم منحوط پهلوی همراه بوده است. آیت الله طاهری خرم آبادی نیز، چون دیگر عالمان عصر خویش و مانند پیر و مراد و مقتدای خویش، حضرت امام خمینی(ره) حکومت ننگین پهلوی و سکوت در مقابل ستمهای آن را بر نمی‌تایید و روز و شب را به مبارزه با آن می‌گذراند.

سخنرانیها، نامه‌ها و اعلامیه‌ها، به زندان رفتنها و شکنجه شدنهای وی نقش مهمی را در پیشبرد انقلاب و پیروزی آن ایفا می‌کرد که ذکر نمونه‌ها و شرح آن، در این مختصر نمی‌گنجد.

در سال ۱۳۴۱، شاه و عوامل آن، لوایح ششگانه‌ای را با ظاهر اصلاحات و ایجاد رفاه برای مردم تدوین کردند و می‌خواستند آن را به فراندوم بگذارند. امام(ره) که به خوبی از حيله‌ها و عوامفریبی‌های شاه اطلاع داشت، مخالفت خود را با لوایح اعلام نمود و به آیه الله طاهری خرم آبادی نیز دستور داد که به خرم آباد برود و مسائل مطرح شده را با علما و مردم آن دیار در میان بگذارد.

تلاش آیت الله طاهری خرم آبادی در آن روزگار برای رساندن پیام امام(ره) و گرد هم آوردن علمای خرم آباد و تصمیم‌گیری برای مسائل پیش آمده، نقطه عطفی در مبارزات ایشان است. همچنین ایشان پس از مدتی به قم رفت و گزارش مذاکرات علما و جریانهای پیش آمده در شهر را به اطلاع امام(ره) رساند.

^{۱۱۲} <http://www.otaghkhabar24.com/news/145241>

وی در اوایل سال ۱۳۴۲ به منظور تبلیغ و در آستانه ماه محرم، تصمیم به عزیمت به کاشان گرفت و آن را با امام(ره) در میان گذاشت. امام(ره) موافقت فرمودند و پیامهایی برای علمای کاشان با موضوعیت جریانهای پیش آمده و ضرورت مبارزه با رژیم شاه، دادند.

وی ضمن رساندن این سخنرانیهای مهم و افشاگرانه‌ای را در ایام ماه محرم انجام داد که شور عجیبی در مردم کاشان ایجاد کرد و ساواک و عوامل رژیم پهلوی را هراسناک ساخت.

همچنین سخنرانی وی پس از حادثه پانزدهم خرداد در حرم مطهر حضرت معصومه(ع) در حمایت از امام(ره) و محکوم کردن جنایات رژیم، در کارنامه مبارزاتی او می‌درخشد.

آیةالله طاهری خرم آبادی، در حدود سال ۵۶ به عضویت رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درآمد، هر چند پیش از آن نیز در فعالیتهای مبارزاتی با اعضای این مرکز همکاری داشت.^{۱۱۳}

علامه علی دوانی

با آغاز حرکت‌های انقلابی در سال ۱۳۵۶ که به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ منتهی شد، استاد دوانی با زحمت و مشقت زیاد به گردآوری پیام‌ها، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های مراجع، علما، فضلا، طلاب، اهل منبر، دانشگاهیان، احزاب، جمعیت‌ها، فعالان سیاسی، اصناف، و بازاریان و نیز ثبت و ضبط رویدادهای سیاسی کشور پرداخت و نگارش جلد اول نهضت روحانیون ایران را در مهرماه ۱۳۵۷ و نگارش جلد دوم را در اردیبهشت ۱۳۵۸ و نگارش سایر مجلدات را تا رویدادهای سال ۱۳۶۰ و دوره ۱۱ جلدی آن را در همان سال منتشر کرد.^{۱۱۴}

نگارش زندگینامه امام خمینی(ره)، آرزوی استاد دوانی بود که هرگز محقق نشد و آن فرصت تاریخی از دست رفت. دلیل آن را بارها استاد دوانی به وضوح بیان کرد. از جمله در یکی از سخنرانی‌هایش اظهار داشت: «بنده که دوره ۱۱ جلدی تاریخ این انقلاب را به نام نهضت روحانیون ایران نوشته‌ام و ۳۵ کتابم فقط شرح حال بزرگان علمای شیعه است، عقیده دارم که بعد از ائمه معصومین(ع) در میان علمای اسلامی هیچ روحانی و مجتهد مقتدر و جامع‌الشرایطی مانند امام خمینی به وجود نیامده است».^{۱۱۴}

^{۱۱۳} www.mehrnews.com/news/2130732

^{۱۱۴} <http://www.ibna.ir/fa/doc/book/221227>

آیه الله عباس واعظ زاده طبسی

سال ۱۳۳۰ در زندگی آیت الله واعظ طبسی اتفاق مهمی افتاد. اتفاقی که مسیر زندگی او را تغییر داد در این سال شهید سید مجتبی نواب صفوی در سفری که به مشهد داشت، با سخنان پر شور خود در مدرسه علمیه نواب، شور و شوقی نو در دل طلاب جوان ایجاد کرد و این سرآغازی بود برای سال ها مبارزه با ظلم و استبداد .

آیت الله واعظ طبسی خود می گوید: «مبارزه علنی بنده و جمع دوستان تقریباً از سال ۱۳۳۵ شروع شد در آن موقع برادرمان جناب آقای خامنه ای (مقام معظم رهبری) در مشهد تشریف نداشتند و شهید هاشمی نژاد هم در قم بودند بنا بر این در آن زمان من تنها بودم و خیلی سخت می گذشت به جهت آن که در حوزه هم افکار خاص ضد مبارزه حاکم بود. بعدها با پیوستن این دو بزرگوار، محور واحدی را در خراسان تشکیل دادیم. در اوایل نشست هایمان از هم جدا بود اما بعداً تصمیم گرفتیم مرکزیتی داشته باشیم و دوستان مشترک به آن جا مراجعه کنند .»

آیت الله واعظ طبسی نخستین بار در سال ۱۳۳۹ هنگامی که در سرای محمدیه درباره عدل زمامداران صحبت می کرد، مورد اعتراض ساواک قرار گرفت و با تعطیلی جلسات سخنرانی اش، ممنوع المنبر شد این ممنوعیت البته بیش از هفت ماه به طول نیانجامید و با فشار اقشار مختلف مردم شکسته شد. در همین سال دومین اتفاق مهم در زندگی آیت الله واعظ طبسی رخ داد. او در همین سال با بنیانگذار نهضت اسلامی، مرجع عظیم الشان حضرت امام خمینی (ره) آشنا شد و این آشنایی زمینه یک عمر عشق و دلدادگی را فراهم آورد .

سال ۱۳۴۱ پس از برگزاری رفراندوم فرمایشی محمدرضا پهلوی و به دنبال ایراد چند سخنرانی بر علیه این رفراندوم آیت الله واعظ طبسی دستگیر و به تهران انتقال شد .

چند ماه بعد از قیام پانزده خرداد به عنوان نماینده حوزه علمیه مشهد به محضر حضرت امام خمینی (ره) رسید و به پیشنهاد ایشان در مجلسی با حضور علما و طلاب حوزه علمیه قم به ایراد سخن پرداخت و ابعاد مختلف قیام پانزده خرداد را تشریح کرد. به دنبال این سخنرانی در قم دستگیر و به زندان قزل قلعه تهران منتقل می شود .

آیه الله واعظ طبسی سال ۱۳۴۴ پس از یک سلسله سخنرانی در رفسنجان بار دیگر ممنوع المنبر شد. او در این سال ها با دیگر یاران انقلاب همچون شهید باهنر ، شهید مطهری، شهید بهشتی و ...

آشنا شد و در سایه راهنمایی های امام خمینی(ره) به همراه دیگر روحانیان مبارز، کوشید زمینه شکل گیری تحولی اساسی در قالب انقلاب اسلامی را فراهم کند.^{۱۱۵}

شهید حجه الاسلام محمد منتظری

محمد علی منتظری که در این ایام، هیجدهمین بهار زندگی خویش را تجربه می کرد، به تبعیت از پیر و مراد خویش، حضرت امام خمینی (ره) پای به میدان مبارزه علیه رژیم پهلوی گذاشت. در وقتی که مبارزات مردم ایران به رهبری امام خمینی(ره) در حال شکل گیری تازه ای بود. او نیز، سر پرشور و روح خروشان خود را نذر آن کرد و در این طریق، سر از پا نمی شناخت. قیام خونین ۱۵ خرداد که به کشتار وسیع مردم در شهرهای مختلف کشور، از جمله تهران و شیراز منجر شد. بسیاری از مبارزین راه آزادی را به سمت و سوی مخفی کاری بیشتر سوق داد. پخش اعلامیه های حضرت امام و دیگر مراجع قم، یکی از حرکت های مخفیانه او بود که با دستگاه پلی کیبی دست سازی که حدود ۳۵ ریال قیمت داشت، صورت می گرفت.^{۱۱۶}

اودر زمان طاغوت بارها و بارها توسط ساواک دستگیر شد و شکنجه گردید اما تا پیروزی انقلاب اسلامی دست از مبارزه علیه طاغوت نکشید. تا اینکه در انفجار حزب جمهوری با هفتاد و دو تن به فیض شهادت رسید.

ایه الله محی الدین حائری شیرازی

پس از آغاز قیام امام خمینی در سال ۴۲، مرحوم حائری شیرازی مانند سایر شاگردان ایشان وارد عرصه مبارزه شد و به خاطر فعالیت های سیاسی و مبارزاتی در مسجد "شمشیر گرها" چندین بار بازداشت، زندانی و تبعید شده است. وی در بهار سال ۱۳۵۱ مدتی به شهر فومن تبعید و در منزل همشیره آیت الله بهجت اتاق کوچکی گرفت و این دوران را با همسر و فرزندان گذراند. آن مرحوم همچنین از سال ۴۲ به مدت حدود ۱۰ سال در مسجد شمشیر گره های شیراز جلساتی برای جوانان تشکیل می داد و تعدادی از پرورش یافتگان آن جلسات در جریان انقلابی در شیراز نقش مؤثری داشتند.

^{۱۱۵} /news.razavi.ir/Portal/home/?news/19163/136088/135534

^{۱۱۶} http://navideshahed.com/fa/news/353113

وی در مورد دوران زندان و بازداشت خود می گوید "خدا ما را از یک سو حساب شده تحت فشار قرار می داد و از سویی دست ما را می گرفت تا از درون پوچ نشویم. یک بار که مرا به شکنجه گاه بردند دست هایم را از پشت بستند و کیسه ای از شن را هم به آن آویختند و مرا روی یک پا نگه داشتند و شکمم را نیشگون گرفتند

من در این حال گفتم: خدایا تو می بینی! وقتی مأمور شکنجه آقای رضوانی که با عده ای من را تماشا می کرد این جمله را شنید، پرسید چه گفتی؟ من آن جمله را تکرار کردم. او همراهانش را از شکنجه گاه بیرون کرد و شلاقی را که در دست داشت به گوشه ای پرت کرد و خود را روی مبلی که در آنجا بود انداخت و با سرافکندگی گفت: تف بر این نانی که ما می خوریم! سپس دستبند را باز کرد و از من عذر خواست. از آن به بعد از مریدان من شد و از آن پس هرگاه دستگیر یا زندانی می شدم به من توجه داشت^{۱۱۷}

شهید آیه الله عطاء الله اشرفی اصفهانی

شهید محراب به دستور مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در کرمانشاه رخت اقامت افکند و با ورودش به این شهر، کرمانشاه را به مرکز فعالیتهای مذهبی و سیاسی غرب کشور تبدیل کرد.

کرمانشاه در آن زمان به واسطه حضور این چهره مبارز و مجاهد به یکی از شهرهای فعال در مبارزه با طاغوت مبدل شد تا جاییکه موجب شد آیت الله اشرفی اصفهانی تحت فشار شدید و تهدید ساواک و عوامل رژیم پهلوی قرار گیرد.

با ادامه مبارزات، آیت الله اشرفی بارها دستگیر و به ساواک برده شد، یکبار هم دستگاه امنیتی وقت قصد تبعید ایشان را داشت، اما به دلیل محبوبیت این روحانی عظیم الشان در نزد مردم کرمانشاه و احتمال اعتراض و شورش مردم، دستگاه حکومتی از این کار منصرف شد.

پس از رحلت مرحوم آیت الله العظمی حکیم و با راهنمایی های این شهید محراب اکثریت مطلق مردم کرمانشاه به تقلید از امام خمینی (ره) روی آوردند و صد در صد و یکپارچه از امام تقلید کردند.

در کرمانشاه به رغم فشارها و اختناق شدید دستگاه طاغوتی آیت الله شهید اشرفی که رابط و انتقال دهنده اصلی پیام امام (ره) به مردم این خطه بود و در واقع رهبری تمامی اعتراضات و فعالیت ها بر علیه رژیم پهلوی را بر عهده داشت با همکاری بعضی از علما و روحانیون این شهر مجالس متعددی برگزار کرد که مجلس بزرگداشت شهادت آیت الله حاج سیدمصطفی خمینی فرزند بزرگوار امام امت از آن جمله بود

این مجلس که در واقع عمده ترین مراسمی بود که تا آن تاریخ در کرمانشاه برگزار می شد در واقع جرقه ای بود در جهت شعله ور شدن یک آتش عظیم در این منطقه که بنا به دعوت و اطلاعیه چاپی آیت الله اشرفی اصفهانی در مسجد مرحوم آیت الله بروجرودی برگزار شد

بعدها و با گسترش اعتراضات، آیت الله اشرفی در تمام راهپیمایی ها و تظاهرات ها پیشاپیش مردم کرمانشاه حضور داشتند که این مسئله خود قوت قلبی برای مردم کرمانشاه به ویژه مبارزین بود شهید محراب از آغاز دفاع مقدس تا روز شهادت همواره مسئله جنگ تحمیلی و بسیج مردم به منظور کمک به جبهه ها و حضور پرشور رزمندگان در جبهه های غرب و جنوب را در راس مسایل کشور می دانست و در این راه لحظه ای آرام نبود و به طور مرتب و مستمر در جبهه ها حضور می یافت

منافقان کوردل وقتی خود را در مقابله با انقلاب اسلامی و فرزندان بسیجی امام امت، عاجز و زبون یافتند، تصمیم گرفتند یاران امام را به شهادت برسانند، از این رو با توجه به محبوبیت این بزرگوار در کرمانشاه و از طرفی محوریت این استان در غرب کشور به ویژه در بحث پشتیبانی از رزمندگان و جبهه ها بارها قصد ترور این شهید را داشتند و در این راستا دو بار اقدام به ترور ایشان کردند که هر دو توطئه با شکست مواجه شد

سرانجام در روز جمعه ۲۳ مهر ماه سال ۱۳۶۱ آیت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی در سن ۸۰ سالگی در مسجد جامع کرمانشاه و در سنگر نماز جمعه به دست منافقی کوردل در حالیکه نارنجکی در کمر

خود تعبیه کرده بود با حمله به این روحانی مجاهد و انفجار آن این اسوه جهاد و مبارزه را به شهادت رسانید.

حضرت امام خمینی (ره) در پیامی که به مناسبت شهادت این بزرگوار صادر کردند، فرمود: "شهید اشرفی اصفهانی از شخصیت‌های والا مقامی بود که اینجانب بیش از ۶۰ سال بود که این بزرگوار را می‌شناختم"^{۱۱۸}

شهید حجه الاسلام محمد جواد باهنر

شهید باهنر در سال ۱۳۴۱، همکاری خود را با نهضت اسلامی و سیاسی روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) آغاز کرد و در اسفند ماه ۱۳۴۲ پس از ایراد سخنرانی‌هایی در مساجد "هدایت"، "الجواد" و "حسینیه ارشاد"، به مناسبت سالگرد حادثه "فیضیه"، دستگیر شد و پس از آن متناوباً شش بار به زندانهای کوتاه مدت محکوم شد و از سال ۱۳۵۰ ممنوع المنبر گردید و بالاجبار در جلساتی که به عنوان کلاس درس برپا می‌شد، سخنرانی و به بیان نقطه نظرات اسلامی، انقلابی خود می‌پرداخت.

وی در سال ۱۳۵۷ به فرمان امام (ره) و به همراه چند تن از یاران، مأمور تنظیم اعتصابات شد و در همان سال نیز با فرمان امام (ره) به عضویت شورای انقلاب اسلامی درآمد.

دیگر مسئولیتهای شهید باهنر پس از پیروزی انقلاب اسلامی عبارتند از

مسئولیت نهضت سواد آموزی، نماینده مردم کرمان در مجلس خبرگان، نماینده شورای انقلاب اسلامی در وزارت آموزش و پرورش، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی.

شهید باهنر که به سرنوشت آموزش کشور و آینده نونهالان انقلاب بی‌اندازه توجه داشت و مدام در فکر بهبود و پیشرفت آن بود، سرانجام در کابینه محمد علی رجایی به سمت وزیر آموزش و پرورش منصوب شد. پس از فاجعه شوم بمب گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت دکتر بهشتی، شهید باهنر به عنوان دبیر کل حزب جمهوری اسلامی انتخاب شد و به دنبال انتخاب شهید رجایی به سمت ریاست جمهوری، به عنوان نخست وزیر جمهوری اسلامی به مجلس معرفی شد که با رای قاطع مجلس به تشکیل کابینه خود پرداخت.

^{۱۱۸} - ۸۷/738799/87 - <https://www.tabnak.ir/fa/news/738799/87>

این شهید فرزانه و سراسر اخلاق و تواضع، که خود را وقف خدمت به مردم ستمدیده کرده بود، سرانجام پس از سالها مبارزه و تلاش، به همراه یار و یاور دیرینه اش "محمد علی رجایی" رئیس جمهور اسلامی ایران، در هشتم شهریور ۱۳۶۰ در انفجار ساختمان نخست وزیری که به دست منافقین کوردل صورت گرفت، به مقام منیع شهادت دست یافت^{۱۱۹}.

حجه الاسلام احمد کافی

شیخ احمد کافی (۱۳۱۵ - ۱۳۵۷ ش) روحانی واعظ و روضه خوان شیعی پیش از انقلاب اسلامی ایران و مؤسس مهدیه تهران.

در حدود پانزده سالگی در شب‌های جمعه برای زائران امام رضا(ع) دعای کمیل می‌خواند.

وی ۳۰ بار در راهپیمایی اربعین از نجف تا کربلا شرکت کرد.

تأسیس حوزه علمیه، ساخت مسجد، مدرسه و حمام در ایلام، ساخت و بازسازی چندین حمام، مدرسه و مسجد در دیگر شهرهای استان ایلام و روستاهای اطراف از جمله خدمات وی در زمان تبعید است.

وی در شهرهای مختلف، بنای ۷۲ مهدیه را با کمک اهالی پی‌ریزی کرد. او حتی در عربستان نیز، که هر سال برای حج به آن جا می‌رفت، فعالیت داشت؛ احداث بناهای مختلف مسجد، مدرسه و چاه‌های آب از جمله این موارد است.^{۱۲۰}

فعالیت‌های سیاسی

اولین سخنرانی سیاسی وی علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تاریخ ۱۴ / ۱۲ / ۴۱ در منزل آیت‌الله قمی انجام گرفت که منجر به بازداشت وی شد. در دوم فروردین سال ۴۲ به علت سخنرانی علیه رژیم شاه تحت تعقیب قرار گرفت. در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ جزء وعظی بود که اعلامیه‌ای در حمایت از امام صادر و امضا کردند. در تاریخ ۴ / ۱۱ / ۴۳ به مدت چهار ماه و در تاریخ ۸ / ۴ / ۴۹ تا ۱۸ / ۴ / ۴۹ نیز بازداشت شد. در سال ۵۴ به علت سخنرانی حاد علیه رژیم صهیونیستی دستگیر

^{۱۱۹} <http://uast18.ir/2015-08-20-09-35-29/240-2015-08-24-19-49-07>

و توسط کمیسیون امنیت اجتماعی به سه سال تبعید به ایلام محکوم شد و در تاریخ ۲۱ / ۹ / ۵۴ به شهربانی ایلام تحویل داده شد. ولی در ایلام نیز با اقامه نماز جماعت و اقدام به تأسیس کتابخانه و مدرسه علمیه به تلاش خود استمرار داد و به علت این فعالیت‌ها و تلاش آیت‌الله سیداحمد خوانساری و سرازیر شدن مردم به شهرستان ایلام برای دیدار او، ساواک مجبور شد از باقی مدت تبعید وی صرف‌نظر نماید و نامبرده در تاریخ ۲۹ / ۸ / ۵۵ مجدداً به تهران بازگشت. ساواک مرتباً جلسات، مکاتبات و تلفن‌های وی را کنترل می‌کرد و در مواقع حساس او را احضار و تذکرات لازم را به او می‌داد. نامبرده علاوه بر وعظ و خطابه در فعالیت‌های فرهنگی و خدمت‌رسانی به مردم محروم فعالیت گسترده داشت. ساخت مهدیه تهران، تأسیس صندوق قرض‌الحسنه مهدیه، ارائه خدمات درمانی و تأسیس داروخانه مهدیه، تأسیس حوزه علمیه مهدیه، خریداری مشروب‌فروشی مجاور مهدیه و تبدیل آن به کتابخانه، عیادت از بیماران، احداث درمانگاه در شهرهای مشهد، گرگان، دهلران، آران کاشان، ساختن بیش از بیست مهدیه در شهرهای مختلف، تأسیس حوزه علمیه ایلام، ساخت حمام در ایلام، ساوه و دهلران، و... از جمله فعالیت‌های ارزشمند او بود .

هم‌زمان با تحریم جشن میلاد امام زمان (عج) در سال ۵۷ از سوی امام خمینی (ره)، مرحوم کافی علی‌رغم فشار شدید ساواک به برگزاری جشن نیمه شعبان از این کار خودداری کرده و به همراه خانواده عازم زادگاهش مشهد شد و در صبح روز جمعه پانزده شعبان ۱۳۹۸ قمری برابر با سی تیر ۱۳۵۷ پس از اقامه نماز صبح در مسجد شیروان و پس از گذشت سی کیلومتر از شهرستان قوچان اتومبیل دچار سانحه شده و ایشان به جوار رحمت حق شتافت و طی مراسمی که تحت کنترل شدید قرار داشت در خواجه ربیع دفن گردید^{۱۲۱}

. در پی این ماجرا در قم، اصفهان، کاشان و برخی از شهرهای دیگر تظاهراتی برپا شد.^{۱۲۲}

آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر محی‌الدین انواری

آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر محی‌الدین انواری فرزند حاج شیخ زین‌العابدین، یکی از مبارزانی است

^{۱۲۱} <http://ir-psri.com/sanadname/show.php?page=document&id=1928>

که به تبعیت از امام خویش قدم به صحنه مبارزه نهاد و سالهای طولانی از عمر گرانمایه‌اش را در زندانهای مخوف رژیم پهلوی سپری کرد.

این عضو جامعه روحانیت مبارز در جریان مبارزات پیش از انقلاب از سالهای ۱۳۴۰ به بعد فعالانه شرکت داشت و در جلسات دینی هفتگی، مردم را در جهت قیام علیه حکومت ستم‌شاهی تشویق می‌کرد.

گفتنی است در مقطعی که انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیئت دولت تصویب شد وی امامت جماعت مسجد «چهل‌تن» در بازار تهران را عهده‌دار بود و با سخنرانی در هیئت‌های مذهبی به روشنگری و تبیین مسائل مختلف سیاسی پرداخت و در شناساندن شخصیت حضرت امام خمینی (ره) و ترویج نظریات ایشان بین مردم تهران فعالیت چشمگیری داشت.

آیت الله انواری حامل نامه امام (ره) به محسن حکیم در نجف در خصوص طرح انقلاب سفید و توطئه‌های پی‌درپی رژیم شاه بود.

در جریان قیام پانزده خرداد و دستگیری حضرت امام که بسیاری از علمای طراز اول حوزه‌های علمیه قم، مشهد و سایر شهرستانها در اعتراض به اقدامات رژیم به تهران مهاجرت کرده رسماً خواستار آزادی بی‌قید و شرط امام شدند، آیت‌الله انواری از جمله علمایی بود که در تهران سکونت داشت و دوشادوش علمای مهاجر در فعالیتهای مختلف آنان نظیر انتشار اعلامیه و... شرکت می‌کرد.

وی در کنار شهید مطهری و بهشتی و مولائی یکی از ۴ نفر اعضای شورای روحانیت جمعیت مؤتلفه اسلامی بود که از طرف امام تعیین شدند و در تشکیل شاخه نظامی مؤتلفه نقش مؤثری ایفا نمود.

آیت الله انواری در پی اعدام انقلابی حسنعلی منصور؛ توسط مأمورین اطلاعات شهربانی دستگیر و روانه بازداشتگاه گردید و دادگاه، وی را به اتهام برهم زدن اساس حکومت، قتل نخست‌وزیر و... به پانزده سال حبس با اعمال شاقه محکوم نمود.

با اعلام محکومیت انواری برخی از بزرگان نظیر آیت‌الله محسن حکیم، آیت‌الله اسدالله مدنی، حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی و... با ارسال نامه و تلگراف و یا ملاقات حضوری با مسؤولین خواهان آزادی وی شدند ولی تمام این تلاشها بی نتیجه ماند.

آیت‌الله انواری بیشترین دوران محکومیت خود را در زندان قصر سپری نمود و در زندان نیز با تشکیل جلسات مختلف و کلاس درس به وظیفه و رسالت خود که روشنگری و نشر معارف دینی بود ادامه داد.

لازم به ذکر است ساواک وی را یکی از محرکین اصلی زندانیان سیاسی در زندان قلمداد می‌کرد.

آیت‌الله انواری از جمله کسانی بود که به ماهیت منافقانه اعضای سازمان مجاهدین خلق پی برد و پس از اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی از سوی آنان به مخالفت با آنان پرداخت.

آیت‌الله محی‌الدین انواری اواسط بهمن ۱۳۵۵ به همراه جمعی از هم‌زمانش از زندان آزاد گردید و مجدداً مبارزه را پی گرفت و به عنوان عضو روحانیت مبارز در شکل‌گیری جریانات سالهای ۵۶ و ۵۷ سهم بود و در ارتباط با مسائل انقلابی به فرانسه، پاکستان و حجاز سفر کرد.

هر چه به روزهای پایانی عمر رژیم پهلوی نزدیکتر می‌شد دامنه فعالیت‌های آیت‌الله انواری نیز گسترده‌تر می‌شد و نام وی در ذیل غالب اعلامیه‌هایی که در آن روزها از سوی شخصیتها و مجامع روحانی منتشر می‌گردید به چشم می‌خورد.

وی در کمیته استقبال از امام مسئول نظارت بر انتظامات ۶۰ هزار نفری این کمیته بود و در اسفند ۵۷ جهت تنظیم امور اصناف از طرف امام در کمیته امور صنفی مسئولیت یافت و تا سال ۱۳۵۸ در این سمت انجام وظیفه کرد، علاوه بر آن از سوی امام در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ به امامت جماعت مسجد جامع نارمک منصوب گردید.

آیت‌الله انواری در سال ۱۳۵۸ به عنوان نماینده امام و سرپرست حجاج ایرانی در مراسم حج حضور و تلاش چشمگیری داشت و نمایندگی امام در ژاندارمری کل کشور طی حکمی در سال ۵۹ به وی داده شد.

گفتنی است در انتخابات اولین و دومین دوره مجلس شورای اسلامی آیت‌الله انواری به نمایندگی از سوی مردم شهرستان رزن و همدان انتخاب شد و در کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس نقش بسزایی ایفا نمود.

وی در دوره اول و دوم مجلس خبرگان نیز حضوری فعال داشت و با تأسیس مرکز رسیدگی به امور مساجد ریاست این مرکز بنا به دستور مقام رهبری به عهده ایشان گذارده شد.^{۱۲۳}

و داستان مجاهدت های هزاران روحانی مبارز دیگر که عمر خود را در مبارزه با طاغوت ها و ظالمین و ستمکاران گذراندند و در مقابل ظلم آنان سکوت نکردند....

انشاء الله نویسندگان و پژوهشگران متعهد، مبارزات دیگر علماء و روحانیت را بنویسند و در اختیار علاقه مندان بگذارند.

فهرست

امام خمینی ۸

ایه الله خامنه ای ۱۶

ایه الله محمد علی شاه آبادی استاد حضرت امام ۱۸

شهید ایه الله دستغیب ۲۵

ایه الله سید محمد باقر شفتی ۲۷

ملا محمد اشرفی ۳۰

ایه الله سید عبدالحسین لاری ۳۰

ایه الله سید مهدی بحر العلوم ۳۷

حاج ملاعباس تربتی ۳۸

ایه الله محمد تقی بافقی ۳۸

ایه الله حاج اقا حسین قمی ۴۰

ایه الله آخوند ملاکاظم خراسانی ۴۲

ایه الله سید حسین بروجردی ۴۵

شهید نواب صفوی ۴۷

ایه الله سید شرف الدین ۵۳

شهید ایه الله سید اسد الله مدنی ۵۴

ایه الله سید ابوالحسن اصفهانی ۵۶

ایه الله هاشمی رفسنجانی ۵۹

شهید حجة الاسلام و المسلمین عبدالله میثمی ۶۰

شیخ محمد تقی بهلول ۶۱

شهیدایه الله سید محمد باقر صدر ۶۲

شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی ۶۴

آیت الله سید ابو القاسم کاشانی ۶۶

آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء ۷۰

میرزای قمی ۷۴

ایه الله نائینی ۷۵

ایه الله سید محمد تقی خوانساری ۷۶

شهید ایه الله سید حسن مدرس ۷۷

ایه الله میرزای شیرازی ۷۹

سید جمال الدین اسدآبادی ۱۰۴

حاج شیخ فرج الله کاظمی کرمانشاهی ۱۱۸

شهید ایه الله شیخ فضل الله نوری ۱۱۹

ایه الله حاج اقا نورالله اصفهانی ۱۲۵

حاج آقا شیخ محمد تقی نجفی معروف به آقا نجفی ۱۲۷

شهید سید علی اندرزگو ۱۲۸

شهید سید محمد کاظم دانش ۱۲۹

ایه الله ملاعلی کنی معاصر شیخ انصاری ۱۳۲

آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای کوچک) ۱۳۵

امام موسی صدر ۱۳۶

شهید آیت الله صدوقی ۱۴۶

آیت الله ربانی شیرازی ۱۴۹

آیت الله حیدری ایلامی ۱۵۲

آیه الله نجفی مرعشی ۱۵۷

شیخ مرتضی انصاری واعظ ۱۵۸

ایه الله محمد تقی فلسفی ۱۶۰

شیخ مجتبی حاج آخوند کرمانشاهی ۱۶۱

ایه الله عبدالخالق عبداللهی از علمای کرمانشاه ۱۶۷

ایه الله سید مرتضی نجومی ۱۶۹

ایه الله شیخ حسین زرنندی امام جمعه سابق کرمانشاه ۱۷۰

ایه الله محمد رضا کاظمی عضو مجلس خبرگان کرمانشاه ۱۷۰

ایه الله سید محمود طالقانی ۱۷۱

ایه الله سید محمد باقر درچه ای استاد ایه الله بروجردی ۱۷۴

شیخ محمد خیابانی ۱۷۷

میرزا کوچک خان جنگلی ۱۷۷

ایه الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی ۱۷۸

ایه الله العظمی شیخ محمد علی اراکی ۱۷۹

ایه الله العظمی شهاب الدین مرعشی نجفی ۱۷۹

آیت الله سید محمد کاظم طباطبائی ۱۸۰

آیت الله حاج سید محسن طباطبائی حکیم ۱۸۰

شهید ایه الله سید محمد رضا سعیدی ۱۸۰

شهید ایه الله حسین غفاری ۱۸۳

شیخ علی اوسطی معروف به شیخ فلاخن انداز ۱۸۸

شیخ جعفر شجونی ۱۹۰

آیه الله محمد یزدی ۱۹۱

آیه الله احمد جنتی ۱۹۳

آیه الله علی مشکینی ۱۹۴

شهید آیه الله اسد الله مدنی ۱۹۴

شهید آیه الله سید محمد حسینی بهشتی ۱۹۵

شهید آیه الله مرتضی مطهری ۱۹۷

آیه الله محمد امامی کاشانی ۱۹۹

آیه الله مهدوی کنی ۲۰۲

شهید ایه الله مفتاح ۲۰۳

ایه الله ابوالقاسم خزعلی ۲۰۴

شهید آیه الله فضل الله محلاتی ۲۰۸

شهید حجه الاسلام عبدالکریم هاشمی نژاد ۲۰۹

آیه الله محمد محمدی گیلانی ۲۱۷

شهید آیه الله علی قدوسی ۲۱۸

آیه الله محمد علی موحدی کرمانی ۲۲۰

آیه الله سید حسن طاهری خرم آبادی ۲۲۰

علامه علی دوانی ۲۲۲

آیه الله عباس واعظ زاده طبسی ۲۲۲

شهید حجه الاسلام محمد منتظری ۲۲۳

ایه الله محی الدین حائری شیرازی ۲۲۴

شهید آیه الله عطاء الله اشرفی اصفهانی ۲۲۷

شهید حجه الاسلام محمد جواد باهنر ۲۲۹

حجه الاسلام احمد کافی ۲۳۰

آیه الله محی الدین انواری ۲۳۱

منابع

قرآن کریم

امام خمینی در آئینه خاطره‌ها: نوشته علی دوانی

نهضت امام خمینی: نوشته سید حمید روحانی

عارف کامل: تحقیق و تألیف: بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان.

گلشن ابرار: تحقیق و تألیف پژوهشکده علمی-کاربردی باقرالعلوم قم

قصص العلماء: نوشته محمد بن سلیمان تنکابنی

مجله نور علم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

فوائد رضویه: شیخ عباس قمی

فضیلت‌های فراموش شده: نوشته حسینعلی راشد شرح حال ملا عباس تربتی

دیدار با ابرار: جمعی از نویسندگان

افق حوزه: هفته نامه خبری حوزه های علمیه

پندهایی از رفتار علمای اسلام: ترجمه عبدالرسول مجیدی

زندگی زعیم بزرگ عالم تشیع، آیت الله بروجردی: نوشته علی دوانی

مجله حوزه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مجموعه نصیحت: نوشته محمد مطهر

داستانهای مدرس: نوشته غلامرضا گلی زواره

شهادی روحانیت در یکصد سال اخیر: نوشته علی ربانی خلخالی

امام موسی صدر، امید محرومان: نوشته عبدالرحیم اباذری

گنجینه شهاب: نوشته سید محمود مرعشی نجفی

پیام حوزه: نشریه شورای عالی حوزه علمیه قم

سایت ها:

<https://hawzah.net/fa/Article/View/5113>^۱

<portal.anhar.ir/node/6066/?ref=sbttl>

<http://ana.ir/fa/news/15/354355>

<https://library.tebyan.net/fa/Viewer/Text/89925/0>

<https://library.tebyan.net/film/Viewer/Read/92484/7>

<https://hawzah.net/fa/Discussion/View/44981>

<http://jazirehdanesh.com/content/814>

<https://hawzah.net/fa/Magazine/View/4518/4541/32703>

<http://www.hamshahrionline.ir/news>

<https://library.tebyan.net/fa/Viewer/Text/221447/0>

<https://hawzah.net/fa/Magazine>

<http://www.irna.ir/kermanshah/fa/News/81233096>

http://isfahan.ir/ShowPage.aspx?Page_=dorsaetoolsfame&lang=1&sub=48&PageID=700&PageIDF=0&tempname=ISFInternal

https://fa.wikipedia.org/wiki/میرزا_کوچک_خان_جنگلی

<https://www.cloob.com/c/dolabiclub/49158757>

<alem-kermanshah.blogfa.com/category/13>

http://isfahan.ir/ShowPage.aspx?Page_=dorsaetoolsfame&lang=1&sub=48&PageID=700&PageIDF=0&tempname=ISFInternal

<pahlaviha.pchi.ir/show.php?page=contents&id=3>

<wiki.ahlolbait.com>

ir-psri.com/print.php?Page=ViewArticle&ArticleID=1636

<https://hawzah.net/fa/Article/View/77942>

<http://navideshahed.com/fa/news/385105>

<http://www.tabnakazarsharghi.ir/fa/news/32442>

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1394/11/22/997791>

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1397/08/15/1870381>

<http://jameehmodarresin.org/home/128-azae-jameeh/azae-kononi/yazdi-mohammad/75-zendegi-yazdi-mohammad.html>

<http://www.akairan.com/biography/lider/20148723552.html>

<https://www.farsnews.com/news/8605080617> ^۱

<https://hawzah.net/fa/Article/View/6515>

<https://www.wikizero.com/fa/سید محمد حسینی بهشتی>

<https://hawzah.net/fa/Article/View/94045>

<https://hawzah.net/fa/Entekhabat/View/7522>

<https://www.isu.ac.ir/page.aspx?ID=Biography-fa>

<https://www.ilam.ac.ir/news/show>

<http://wikifeqh.ir>

<https://saba.bankmelli-iran.com/login/htm/Login.jsp>

<http://mashhad.navideshahed.com/fa/news/395616/>

<http://www.irdc.ir/fa/news/3135> ^۱

www.yjc.ir/fa/news/6232379 ^۱

<http://www.otaghkhabar24.com/news/145241> ^۱

www.mehrnews.com/news/2130732 ^۱

<http://www.ibna.ir/fa/doc/book/221227> ^۱

[/news.razavi.ir/Portal/home/?news/19163/136088/135534](http://news.razavi.ir/Portal/home/?news/19163/136088/135534) ^۱

<http://navideshahed.com/fa/news/353113> ^۱

nasimonline.ir/print/2159423

<http://uast18.ir/2015-08-20-09-35-29/240-2015-08-24-19-49-07>

07